



سیرت النبی ﷺ

سید حسن الطحی



# سیر الی اللہ

نوشتہ:

سید حسن ابطحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله وأهل بيته

سنة الأمان واليمن والرحمة والبركات المنيرة المنيرة

## پیشگفتار

از زمانی که کتابهایی از من به چاپ رسید و در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفت. جمعی با خواندن آن کتابها مشغول تزکیه نفس و تحصیل کمالات روحی گردیده و طبق نظر استادشان، برنامه‌های خودسازی را مو به مو عمل کرده و به مقامات عالی‌ای که حداقل آن ترک گناهان و انجام واجبات و ملکه عدالت بود. نائل گردیده و جمعی از آنها چشم و گوش دلشان به سوی حقایق باز و خود را در صراط مستقیم دین دیدند. و آنها چون موظف بودند که تمام حالات روحی خود را از قبل و بعد در دفتری بنویسند و در اختیار استادشان بگذارند، مطالب جالبی از دفاتر آنان به دست آمد، که در این کتاب به بعضی از آنها که هضمش برای خوانندگان محترم آسان باشد، بدون ذکر نام آنها اشاره می‌شود. تا شاید راه‌گشای سالکین راه خدا گردد.

ضمناً در این مقدمه تذکر این نکته لازم است که اکثر این افراد مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت و انتخاب استاد را خودبخود و یا به عبارت صحیح‌تر به هدایت



پروردگار به دست آورده‌اند و آن چنان در اعتقادشان در خصوص حقانیت راهشان استوار و راسخ بوده‌اند که کوچک‌ترین تزلزلی به خود راه نداده و می‌روند تا خود را به مقصد نهائی و مقام شامخ کمالات روحی برسانند.

بنابراین اگر کسی به آنچه در این کتاب نوشته می‌شود عمل نماید، علاوه بر آنکه خود او به کمالات روحی می‌رسد اگر شخص بصیر و بافراست و متفقهی باشد یقیناً می‌تواند از دیگران هم دستگیری کند و آنها را به کمال برساند.

ولی در عین حال ناگفته پیدا است، که یک سالک الی‌الله بدون استاد و مرشد و بدون راهنمای بصیر و آگاه و بلکه مجتهد و متخصص در مسائل تزکیه نفس و شناخت روح و حالات و امراض آن نمی‌تواند به کمال برسد. زیرا سالکین الی‌الله در محیط‌های مختلف پرورش پیدا کرده و در مراتب مختلف روحی قرار داشته و طبعاً حالات مختلفی دارند، لذا باید استاد همانند پزشک متخصص اول مریضش را کاملاً معاینه کند و مرض روحی او را تشخیص دهد و دعا و یا ذکر و یا عبادت مناسبی را برای او تجویز نماید و ضمناً یکی از کارهایی که باید سالکین الی‌الله متوجه آن باشند این است، که تا یک مرحله را کاملاً تکمیل نکرده‌اند، به فکر مرحله بعدی نباشند و بلکه استاد نباید مرحله بعدی را به شاگرد بگوید، زیرا طبع انسان بر این قرار گرفته است، که هر فضیلتی را بشنود مایل است فوراً و بدون مقدمه آن را در خود ایجاد کند، مثلاً کسی که هنوز هیچ یک از مراحل کمالات را طی نکرده و بلکه هنوز نمی‌تواند گناهان را ترک کند وقتی اهمیت خلوص و مقام مخلصین را می‌شنود، تصمیم می‌گیرد، که خالص شود و بدون مقدمه قدم در مقام

خلوص بگذارد، با آنکه هر یک از صفات رذیله ماهها طول می کشد، تا از نفس انسان تزکیه شود و پر واضح است که تا صفات رذیله تزکیه نشود، انسان برای خدا خالص نمی گردد. در بعضی از احادیث آمده که هر یک از مؤمنین دارای یک سهم، یا دو سهم و یا سه سهم تا هفت سهم از ایمان و مراتب کمال اند، سپس «امام صادق» (علیه السلام) می فرماید: «لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین و لا علی صاحب السهمین ثلاثة فتبهضوهم»<sup>۱</sup> یعنی: نباید به کسی که در درجه اول ایمان است و هنوز ظرفیت درجه دوم ایمان را ندارد آن را به او گفت و تحمیل نمود و کسی که دارای درجه دوم ایمان است و ظرفیت درجه سوم ایمان را ندارد آن قسمت از ایمان را به او تحمیل نمود.

زیرا اگر چنین کاری را کردید او را به زحمت و مشقت انداخته اید و ناراحتش نموده اید.

مطلب دیگری که در این مقدمه تذکرش لازم است، این است که به تجربه ثابت شده کسانی که به مطالب این کتاب عمل کنند و صددرصد راهنمایی های آن را در وجود خود پیاده نمایند، بخصوص اگر با مشورت استاد آن چنانی که در بالا گفته شد صورت پذیرد، با سهولت کامل به مقصد که همان خودسازی و کمالات روحی است می رسند و با یاری خدای بزرگ و کمک «اولیاء معصومش» (علیهم السلام) از اولیاء خدا می گردند و در جنب این حرکت به مکاشفات و مشاهدات و کرامات عالیله نائل شده و بلکه طبق حدیث معروف قدسی که فرمود: «ما تحبب الی عبدی شیء احب الی مما افترضته علیه و انه يستحب الی بالنافله حتی احبه فاذا

احببته كنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و لسانه الّذی ینطق به و یده الّتی یبیطش بها و رجله الّتی یمشی بها اذا دعانی احببته و اذا سئلنی اعطیته»<sup>۱</sup> خلاصه معنی آنکه: «بنده من، بوسیله فرائض و نوافل به من آن چنان نزدیک می شود که من چشم او و زبان او و دست او می گردم، او هر چه از من بخواهد به او خواهم داد». و طبق بعضی از احادیث این چنین انسانی مثل و آئینه تمام نمای صفات فعل خدا خواهد بود.

### «موضوع این کتاب»

همیشه عادت بر این بوده که پای سخن استادان و معلّمین بنشینیم و از آنها استفاده کنیم و کمتر شده که از شاگردان و متعلّمین چیزی پرسیم و سخن آنها را گوش دهیم، شاید آنها هم مطلبی داشته باشند، بزرگی می گفت: همان قدر که شاگردان از من استفاده کرده اند، من هم از شاگردان استفاده نموده ام.

لذا در این کتاب سعی شده که در محضر شاگردانی که پای سخن استادان بوده اند و تعلیماتی از آنان گرفته و آنها را به کار بسته و حالاتی در مراحل سیر و سلوک داشته اند، بنشینیم و چگونگی پیمودن راه پر خطر خودسازی و به اصطلاح آدم شدن را از تجربیات آنان بیشتر بیاموزیم و حالات هر شاگردی، در هر کلاسی که هست جویا باشیم، تا شاید بهتر و عمیق تر آن مراحل را بیمائیم و بالأخره آنچه در این کتاب می خوانید، تجربیات شاگردانی است که در راه

۱- محاسن و بحار الانوار جلد ۸۷ صفحه ۳۱.



تزکیه نفس نزد استادان بصیر و آگاه سالها تعلیم یافته و به مقامات عالیه انسانی و کمالات روحی رسیده و حقایقی در این راه تحصیل نموده‌اند، می‌باشد.



# بخش اول

## یقظه

- خوابهای طلائی
- محیط خانه
- خورشید جمالش مرا از خواب غفلت بیدار کرد
- ترس از مار کبری
- زنبور عسل حرف می زند
- جوجه های مادر مرده!
- تو لایق همسری با من نیستی!
- معجزات حضرت رضا (ع) مرا تکان داد
- گنبد نورانی می شود!
- کرامت امام هشتم (علیه السلام)
- تأثیر آیات قرآن
- چگونه از خواب غفلت بیدار شویم؟
- شک و تردید مقدّس
- ملاقات با امام زمان (علیه السلام)
- من از خواب غفلت بیدار شدم

این بخش: حکایات و اظهارات شاگردان در خصوص مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت و آنچه یک انسان در این مرحله از عوالم معنوی احساس می‌کند و چگونه باید یک سالک الی‌الله تا پایان سیر و سلوکش این حالت را برای خود حفظ کند، می‌باشد.

این بخش را تا به آخر بخوانید حتماً از خواب غفلت بیدار می‌شوید. بخوانید، تا به آخر بخوانید.

### «خوابهای طلائی»

من جوانی هستم که بیش از بیست سال از عمرم نمی‌گذرد، تا به امروز در خواب غفلت عجیبی بوده‌ام، وقتی که دیپلم را گرفتم فکر می‌کردم که: خدایم، محبوبم و همه چیزم همین مدرک دیپلم است، روزی که از مدرسه با این گواهینامه به خانه آمدم، مادر و پدرم برای من خوابهای طلائی عجیبی می‌دیدند، یکی می‌گفت: حالا دیگر پسرم کارمند دولت می‌شود و زندگی ما را تأمین می‌کند، دیگری می‌گفت: انشاءالله ادامه تحصیل می‌دهد، پزشک می‌شود و دیگر نمی‌شود به او گفت بالای چشمت ابرو است، سوّمی می‌گفت: من دوست دارم او مهندس شود، زیرا در آن موقع درآمدش بیشتر خواهد بود. و بالأخره همه دست به دست هم داده بودند، که با این کلمات مرا کاملاً به خواب غفلت فرو ببرند. آنها تقصیر نداشتند، فرهنگشان این گونه بود. احدی از اطرافیانم نمی‌گفت خدائی هست، باید در همه کار به او تکیه کرد، معنویّتی هست، باید از آن هم بهره‌مند گردید، انسانیتی هست، باید به مقام والای آن رسید، آخرتی هست، باید برای آن هم فکری کرد.

خلاصه از سنّ هیجده سالگی آن چنان به خواب عمیق فرو رفتم که هیچ چیز مرا بیدار نمی‌کرد. شاید هم اطرافم سر و صدائی نبود که بیدار نمی‌شدم. بلکه همان لالائی‌های پدر و مادرم بیشتر مرا به خواب غفلت فرو می‌برد، حتّی گاهی خودم هم در

همان عالم خواب آنچه را که پدر و مادرم گفته بودند، تخیل می‌کردم و به خواب می‌دیدم، دو سال در عالم معنی شب ظلمانی پر از غفلتی را گذراندم.

اما ناگهان کتابی در شرح حال یکی از اولیاء خدا به دستم رسید وقتی آن را مطالعه کردم، آن چنان مرا از خواب غفلت پراند که تا مدتی بدنم می‌لرزید.  
آیا این حرفها حقیقت دارد؟

آیا راهی هست؟! که انسان ولیّ خدا، محبوب خدا، عزیز خدا و هم صحبت با خدا گردد؟

آیا اولیاء خدا که در قرآن مدح شده‌اند، آنها نه ترسی از چیزی دارند، نه حزنی دارند، نه حسابی دارند، نه از مرگ می‌ترسند و به لقاء پروردگار شوق فراوانی دارند، مخلوقی غیر از نوع ما بوده‌اند؟!

آیا می‌شود؟! من هم به وصال محبوب حقیقی، یعنی حضرت حقّ جلّ و علا برسّم؟  
او نام خودش را برای من رفیق بگذارد؟

آیا می‌شود؟! من هم با خدا حرف بزنم و او مرا دوست داشته باشد؟  
بالآخره طوفان عجیبی، در وجودم پیدا شده بود و نمی‌دانستم چه باید بکنم و از کجا شروع کنم که ناگاه این آیه قرآن ناخودآگاه به زبانم آمد و زیر لب زمزمه می‌کردم.  
شاید هم خدایم، محبوبم، عزیز دلم، با الهاماتش این آیه را در قلبم القاء فرموده بود:

((وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ))<sup>ط</sup>

یعنی وقتی بندگان من از تو جویای من شوند من نزدیک آنهایم، کنار آنهایم و من با آنهایم.

۱- ((...أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ

يُرْشِدُونِ)) (سوره بقره آیه ۱۸۶).

پس از خواندن این آیه شریفه و توجه به معنایش. دانستم خدای تعالی علاوه بر آنکه مرا طرد نکرده، دعوت هم فرموده است، سر تا پای وجودم امید شد، روزها و شبهایی در خانه خدا ناله می‌کردم و از خدای مهربان و هادی گمراهان، تقاضای هدایت به مقام والای انسانیت را نمودم، که بحمدالله پس از مدت‌ها عجز و ناله استادی مهربان و دلسوز برایم رساند و با کمک او به سوی کمالات روحی پر کشیدم و لذا من به همه انسانهای خواب و خواب‌آلوده توصیه می‌کنم که:

اگر می‌خواهید از خواب غفلت بیدار شوید، شرح حال اولیاء خدا را زیاد بخوانید و از حالات آنان عبرت بگیرید.

### «محیط خانه»

من و دوستم «محمد» از اول تحصیلات ابتدائی در مدرسه با هم بوده‌ایم و امروز هم که هر دومان مهندس عالی رتبه‌ای شده‌ایم همچنان با همیم. او با من در یک مسأله مهم، که شاید از نظر شما اهمیت زیادی نداشته باشد، همیشه اختلاف داشته و دارد. و آن این است که من مکرر بخصوص وقتی که تنها می‌نشینم مثل کسی که از خواب، وحشت‌زده بپرد و ببیند دور و برش بیابان پر خطر مهلکی قرار گرفته و باید هر چه زودتر خود را از آن مهلکه نجات بدهد، هستم و می‌خواهم در اولین فرصت به سوی کمالات روحی پرواز کنم ولی «محمد» ابداً به این فکرها نمی‌افتد و حتی وقتی من با او می‌نشینم و از حالات خودم برای او نقل می‌کنم، به من می‌گوید: تو دیوانه‌ای، دو روز دنیا را باید خوش گذراند، روح، قیامت و زندگی بعد از این عالم از کجا معلوم حقیقت داشته باشد. اگر هم خبری بود بالأخره یک طوری خواهد شد.

ایکاش «محمد» این طور فکر نمی‌کرد و مرا در اینجا هم تنها نمی‌گذاشت و از خواب غفلت بیدار می‌شد. زیرا اگر این چنین بود او برای من رفیق خوبی بود و من با کمک و همفکری او به کمالات روحی می‌رسیدم.



یک روز با خودم فکر کردم، که چون «محمد» با من در کلاسهای عربی شرکت می‌کرده و درس عربی خوانده، بد نیست بعضی از آیات قرآن را با کمک یکی از علماء جمع‌آوری کنم و برای او بخوانم، شاید صدای رسای قرآن او را از خواب گران غفلت بیدار کند و با من به سفر سیر الی الله بیاید این کار را کردم، یعنی یک روز تابستانی بسیار گرمی که به خارج شهر رفته بودیم و در کنار رودخانه‌ای زیر سایه درختان سر به فلک کشیده‌ای نشسته بودیم، دفتر یادداشت‌م را از جیب بغل بیرون آوردم و به او گفتم: مایلی چند آیه از قرآن را برایت بخوانم او اول نمی‌خواست بگذارد که من آن آیات را تلاوت کنم ولی من بدون معطلی شروع به خواندن آنها کردم که ترجمه آن آیات این است. خدای تعالی می‌فرماید:

قبل از آنکه عذاب دردناکی قومت را در بر بگیرد آنها را  
بترسان و از خواب غفلت بیدار نما.<sup>۱</sup>

مردم را از آن روزی که عذاب متوجه‌شان گردد بترسان  
و از خواب غفلت بیدار نما.<sup>۲</sup>

آنها را از روزی که جز حسرت و ندامت چیزی باقی  
نمی‌ماند و همه چیز گذشته است، بترسان و از خواب غفلت  
بیدار نما زیرا آنها در غفلت‌اند و ایمان نمی‌آورند.<sup>۳</sup>

۱- ((إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمًا)) (سوره نوح آیه ۱).

۲- ((وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ)) (سوره ابراهیم آیه ۴۴).

۳- ((وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)) (سوره

مریم آیه ۳۹).



و آنها را از روزی که قلبها به حنجره‌ها از ترس و وحشت می‌رسد و مملو از غم و اندوه می‌گردد بترسان و از خواب غفلت بیدار نما.<sup>۱</sup>

«محمد» پس از آنکه این آیات را از من شنید با تمسخر گفت: باز شروع کردی! من حوصله این حرفها را ندارم، گفتم: تو راست می‌گوئی زیرا اگر حتی مختصری در زندگی رعایت تقوی را می‌کردی با این آیات از خواب غفلت بیدار می‌شدی!

بله دوستان با آنکه من و او از اوّل زندگی در محیط آموزشی، با هم بودیم و هر استادی که من دیده بودم، او هم دیده بود ولی از جایی که تنها محیط آموزشی در تربیت انسانها مؤثر نیست بلکه محیط منزل و روش پدر و مادر هم مؤثر است، باید اعتراف کنم که من از سنّ چهار سالگی تا وقتی که مرحوم پدرم زنده بود، یعنی تا سنّ بیست سالگی گاهی نیمه‌های شب که از خواب بر می‌خاستم می‌دیدم پدرم دو زانو رو به قبله نشسته و مشغول مناجات با خدای تعالی است، مادرم مقید بود که دائماً خدا را به یاد ما بیاورد و نگذارد ما به کلی از حقایق و معنویات غفلت کنیم.

ولی پدر و مادر «محمد» این چنین نبودند. آنها اگر نگویم که به هیچ وجه به یاد خدا و دین و معنویت نمی‌افتادند، می‌توانم بگویم که لااقل کاری نمی‌کردند که مایه تذکر فرزندانشان گردد. روح ایمان در آنها زنده نگه داشته شود و خوابشان منتهی به مرگشان نشود، همه وسائل غفلت از یاد خدا در زندگی آنها آماده بود و اگر «محمد» می‌خواست در آن محیط به یاد خدا بیفتد برای او این وسائل سرگرمی فرصتی باقی نمی‌گذاشت، که او از خواب غفلت بیدار شود، رفته رفته حیات فطری و معنوی خود را هم از دست داد و جزء کسانی شد که خدای تعالی در این آیات آنها را نکوهش کرده و فرموده که:

۱- ((وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينٍ))<sup>ع</sup> (سوره غافر آیه

(۱۸)



ای مردم نباشید جزء کسانی که می‌گویند شنیدیم ولی با گوش دل نشنیده‌اند بدترین جانداران در نزد خدا آن انسانهایی هستند که از نظر باطن کر و لال‌اند و عقل خود را به کار نمی‌اندازند و اگر خدای تعالی در آینده‌شان خیری می‌دید آنها را باز هم شنوا می‌نمود و اگر آنها را شنوا کند باز هم پشت می‌کنند و به حال اوّل بر می‌گردند.<sup>۱</sup>

و ای پیامبر تو نمی‌توانی به مردگان و نه به کران سخت را بشنوانی آنها پشت می‌کنند و از تو دور می‌شوند و تو کوردلان را نمی‌توانی از گمراهی نجات بدهی.<sup>۲</sup>

بله دوستان اعمال پدر و مادر در روحیه فرزندان فوق‌العاده تأثیر دارد. پس اگر پدر و مادرها مایل نیستند، که روح فرزندانشان در همان اوائل زندگی بمیرد و تنها جنبه‌های حیوانی آنها زنده بماند و اسباب زحمت خود آنها و اجتماعشان گردد، بکوشند که در مقابل کودکان اعمالی انجام دهند، که آنها را به یاد خدا و حقایق و معنویات بیندازد و یا لاقلاً به جای رمانهای دروغین و قصه‌های ساختگی شاهان و قدرتمندان، قصص قرآن و یا حکایاتی که از کرامات علماء اهل معنی نقل شده برای

۱- ((وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ۗ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٥﴾ (سوره انفال آیات ۲۱ تا ۲۳)

۲- ((فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا

أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنْ تُسْمِعْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِغَايَتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ))

(سوره روم آیات ۵۲ تا ۵۳)



آنها بیان کنند، تا آنها صددرصد به خواب غفلت نروند و یا لاقل خوابشان به مرگشان منتهی نشود.

## «خورشید جمالش مرا از خواب بیدار کرد»

من جوانی هستم که در زندگی مرفهی بزرگ شده‌ام، همه وسائل خوشگذرانی برایم آماده است.

روزی در ویلای لب دریا که بسیار زیبا است و پدرم تمام گل‌های چهار فصل را در آن جمع کرده و طراوت خاصی به آن داده است، نشسته بودم و به گیاهی به نام پیچک که از درختی بالا رفته بود و دوباره از سر درخت سرازیر شده و به پائین افتاده بود و در عین حال طراوت عجیبی در آن قسمت سر ساقه گیاه دیده می‌شد دقیق شده بودم، ناگهان مثل کسی که از خواب عمیقی بپرد و به چیزی دقیق شود با خود گفتم: این چه معجزه‌ای است که از طبیعت صادر شده؟ این گیاه با آنکه از پای ریشه تا سر ساقه لاقل پنجاه متر طول دارد و ساقه‌اش به باریکی دو میلی متر بیشتر نیست و علاوه داخل ساقه مثل لوله آب خالی نیست که آب آزادانه به سر ساقه برسد و هوا هم به قدری گرم است که در مدت یک دقیقه لاقل در هر سانتیمتری دو قطره آب تبخیر می‌شود آیا چگونه پمپی پای ریشه این گیاه به کار گذاشته‌اند که در هر دقیقه بدون کم و زیاد می‌تواند این همه آب را از رطوبت زمین بگیرد و به طور مساوی به تمام برگها و شاخه‌های این گیاه برساند؟!

این فکر آن روز هر چه بود، مانند فریاد بلندی بود، که به سر شخصی که در خواب است بکشند و او را از خواب بیدار کنند، من از خواب غفلت بیدار شدم و به درختها و گیاهان، در باغ و جنگل نگاه می‌کردم و فریاد می‌زدم که اینها را چه نیروئی، چه کسی، چه حکیمی، این گونه تحت قدرت خود قرار داده و به آنها کمک می‌کند؟!



ناگهان چشمم باز شد و همان گونه که شما با چشم دل و عقل وقتی پنکه کار می‌کند جریان برق را در آن می‌بینید، من هم در همه جا و همه چیز و در تمام گیاهان و درختان آن ویلا و کوه و جنگل و دریا نیروی حکیم و دانائی را مشاهده کردم که زیبایی و جمالش عقل و هوش را از سرم ربود.

به به چقدر لذت بخش بود! چگونه محبوبم، عزیزم، آفریدگارم، در آن صبح خوشبختی که خورشید جمالش مرا از خواب غفلت بیدار کرده بود، به من لبخند می‌زد و صبح بخیر می‌گفت و چگونه من خود را در آغوش مهر و محبتش انداختم! ایکاش عزیزان شما هم مثل من آن جمال زیبا را می‌دیدید و یا لااقل در کنار من بودید و وجد و نشاط مرا مشاهده می‌کردید، انسان با وجدان هر چیز خوبی را که به دست می‌آورد مایل است دوستانش هم از آن استفاده کنند یا لااقل می‌خواهد به مردم اهمیت نعمتی را که دارد بفهماند.

به خدا قسم، حیف است که انسان در دنیا مثل ذره‌ای که در آفتاب حرکت می‌کند و بلکه شدیدتر از آن تحت نفوذ و احاطه پروردگار عزیز و خدای مهربان باشد و از او غافل باشد. بالأخره من نمی‌دانم چگونه وجد و نشاط خود را برای شما توضیح دهم، تنها باید بگویم: «تا نخوری ندانی» به هر حال آن روز ساعتها گریه شوق کردم و تنها چیزی که از محبوبم، معبودم، پروردگار عزیز و مهربانم خواستم این بود که هرگز مرا از خود جدا نکند و دیگر بار به خواب غفلت فرو نروم او هم دست مرا گرفت و به دست یکی از اولیائش برای تربیت شدن و لیاقت پیدا کردن به مقام قربش سپرد و برای همیشه زیر بار منت خود قرارم داد.

## «ترس از مار کبری»

من مردی هستم که بیش از چهل سال از عمرم می‌گذرد، ترس و وحشت از چیزی ندارم، کمتر شده که از دزد و دشمن بترسم اما از جائی که خدای تعالی می‌خواست مرا از خواب غفلت بیدار کند این جریان عجیب را که برایتان نقل خواهم کرد سر راهم قرار داد و مرا از خواب غفلت بیدار نمود و جریان از این قرار بود:

چند سال قبل یک روز گرم تابستانی من به باغی در خارج شهر، برای هوا خوری رفته بودم و پسرم قبل از من به آن باغ رفته بود وقتی من او را در آن باغ دیدم به طرف من دوید و وحشت‌زده به من گفت: امروز وقتی وارد این باغ شدم یک «مار کبری» در این سوراخ خزید.

من فوراً مقداری سنگ و گل به دهانه آن سوراخ ریختم و آن را مسدود کردم. ولی شب که می‌خواستم بخوابم، از طرفی می‌ترسیدم که در اطاق را باز بگذارم که مبادا «مار» به داخل اطاق بیاید و مرا بگزد و از طرف دیگر هوا به قدری گرم بود که نمی‌توانستم میان اطاق در بسته بخوابم. آن شب را به هر ترتیبی بود گذراندم یعنی هر لحظه وحشت‌زده از خواب می‌پریدم و فکر می‌کردم «مار کبری» وارد رختخوابم شده و می‌خواهد مرا بگزد.

به هر حال صبح قبل از آنکه از رختخوابم بیرون بیایم و هنوز کسالت بیدار خوابی شب گذشته در وجودم بود، متوجه این نکته شدم که آیا پسرم راست گفته یا نه؟ و آیا «مار» پس از آنکه من سوراخش را از سنگ و گل پر کرده‌ام ممکن است بیرون بیاید؟ و اگر بیرون آمد آیا مستقیماً به سراغ رختخواب من می‌آید یا خیر؟ همه اینها احتمالاتی بود که می‌دادم ولی من با همه این احتمالات شب را تا به صبح نخوابیدم، پس چرا با آنکه همه راستگویان عالم گفته‌اند، که خدائی هست، باید شناخته شود، قوانینی دارد که اگر قوانینش عمل نشود، عذاب دردناکی در پی آن خواهد بود. به هیچ وجه از این موضوع بیم ندارم! تا کی در خواب غفلتم! تا کی از این کور دلی و ناهمی دست نمی‌کشم! گریه زیادی کردم آن روز در میان آن باغ قدم می‌زدم و دائماً استغفار





می‌کردم، اشک می‌ریختم، نمی‌دانستم چه باید بکنم، چگونه این خسارت و ضرر را جبران کنم، فقط می‌دانستم که از خواب غفلت بیدار شده‌ام و به همین زودی ممکن است مرگ دامنم را بگیرد. متوسّل به «امام عصر» روحی فداه و عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى لَه الْفَرَج شدم و چون شب خواب نداشتم هر دعائی و هر عملی که موجب قرب به پروردگار می‌شد آن روز و شب انجام دادم. بالأخره به فکر رسید که نزد استادی عالی مقام بروم و شرح حالم را از اوّل تا به آخر به او بگویم، شاید مرا از این گرفتاری نجات دهد و راهی جلوی پای من بگذارد، درست فکر کرده بودم، وقتی با دقّت کامل استادی انتخاب کردم و او مرا به پیمودن مراحل کمالات و تزکیه نفس وادار کرد، فکرم راحت شد، گذشته‌ام جبران گردید و امیدوارم همه مردم به هر وسیله‌ای که ممکن است از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی کمالات روحی پر بکشند.

و ای عزیزان! این را هم بدانید که خدای مهربان نمی‌خواهد ما همیشه در خواب غفلت باشیم و از حقایق و معنویات اطلاعاتی نداشته باشیم بلکه همه روزه به وسیله‌های مختلف با فریادهای بیدار کننده ما را از خواب غفلت به وسیله آیات و نشانه‌هایش بیدار می‌کند و نام قرآن و پیامبرش را «ذکر» و «تذکره» و «مُذَكِّر» گذاشته آنجا که می‌فرماید:

((إِنْ هَدِيَهُ تَذَكُّرًا فَمَنْ شَاءَ آتَّخِذْ إِلَىٰ رَبِّهِ

سَبِيلًا))<sup>۱</sup>

یعنی: این کتاب هشدار دهنده است برای کسی که می‌خواهد به سوی خدا راهی پیدا کند.  
و می‌فرماید:

((فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ))<sup>۲</sup>

۱- سوره المزمّل آیه ۱۹.

۲- سوره غاشیة آیه ۲۱.

یعنی: تو یادآوری کن و آنها را از خواب غفلت بیدار

نما زیرا تو هشدار دهنده‌ای.

ولی اگر کسی به این همه هشدار و بیدار باش توجه نکند و از خواب غفلت بر نخیزد، ظالم‌ترین افراد بشر است. زیرا به خود ظلم کرده و به ندای الهی توجه ننموده و خدای تعالی می‌فرماید:

((وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ))<sup>۱</sup>

چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که به وسیله آیات و تذکرات الهی بیدار شود ولی دوباره به خواب رود و توجهی به بیدار باشهای الهی نکند ما از مجرمین انتقام می‌گیریم.

### «زنبور عسل حرف می‌زند»

من از کودکی به علم جانورشناسی و فرو رفتن در حالات و زندگی حیوانات و اطلاع از اسرار زندگی آنها علاقه زیادی داشتم و به همین جهت کتابهایی را که در اسرار زندگی حشرات و حیوانات نوشته شده بود بسیار می‌خواندم ولی در همه حال غفلت عجیبی از آفریدگار آنها و کسی که این همه شعور را به آنها داده داشتم، تا آنکه یک روز کتابی را از «موریس مترلینگ» به نام «زنبور عسل» مطالعه می‌کردم و غرق در شگفتی و تعجب بودم. ناگاه از کثرت مطالعه و یا به خاطر خستگی دیگری که از قبل داشتم، (مثل کسی که به خواب برود، یا حال بیهوشی به او دست بدهد) چشمم روی

۱- سوره سجده آیه ۲۲.



هم رفت، در آن حال دیدم زنبور عسلی، بزرگ شده و مثل یک انسان با من حرف می‌زند و می‌گوید: خدای تعالی این شعور را به ما داده که بتوانیم زندگی خود را ادامه دهیم و هم نشانه او برای مردم دنیا باشیم شاید انسانها به این وسیله از خواب غفلت بیدار شوند و فکر کنند که چگونه خدای تعالی این شعور و علم فوق العاده را بدون آنکه ما به مدرسه برویم یاد گرفته‌ایم.

وقتی سخن او به اینجا رسید من در حالی که فوق العاده ترسیده بودم و بدنم می‌لرزید، از خواب و یا اگر خواب نبودم از آن حالتی که داشتم بیرون آمدم و خدا را در مقابل چشم دل خود می‌دیدم که با صفت رحمانیت و مهربانیش با من رو برو شده و مرا مثل پدری که فرزندش را یافته در آغوش کشیده که گرمی محبتش را کاملاً با روح و جانم احساس می‌کردم. در آن موقع خدا را در اطراف خود و بلکه در درون خود و همه جا می‌دیدم از آن لحظه به بعد ساعتها با او حرف می‌زدم و قربان صدقه‌اش می‌رفتم و او مرا با الهاماتش که چقدر شیرین بود، راهنمایی می‌کرد و به سوی خود دعوت می‌فرمود، آنجا متوجه شدم اگر چه در آغوش مهر و محبت خدای تعالی هستم ولی از نظر معنوی و صفات روحی با او فاصله زیادی دارم یعنی متخلّق به اخلاق الهی نیستم، در ظاهر صورت انسانی دارم ولی در سیرت، حیوان درنده‌ای هستم، محبت دنیا به جای محبت خدا، حرص و طمع و بخل به جای گذشت و سخاوت و بالأخره اکثر صفات حیوانی به جای صفات کمالیه انسانی در من متجلی گردیده و باید هر چه زودتر اگر مایلم لطف الهی بر من مستدام باشد و بلکه روز بروز زیادتر گردد و به مقام قرب او برسم آن صفات حیوانی و شیطانی را از خود دور کنم و به تزکیه نفس پردازم که بحمدالله این بیداری و توجه مرا کمک کرد و خود را هر طور بود به وسیله استادم نجات دادم.

## «جوجه‌های مادر مرده»

آن وقتها که با اتوبوس از قم به تهران می‌رفتیم و جاده قم و تهران هنوز آسفالت نشده بود، تقریباً حدود دامنه کوههای «حسن آباد» راننده اتوبوس، ماشین را نگه داشت و از مسافری اجازه گرفت که در وسط بیابان کنار جاده دو رکعت نماز با سرعت بخواند و به سوی ما برگردد، ما مسافری اگر چه می‌گفتیم حالا چه وقت نماز است ولی هر طوری بود چون او خیلی اصرار داشت همه اجازه دادیم که فوراً نمازش را بخواند و برگردد. وقتی به ماشین برگشت و پشت فرمان نشست من و اکثر اهل ماشین مایل بودیم که بدانیم او به چه جهت در اینجا نماز خوانده و اساساً این چه نمازی بوده که قبل از ظهر با آن همه اصرار لازم بوده حتماً آن را در این مکان بخواند، لذا من گفتم: جناب آقای راننده ممکن است بفرمائید این چه نمازی بود که شما در اینجا خواندید و چرا از میان این جاده این محل مخصوص را انتخاب فرمودید؟! او گفت:

در این مکان خدای تعالی مرا از خواب غفلت بیدار کرد. و من همیشه به شکرانه آن نعمت هر زمان به این محل می‌رسم، مقیدم دو رکعت نماز شکر بخوانم.

من پرسیدم: چگونه خدای تعالی شما را در اینجا از خواب غفلت بیدار کرده است؟! او اول نمی‌خواست قضیه‌اش را نقل کند ولی وقتی با اصرار من و سائری مواجه شد و بخصوص وقتی که من به او گفتم: شاید قضیه شما دیگران را هم از خواب غفلت بیدار نماید، گفت:

من تا چند سال قبل یک آدم بی‌بند و بار و غافل و مردم‌آزار عجیبی بودم، هیچ چیز مرا به یاد خدا نمی‌انداخت. تا آنکه یک روز که اتفاقاً با ماشین سواری شخصی ولی تنها از اینجا عبور می‌کردم، به این مکان رسیدم. در اینجا سخت دچار فشار



«ادرار» شدم لذا ماشین را در کنار جاده پارک کردم و در کنار مزرعه‌ای که محصول گندمش را تازه جمع کرده بودند، نشستم و ادرار می‌کردم، ناگاه دیدم زنبور درشتی روی زمین نشست و دانه گندمی را که در آنجا افتاده بود و از مزرعه باقی مانده بود با دندان برداشت و به سوی سنگلاخهائی که تقریباً در دامنه آن کوه قرار گرفته حرکت کرد و رفت، من ناخودآگاه به فکر افتادم که زنبور با گندم چه ارتباطی دارد او گوشتخوار است و حتماً گندم را برای کار دیگری می‌خواهد. لذا با خود گفتم، لازم است که عقب او بروم و با سرعت عقب او رفتم دیدم در میان آن سنگلاخها گنجشکی مرده و دو جوجه تازه از تخم سر بیرون آورده به جای گذاشته که هر دوی آنها زنده هستند. آنها وقتی صدای وز وز بال زنبور را شنیدند دهان خود را باز کردند و آن زنبور دانه گندم را به دهان آنها انداخت و رفت و چیزی نگذشت که دوباره همان زنبور همین عمل را تکرار کرد من مدتی در کنار آن جوجه‌ها نشسته بودم و آن زنبور مکرراً می‌رفت و گندم و یا هر خوردنی دیگری را می‌آورد و شکم این جوجه‌های گرسنه بی‌مادر را سیر می‌کرد.

همه اینها فریادهائی بود که از موجودیّت محبوبم، حضرت حقّ به سر من کشیده می‌شد و مرا از خواب غفلت بیدار می‌کرد. من در آن هنگام اشک می‌ریختم و با گریه و فریاد بر سر خود می‌زدم که چرا من تا این حدّ از این خدای مهربان که زنبور را برای زنده نگه داشتن جوجه گنجشکها مأمور می‌کند غافل بودم.

کور باد چشمی که تو را نبیند. و بدا به حال کسی که از محبت تو در دلش چیزی نباشد و به خود خطاب می‌کردم و آهسته می‌گفتم و اشک می‌ریختم که:

ای مـــــرکزِ دایـــــره امـــــکان

وی زبـــــده عالم کـــــون و مـــــکان

تـــــو شاهِ جـــــواهـــــر نـــــاسوتی

خـــــورشید مـــــظاهر لـــــاهـــــوتی

تـــــا کـــــی ز عـــــلائق جـــــسمانی

در چـــــاه طـــــبیعت تـــــن مـــــانی؟

تـــــا چـــــند به تـــــربیت بـــــدنی

قـــــانع بـــــه خـــــزف ز ((ذُر)) عـــــدنی





صد مُلک ز بهر تو چشم براه  
 ای یوسف مصری به درآی از چاه  
 تا والی مصر وجود شوی  
 سلطان سریر شهود شوی  
 در روز آست، بلی گفتمی  
 امروز به بسوتر لا خفتی  
 تا کی ز معارف عقلی دور  
 به زخارف عالم حسن مغرور  
 از موطن اصل نیتاری یاد  
 پیوسته به لهو و لعب دلشاد  
 نه اشک روان نه رخ زردی  
 الله الله تو چه بی دردی!  
 یک دم به خود آی و بین چه کسی

به چه بسته دلی، به که هم نفسی؟

زین خواب گران بردار سری

برگیر ز عالم دل خبری

و سپس دست به طرف آسمان دراز کردم و گفتم: ای محبوبم، عزیزم، خدای مهربانم، مرا ببخش و از گذشته‌ام صرف نظر فرما، تو که در گذشته بر من منت گذاشته‌ای و مرا همه چیز داده‌ای، توئی که به من نیکی کرده‌ای و مرا از بدبختیها نجات داده‌ای، خدایا از این ساعت مرا از خود جدا نفرما، ای تو نعمت من و بهشت من، ای تو دنیای من و آخرت من، ای خدای مهربان یا الله.

بالآخره آن روز در کنار آن جوجه گنجشکها و حرکات آن زنبور که وجود خدا را کاملاً در آنجا حس می‌کردم به قدری نشستم و گریه کردم و سر به سجده گذاشتم و اشک ریختم و از محبوب تازه‌ام، یعنی خدای مهربان، عذرخواهی نمودم، که قلبم روشن شد و دانستم دیگر از خواب غفلت بیدار شده‌ام و باید برای نزدیک شدن به پروردگارم فعالیت کنم و حجابهای نورانی و ظلمانی را بر طرف نمایم و به سوی کمالات روحی پرواز کنم، لذا در آن روز به شکرانه این نعمت بزرگ دو رکعت نماز شکر خواندم و مقیدم که هر زمان از این محل عبور می‌کنم دو رکعت نماز شکر بخوانم و از پروردگارم تشکر نمایم.



## «تو لایق همسری با من نیستی»

من در دوران زندگی به کلی از معنویات و حقائق و حتی از خدای تعالی و دین و انسانیت غافل بودم و به خواب عمیقی فرو رفته بودم و فکری جز مادیات و درآمد و پول به مغزم وارد نمی‌شد. و همه تلاشم این بود که دارای پست و مقامی باشم، تا بهتر بتوانم دنیا را آباد کنم. بالأخره در سنّ سی سالگی که به همه چیز رسیده بودم و به خیال خود نوبت ازدواج هم رسیده بود «دختر خانمی» را از یک خانواده ثروتمند انتخاب نمودم و به خواستگاری او رفتم و از مقام و ثروت و شخصیت خود برای او بسیار حرف زدم و مسأله سنّ من که سی ساله بودم مشکلی نبود زیرا او هم بیست و پنج سال داشت ولی او ایدا حاضر به ازدواج با من نمی‌شد! و هر چه از او می‌پرسیدم: چرا نمی‌خواهی با من ازدواج کنی؟ چیزی نمی‌گفت! رفته رفته آتش عشق من نسبت به او شعله‌ور شد و اصرارها و واسطه‌ها هم کاری از پیش نمی‌بردند، تا آنکه یک روز به فکر رسید نامه‌ای برای او بنویسم، در آن نامه نوشتم: لاقل به من بگو چه نقصی در من می‌بینی، که با من ازدواج نمی‌کنی؟! او با کمال صراحت زیر نامه‌ام نوشت: «چون تو اهل معنویّت و حقیقت و خداجو و طالب مقام والای انسانیت نیستی، تو را لایق همسری با خود نمی‌بینم!».

وقتی پاسخ او را دیدم، خیلی به من بر خورد و حتی می‌خواستم تصمیم احمقانه‌ای علیه او بگیرم. ولی شب که به منزل رفتم و در اطاق خواب، روی تختم دراز کشیده بودم و از طرفی عشق او مرا بیچاره کرده بود و از طرف دیگر جمله زننده او غرور مرا درهم شکسته بود و در طوفان فکری عجیبی قرار گرفته بودم. ناگهان از ضمیرم، از باطنم، از جانب وجدانم صدائی بلند شد، که مگر او دروغ گفته؟

تو از معنویّت و حقایق و انسانیت چه می‌دانی؟

آیا خدای تعالی، انسان را برای خوردن و خوابیدن و زاد و ولد خلق کرده؟

اینهائی که تو تا سنّ سی سالگی بدست آورده‌ای، همه‌اش حیوانی است، بلکه حیوانات بهترش را هم دارند، اگر ناگهان مرگت برسد کدام یک از این افتخارات برای

تو باقی می‌ماند، مقامت، یا ثروت و خانه و زندگی و یا حتی زیبایی و شخصیت، اینها همه تا وقتی باقی است که تو زنده باشی و بلکه حتی آن هم معلوم نیست! زیرا خیلی‌ها بوده‌اند که در همین دنیا مقام و ثروت و زیبایی و شخصیت خود را از دست داده‌اند و بدبخت شده‌اند.

آن شب تا صبح گریه کردم و مرتب وجدانم مرا موعظه می‌کرد و دیگر از خواب غفلت بیدار شده بودم و در عین آنکه محبت نسبت به آن دختر زیادتر شده بود، ولی ماهیت محبتم فرق کرده بود. یعنی تا آن شب تنها در بُعد حیوانی و جنسی به او محبت داشتم. اما حالا به خاطر روح آگاه و بیدارش، به خاطر کمالاتش به او علاقه پیدا کرده بودم. لذا در جواب نامه‌اش سرگذشت آن شبم را نوشتم و به او فهماندم که من با آن جملات تو از خواب غفلت بیدار شده‌ام و حالا علاوه بر آنکه ناراحت نشده‌ام، بلکه به خاطر کلام حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) که فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» تو به من حقّ زیادی پیدا کرده‌ای و من از این به بعد به منزله شاگردی برای تو خواهم بود. و با یاری تو انشاءالله به کمالات روحی خواهم رسید. و اگر مانع دیگری برای ازدواجمان نباشد، به تو قول می‌دهم این جهت را جبران کنم. و خود را بسازم و به کمالات روحی برسانم. او هم صداقت مرا باور کرد و با من ازدواج نمود و امروز به خاطر آنکه ما زندگی را بر اساس معنویت برپا کرده‌ایم، هم دنیا داریم و هم انشاءالله آخرتمان خوب خواهد بود.



## «معجزات حضرت رضا(ع) مرا تکان داد»

در شب یازدهم ذیقعده سال ۱۳۶۳ که تولد حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) است، من در مشهد بودم، آن روزها از همه چیز حتی از خدا و دین و معنویات بطور کلی غافل بودم، گاهی بعضی از دوستان تذکراتی به من می دادند که خدائی هست. قیامتی هست. کمالات روحی و معنوی هست. و بالأخره انسانیستی هست. اما من متوجه نمی شدم و به آخور و دنیا و حیوانیت خود، مثل اکثر مردم مشغول بودم، ولی در آن شب گذرم به صحن مقدس حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) افتاد، چراغانی مفصلی کرده بودند و میلاد مسعود آن حضرت را جشن گرفته بودند. و با آنکه ساعت ده شب بود، در میان صحن مطهر، جمعیت زیادی با وُلُولِه و شور عجیبی مطلبی را به یکدیگر تذکر می دادند! و آن مطلب این بود: که امشب تا به حال ۲۱ نفر از مریضهای صعب العلاج، که در حرم و اطراف آن دخیل شده بودند، شفا یافته اند و هر کدام از مردم مدعی دیدن چند نفر از آنها را بودند و خودشان ناظر شفا یافتن آنها بودند. در این بین یک نفر از مقابل ما گذشت، دیدم مردم به او اشاره می کنند و می گویند: این هم یکی از آنها است من جلو رفتم تا از حقیقت حال او تحقیق کنم آن مرد به چشمم آشنا بود، لذا اول پرسیدم: من شما را کجا دیده ام؟ او به من گفت: دیشب در فلان رستوران با هم غذا می خوردیم، شما دلتان به حال من سوخته بود و با تأسف به من نگاه می کردید. من حدود نیم ساعت در مقابل شما نشسته بودم.

من با شنیدن این جملات، به یادم آمد که شب گذشته من برای صرف غذا به رستورانی رفته بودم. در مقابل میز ما مرد فلجی که از هر دو پا عاجز بود روی چرخ نشسته بود و غذا می خورد و بسیار در زحمت بود. من دلم به حالش سوخت و حتی از او اجازه گرفتم که اگر مایل باشد پول غذایش را بدهم، حالا این همان مرد است، که در مقابل من سالم راه می رود! اول با ناباوری عجیبی به او گفتم: ممکن است پاهایت را به من نشان بدهی ببینم چگونه سلامتش را یافته. آخر من شب گذشته

پاهای او را دیده بودم، که فقط دو قطعه استخوانی بیش نبود و ابدا گوشت و ماهیچه‌ای نداشت. او فوراً شلوارش را بالا زد، دیدم پاها به طور معمول چاق و پر گوشت شده! و ابداً اثری از فلج در آنها دیده نمی‌شود!

اینجا بود که ناگهان فریاد زدم:

خدا جان کور باد چشمی که تو را نمی‌بیند، چرا من این همه از تو غافل بوده‌ام، مرا ببخش، خدا جان به من مهربانی کن، اگر تو مرا نیامرزی من به کجا پناه ببرم؟

مردم دور من جمع شده بودند و از من جریان را سؤال می‌کردند ولی من به هیچ وجه حوصله حرف زدن با آنها را نداشتم و تا صبح در آنجا اشک می‌ریختم و بر گذشته خود، که عمری را به غفلت گذرانده بودم! می‌گریستم و تصمیم گرفتم، که هر چه سریع‌تر خود را به کمالات روحی برسانم و نگذارم دوباره زرق و برق دنیا مرا به خواب غفلت فرو ببرد.

### «گنبد نورانی می‌شود!»

یکی از علماء می‌گفت: زمانی که به نجف اشرف برای تحصیل علوم دینیّه رفتم، بودم، شبی در میان صحن مطهر حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) نشسته بودم و زائرین زیادی هم از اطراف برای زیارت آمده و در میان صحن نشسته بودند و اتفاقاً من هم مثل همه به گنبد مطهر حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) نگاه می‌کردم، ناگهان دیدم مردم مشغول کف زدن و هلهله شدند و می‌گفتند: گنبد نور باران شد! من از این عمل مردم در شگفت شدم!، زیرا اگر گنبد نور باران شده بود! چرا همه دیدند ولی من ندیدم؟ شیطان هم وسوسه را شروع کرده بود و به من می‌گفت: شاید همه معجزات و کراماتی که به انبیاء و اولیاء نسبت می‌دهند از همین قبیل باشد، عجب



مردمی هستند کجا گنبد نورباران شد، فردای آن شب هم در تمام شهر نجف همه می گفتند: دیشب گنبد حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) نورباران شده است.

دو سه روز افکار من متوجه این مطلب شده بود و حتی شیطان مرا لحظه‌ای راحت نمی گذاشت، تا آنکه شب سوّم، نیمه‌های شب از خواب پریدم و احساس می کردم که فوق‌العاده به خوردن ترشی علاقه پیدا کرده‌ام. لذا مقداری در میان منزل گردش کردم که شاید ترشی پیدا کنم و این اشتها را آرام نمایم، ولی حتی هیچ چیز ترشی هم در منزل نبود! و لحظه به لحظه اشتیاقم به ترشی بیشتر می شد. تا آنکه دیگر آرامش را از من گرفت و مثل عاشق دلباخته‌ای در میان منزل قدم می زدم و به فکر تهیه ترشی بودم. ناگهان به یادم آمد مغازه‌ای در کنار دروازه نجف وجود دارد که ترشی فروشی است، صاحبش شبها در میان مغازه می خوابد. لذا همان نصف شب لباسم را پوشیدم و به طرف آن مغازه به راه افتادم. (ضمناً سابقاً نجف اشرف دروازه داشت و شبها در آن را می بستند) و این مغازه درست کنار دروازه نجف واقع شده بود. من قبل از آنکه به مغازه برسم و صاحب مغازه را بیدار کنم، دیدم جمع زیادی از اطراف نجف به عنوان هیئت سینه زنی پشت در دروازه جمع شده‌اند و همه با یک زبان فریاد می زنند: «یا علی» در را باز کن. و چون آن زمان چراغی در خیابانها وجود نداشت، من نمی دیدم چگونه در بسته است، با خود گفتم: حالا یکی پیدا می شود و در را باز می کند آن وقت این جمع می گویند: حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) در را باز کرده! و باز همان وسوسه‌های شیطانی در مغزم پیدا شد، که ناگهان دیدم! نوری مانند ماه، از گنبد حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) حرکت کرد! و آهسته همه جا آمد! تا آنکه پس از چند دقیقه به پشت دروازه نجف رسید من کناری ایستاده بودم، فضای پشت در روشن شد، قفل و کیفیت بسته بودن در را دقیقاً در نظر گرفتم، حتی خصوصیات از در دیوار آن محل را به عنوان آنکه مبدا در خواب باشم و اینها را در خواب می بینم؟ به ذهنم سپردم، بالأخره این نور به پشت در رسید. و به در پخش شد. ناگهان به سرعت در باز گردید! و آن جمعیت به داخل شهر ریختند و صدا می زدند که نور مقدس حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) در را باز کرده! من هم اینجا با آنها هماهنگ شدم.



زیرا من علاوه بر آنچه آنها دیده بودند، می دیدم که نور از گنبد مطهر حرکت کرده بود. و متوجه شدم که آن میل شدیدی که به ترشی پیدا کرده بودم برای این بوده که مرا به پشت در دروازه نجف بیاورد! و این نور مقدس را به من نشان بدهد و لذا بعد از دیدن این جریان دیگر به ترشی هم علاقه‌ای نداشتم و در آن نیمه شب از خواب غفلت بیدار شدم.

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

آنجا کنار دروازه نجف ایستادم و با مولایم، محبوبم، عزیزتر از جانم، دنیا و آخرتم، بهشتم و همه چیزم حرفهائی زدم، درد دلهائی کردم، از او خواستم مرا به معنویت و حقیقت راهنمائی کند. مرا به سوی خود و کنار خود راه دهد، مرا به مقام قرب خود برساند، مرا از اولیاء خود قرار دهد، او هم آقائی کرد و بنده نوازی فرمود و دستم را به دست استادی که از هر جهت دارای کمالات روحی بود داد و او مرا وادار به تزکیه نفس و موفق به پیمودن سیر الی الله نمود.

### «کرامت امام هشتم (علیه السلام)»

من در خواب غفلت عجیبی بودم، فکر می کردم که اگر درآمد خوبی، زن خوبی، خانه و زندگی خوبی داشته باشم، خوشبخت ترین مردم دنیا هستم و به همین جهت همیشه تلاش می کردم که این چیزها را بدست بیاورم. ولی روزی در مشهد مقدس جریانی از شخص موثقی شنیدم که مرا از خواب غفلت بیدار کرد، دانستم آنچه من تا به حال می خواستم همه اش در بُعد حیوانی بوده و هدف از خلقت انسانی چیزهای بالاتر از اینها بوده است و آن قضیه این بود:

خانواده‌ای از تهران برای زیارت حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) با ماشین سواری شخصی به طرف مشهد می رفتند، در میان آنها خانمی که حامله بوده و



«ویار» داشته و هیچ غذائی را جز فسنجان نمی توانسته بخورد و جود داشت، آنها در بین راه بسیار ناراحت می شوند، زیرا غذائی که مطابق میل آن خانم باشد و بتواند بخورد پیدا نمی کنند، او همچنان گرسنه می ماند و حالت ضعف به او دست می دهد که ناگهان در بین راه نزدیک ظهر می بینند شخصی کنار جاده ایستاده و شماره ماشین آنها را در دست گرفته و اصرار می کند که ماشین آنها بایستد!! لذا راننده ماشین را در کنار جاده نگه می دارد و آن شخص نزدیک می آید و می گوید: من اهل این قریه مجاور هستم، دیشب حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) را در خواب دیدم، آن حضرت به من فرمودند: فردا در فلان ساعت کنار جاده بایست ماشین شماره فلان می آید، آنها خانواده ای هستند که تو باید آنها را میهمانی کنی و این را بدان که غذائی جز فسنجان نمی خورند، لذا برای آنها فسنجان تهیه کن و حالا من غذا را تهیه کرده ام و از شما تقاضا می کنم که به منزل ما بیایید و غذا بخورید، بعد به طرف مشهد حرکت کنید.

این قضیه را چون من از یک فرد مورد وثوق شنیدم تکانی خوردم و متوجه مقام ولایت و عظمت حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) گردیدم و از خواب غفلت بیدار شدم.

## «تأثیر آیات قرآن»

در غفلت عجیبی بودم، مثل کسی که خواب باشد هیچ چیز نمی فهمیدم، از حقایق و کمالات روحی اطلاع نداشتم، مثل حیوانات می خوردم و می خوابیدم و زندگی می کردم.

تا آنکه یک روز با یکی از علماء ربّانی و در حقیقت یکی از اولیاء خدا، در مجلسی برخورد نمودم. او عینا مثل کسی که دیگری را بخواهد از خواب بیدار کند و طرف در خواب عمیقی فرو رفته باشد در برابر من بود.

او مطلبش را این گونه آغاز نمود:



عزیزم! تا کی در خواب غفلتی؟ گوشت را باز کن! بین  
 خدای تعالی چه می گوید!  
 «آن وقت با لحن بسیار جالب و با توجّه کاملی شروع به  
 خواندن این سوره مبارکه کرد:»

((وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا  
 الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ  
 وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ))

به عصر قسم که انسان در اثر خواب غفلت در زیان و  
 خسران است مگر کسی که (از خواب غفلت برخیزد و)  
 ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و توصیه به حقّ و توصیه  
 به صبر بنماید.

این سوره مبارکه، مثل تکانهای بسیار شدیدی بود که بر شخصی که خواب است  
 وارد می کنند. در این جا من گوش و چشم دلم را باز کردم ولی هنوز خواب آلوده  
 بودم، که اگر مرا ترک می کرد دوباره به خواب غفلت می رفتم ولی فوراً با تکان دیگری  
 به وسیله آیه شریفه:

((أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ  
 وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ  
 قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ  
 فَسِقُونَ))



که با اشک روان و توجه بیشتری خواند مرا متوجه نمود که هنوز خواب آلوده‌ام، این آیه تکان بیشتری به من داد آن وقت خدای مهربانم را بالای سرم دیدم که به من می‌گوید:

هنوز هم از خواب غفلت بر نمی‌خیزی؟! آیا هنوز هم وقت توجهت به خدا نرسیده؟! تو که نام خود را مؤمن گذاشته‌ای هنوز نمی‌خواهی قلبت در مقابل عظمت خدا خاشع گردد!

هنوز هم آیات قرآن نباید در تو تأثیر کند؟!!

هنوز نباید گوش دلت کلام حق را بشنود؟! آیا نمی‌دانی که اگر توجه به این هشدارهای الهی نکنی مانند گذشته قلبت را قساوت می‌گیرد و به فسق و فجور کشیده می‌شوی.

اینجا دیگر از خواب غفلت کاملاً بیدار شده بودم، به خود می‌لرزیدم و گریه می‌کردم و فریاد می‌زدم، که ای وای بر من، چرا دیر متوجه شده‌ام. استاد بزرگوaram وقتی متوجه بیداری من از خواب غفلت شد، مرا نوازش کرد و به من گفت: هنوز دیر نشده خدای تعالی در قرآن مجید فرموده:

((قُلْ يٰۤاَعْبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ لَا

تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ۚ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا ۚ اِنَّهٗ

هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ)۱

وقتی این آیه را برای من تلاوت کرد، من فکر می‌کردم که طبق دستور الهی «پیامبر معظم اسلام» (صلی الله علیه و آله) بالای سر من ایستاده و معنی آیه فوق را از طرف پروردگار به من می‌گوید:

ای بنده خدا که در ضرر بر نفس خود زیاده روی کرده و گناه فراوانی نموده‌ای مأیوس از رحمت پروردگارت

مباش حالا که از خواب غفلت بیدار شده‌ای اگر توبه کنی و به سوی خدا برگردی راه برایت باز است خدا همه گناهانت را می‌بخشد زیرا او بخشنده و مهربان است پس توبه و انابه کن قبل از آنکه عذاب و غضب الهی متوجهت شود و دیگر یار و مددکاری نداشته باشی.

من در آن موقع به سوی پروردگارم رو کردم و او را با جان و دل استقبال نمودم و به سوی مقصد که همان کمالات روحی بود پرواز نمودم.

### «چگونه از خواب غفلت بیدار شویم؟»

من سالها با استادی آگاه و با تجربه که او از روحانیون عظیم‌الشان بود رفت و آمد داشتم. و تا حدی به خاطر عمل کردن به دستوراتش موفق به طیّ مراحل کمالات روحی شده بودم، روزی از او سؤال کردم: چگونه ممکن است که انسان بتواند دیگری را از خواب غفلت بیدار کند و او را به سوی حقّ و حقیقت راهنمایی نماید.

او گفت: قدرتمندترین فریادی که انسانها را از خواب غفلت بیدار می‌کند و به انسان هشدار می‌دهد، در مرحله اوّل کلام خدا است که از ناحیه حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) به نام آیات قرآن تلاوت می‌شود.

بنابراین اگر خواستید کسی را از خواب غفلت بیدار کنید برای او قرآن بخوانید و او را یا با توضیحاتی که شما برای او می‌دهید و یا با تدبّر خودش او را تکان بدهید، اگر روحش نمرده باشد و گوش دلش کر نشده باشد، حتماً بیدار می‌شود. زیرا همه آیات قرآن بخصوص سرگذشت «انبیاء عظام» (علیهم السّلام) برای بیداری بشر نازل شده است و چون انسانها اکثراً در خواب عمیقی هستند، لذا باید آن چنان که در خوابهای ظاهری عمل می‌شود، یعنی با تکانهای مکرر، شخص خواب را بیدار می‌کنند. همچنین با مکرر نمودن مطالب و آیات قرآن کسی را که در خواب غفلت است باید بیدار کرد سپس استاد فرمود: مثلاً سوره «والشّمس» را بگوئید که همه روزه بخواند و



به معنایش فکر کند. یا شما همه روزه آن سوره را برای او بخوانید و معنایش را برایش توضیح دهید و یا سوره «واقعہ» و یا سوره «حشر» را و یا سوره «تکاثر» را و سوره‌ها و آیاتی را که وقتی انسان آنها را می‌خواند تکان می‌خورد و از غفلت بیرون می‌آید، برای او بخوانید، معنایش را برای او توضیح دهید باز هم می‌گوییم: اگر نمرده باشد یعنی جزء آنهایی که قرآن می‌گوید:

«ای پیامبر تو به مردگان نمی‌توانی آیات قرآن و حقایق را بشنوانی».<sup>۱</sup>

نباشد ولی تنها در خواب غفلت باشد حتماً با خواندن آیات قرآن بیدار می‌شود. در مرحله بعد اگر خواستید کسی را از خواب غفلت بیرون بیاورید حکایات مردمی را که غافل بوده‌اند و به وسیله‌ای بیدار شده‌اند، برای او نقل کنید (چنانکه مادر این کتاب انجام داده‌ایم).

سوّم: می‌توانید به وسیله اشعار عرفانی و بیدار کننده و نقل کرامات اولیاء خدا و مطالبی که مربوط به امور خارق‌العاده و معجزات و کرامات است. اشخاص غافل و بی‌توجه را از خواب غفلت بیدار کنید در این رابطه قضیه‌ای دارم که یکی از شاگردان نقل می‌کرد و آن این بود:

که می‌گفت: روزی در خلوتی نشسته بودم با خود فکر می‌کردم که آیا آن چه از جریانات خارق‌العاده و غیر طبیعی نقل شده درست است یا آنکه همه‌اش کذب و دروغ است و این فکر مدّتی مرا سرگرم خود کرده بود ناگهان نفس لوّامه‌ام مرا به باد ملامت گرفت و مرا سرزنش نمود و گفت: چگونه ممکن است که این مطالب دروغ باشد و حال آنکه در کتب آسمانی مثل قرآن و انجیل و تورات مکرّر آنها نقل شده‌اند و اگر کسی بگوید مسأله خارق‌العاده‌ای وجود ندارد کافر شده و هیچ یک از ادیان زنده جهان او را متدین نمی‌دانند بلکه او را خارج از دین می‌دانند و به عضویت نمی‌پذیرند،

۱- ((إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدَّاعِيَةً إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ))

(سوره نمل آیه ۸۰)

آیا جریانات مرده زنده کردن انبیاء و طی الارض و کور و افلیج شفا دادن اولیاء خدا را که در قرآن و سائر کتب آسمانی آمده می توان منکر شد؟!

بالآخره با خود اندیشیدم که باید کاری بکنم شاید بتوانم من هم به این حقایق دست یابم لذا کتابهای «قصص العلماء» و چند جلد از کتابهایی که در شرح حال اولیاء خدا و علماء نوشته اند مطالعه کردم. مختصر تکانی خوردم ولی چیزی که بیش از همه چیز مرا تکان داد دو قضیه بود که یکی از موثقیین نقل می کرد.

او می گفت: مرحوم حجة الاسلام آقای حاج شیخ «مرتضی زاهد» رحمه الله فرمودند که: در خانه ما خانمی به نام ام لیلی بود که پاهایش مدت ها فلج شده بود. روزی برای زیارت حضرت «عبدالعظیم» (علیه السلام) می رود ولی دخترش که او را روی تخته ای انداخته اشتباها به حرم حضرت «امام زاده حمزه» (علیه السلام) که در کنار قبر مطهر حضرت «عبدالعظیم» قرار دارد می برد. و او را به آن حرم مطهر دخیل می کند.

«ام لیلی» می گوید: که من در عالم رؤیا دیدم پنج نفر وارد حرم شدند یکی از آنها به دیگری در حالی که به من اشاره می کرد گفت: آقا ایشان هم متوسل شده اند. من در عالم خواب متوجه بودم که آنها به حرم آمده اند برای آنکه تمام مریضها را شفا بدهند. در اینجا من از خواب بیدار شدم و بدون توجه به این که فلج بوده ام از زمین حرکت کردم و در پی پیدا کردن دخترم به راه افتادم وقتی او مرا دید تعجب کرد و گفت: تو که زمین گیر بودی چگونه به این خوبی راه می روی؟! من تازه متوجه شدم که فلج بوده ام و الآن کاملاً خوب شده ام مرحوم حاج «شیخ مرتضی زاهد» وقتی این قضیه را برای مرحوم آية الله العظمی «صدر» نقل کرده بود ایشان سجده شکر کردند و گفتند: خدا را شکر که از حضرت «امامزاده حمزه» (علیه السلام) هم یک قضیه و کرامت واقعی دیدیم و شنیدیم.

این قضیه مرا تکان داد و تا حدی از خواب غفلت بیدارم کرد ولی قضیه دیگری که نقل می کنم و همان شخص اول از مرحوم حاج شیخ «مرتضی زاهد» برای من نقل نمود در مرحله دوّم کاملاً مرا از خواب غفلت بیدار کرد و من به سوی کمالات روحی حرکت کردم و آن قضیه این بود که:



مرحوم آقای حاج شیخ «مرتضی زاهد» فرمودند: من شبها جلساتی داشتم و مقید بودم که یا زود به خانه برگردم و یا با کلید در را باز کنم که اگر همسرم خوابیده بیدار نشود و به او ظلم نگردهد، شبی تصادفاً دیر به منزل آمدم و کلید در منزل را هم نداشتم. لذا با خود تصمیم گرفتم که تا صبح پشت در خانه در میان کوچه قدم بزنم و همسرم را از خواب بیدار نکنم، پس از این تصمیم چند لحظه‌ای بیشتر نگذشت که همسرم در خانه را باز کرد و سر از منزل بیرون آورد و به من گفت: بفرمائید.

من از او پرسیدم: چه شد که تو در را باز کردی و حال آنکه من در نزدم و هیچ دلیلی نداشتم که تو از حضور من در پشت در منزل مطلع شوی. او گفت: من خوابیده بودم در عالم خواب دیدم آقا سیدی نزد من آمد و به من گفت: «شیخ مرتضی» پشت در منزل آمده و نمی‌خواهد در بزند که مبادا تو از خواب بیدار شوی و به تو ظلم شود تو فوراً حرکت کن و در را به روی او باز کن.

من از خواب پریدم و بی‌اختیار آمدم در را باز کردم، مرحوم آقای حاج شیخ «مرتضی زاهد» فرمودند: من از خدای مهربان و «امام عصر» روحی له الفداء تشکر کردم.

این دو قضیه مرا کاملاً از خواب غفلت بیدار کرد و تصمیم گرفتم که من هم بکوشم تا خود را به مقام اولیاء خدا برسانم.

### «شک و تردید مقدّس»

من تا سن بیست و پنج سالگی با آنکه تحصیل کرده بودم، در خواب غفلت عجیبی بودم! یعنی حتی مثل حیوانات ابداً به آینده خود فکر نمی‌کردم! و بلکه آن قدر بی‌فکر بودم که اگر کسی می‌گفت، قیامت و بهشت و جهنمی هست. من احتمال هم نمی‌دادم که شاید درست بگویند و فقط جلو پایم را می‌دیدم! روزی به خدمت یکی از علماء

اهل معنی شرفیاب شدم او سخنان مفصّلی درباره حقیقت انسانیت و کمالات روحی و دنیا و آخرت برایم گفتم: من تازه به شک افتادم که آیا ممکن است این حرفها راست باشد؟ آه که این شک و تردید چه وسیله سعادت خوبی برای من بود من هر چه دارم از این شک و تردید دارم من حالا معتقدم که گاهی شک و تردید مایه همه خوشبختیها می شود یعنی همان گونه که اگر درد نباشد و مریض به وسیله درد متوجّه مرض خود نگردد ممکن است آن مرض او را بکشد یا اگر انسان گرسنگی را احساس نکند و آن گرسنگی او را به سوی خوردن غذا تحریک نکند، ضعف و ناراحتی ممکن است او را از پا درآورد. اگر شک و تردید درباره چیزی در قلب انسان پیدا نشود، در پی تحقیق از حقیقت آن حرکت نمی کند.

من از روزی که این شک خوب و این تردید مقدّس در دلم پیدا شد مثل مریضی که درد بر او فشار آورد و به فکر علاج بیفتد در پی تحقیق از حقّ و حقیقت حرکت کردم. و بحمدالله خود را به سرچشمه یقین و نور هدایت رساندم و بر همین اساس وقتی «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) با کسانی که صددرصد غافل بودند و منکر خدا و همه مقدّسات می شوند برخورد می کردند، اوّل کاری که نسبت به آنها می نمودند این بود که آنها را درباره خدا و حقایق از مرحله یقین به نبودن آنها به شک و تردید نسبت به وجود آنها می انداختند.

یعنی آنها را از مرحله یقین و اعتقاد به این که حقایقی وجود ندارد و به عبارت واضح تر از خواب غفلت عمیق، بیدار می فرمودند و آنها را در مرحله اوّل به شک و تردید می انداختند و سپس دست آنها را می گرفتند و از شک به مقام یقین و اعتقاد به وجود خدا و سائر حقایق می کشانند.

به هر حال این شک و تردید من سبب شد که من شبهای زمستان بلند، خواب به چشمم نرود و روزها لحظه ای آرام نداشته باشم و شب و روز از حقایق و کمالات تحقیق کنم تا به مقام یقین برسم و آرامش بعد از نجات از ناراحتی را احساس نمایم. و این آرامش و یقین پس از چند روز مطالعه در آیات الهی و کتب اعتقادی این گونه به وجود آمد که من در کتابها خواندم: عالم، خواب و خیال نیست و از عدم بر



نخواستہ است زیرا این دو احتمال از عقل به دور است پس حتماً ازلیتی وجود دارد یعنی یا عالم همیشه بوده و یا موجودی که عالم را ایجاد کرده باید ازلی باشد و همیشه بوده است و بدون تردید عالم ازلی نیست زیرا رو به زوال است و یا لااقل به سوی پست مشابهی در حرکت است. بنابراین حادث است پس موجودی که وجودش غیر از این عالم است ازلی بوده و این عالم را خلق کرده که نام او «خدا» است.

و همچنین وقتی به کنترل موجودات زنده این عالم اعم از حیوانات و گیاهان نگاه می‌کردم، می‌دیدم که اگر هر یک از آنها را آزاد می‌گذاشتند آن چنان کره زمین را پر می‌کردند که زندگی برای سایرین مقدور نبود ولی نیروی قادر و توانائی آنها را آن چنان کنترل کرده که حتی یکی از این حیوانات و یا حشرات و یا درختان و گیاهان از حدّ خود تجاوز ننموده و از محدوده خود خارج نشده است. مثلاً اگر فقط تخم ماهیها در دریاها بدون ضایعات همه‌اش تبدیل به ماهی شود مگر جائی در دریا برای سایر جانداران باقی می‌ماند؟! و یا اگر در خشکی تنها تخم یکی از حشرات همه‌اش تبدیل به آن حشره گردد زندگی را بر انسانها تنگ نمی‌کرد؟! آیا این کنترل به دست کیست؟! آیا چه نیروئی می‌داند چه مقدار از این جاندار در عالم لازم است تا آن را به همان مقدار، هزاران سال کنترل کند و نگه دارد و کم و زیاد نکند؟! آیا نام این نیروی قادر و دانا چیست؟ مگر نه این است که باید او را «خدا» نامید آیا زیباتر از این نام برای او یافت می‌شود؟

بالآخره این افکار بود که مرا از خواب غفلت بیدار کرد و من به همه غفلت زدگان توصیه می‌کنم، که اگر می‌خواهید از خواب گران بی‌تفاوتی نسبت به معنویات نجات پیدا کنید بکوشید که در آثار قدرت الهی فکر کنید و نشانه‌های خدای تعالی را در همه چیز ببینید.



## «ملاقات با امام زمان (علیه السلام)»

افراد بسیاری به وسیله خواندن یا شنیدن یک حکایت از سرگذشت کسانی که به محضر مقدّس حضرت «بقیه‌الله» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء رسیده‌اند، از خواب غفلت بیدار گردیده و کیفیت بیدار شدن خود را به وسیله نامه و غیره به عبارات زیر اظهار داشته‌اند، اینک چند نمونه از آن اظهارات را در اینجا ذکر می‌کنم. یکی می‌گفت:

پس از آنکه من حکایاتی از «ملاقات با امام زمان» (علیه السلام) را خواندم، نیمه شبی که کاملاً از خواب غفلت بیدار شده بودم و خواب ظاهری از چشمم پریده بود با «امام زمان» (علیه السلام) این گونه مناجات می‌کردم.

ای «امام زمان» که جمعی از پاکان موفق به زیارت شده‌اند، مرا هم موفق به پاکی و دیدن جمال دلربایت بفرما.

ای خدا اگر بگویم همه این قضایا دروغ است، خود را فریب داده‌ام و بیهوده سخن به این درازی نمی‌شود و اگر بگویم راست است پس چرا من از این همه فیض محروم و از سرچشمه معارف و علوم حقیقی دورم، خدایا چه کنم من هم از همان پاکان باشم و به خدمت «امام زمانم» برسم، ای خدا مرا از خواب غفلت بیدار کن و آئی مرا از آن حضرت دور نفرما.

«دیگری که از شخصیت‌های علمی و استادان دانشگاه آزاد اسلامی است، نوشته بود:»

الآن نیمه‌های شب جمعه است و من تا این ساعت که قلم به دست گرفته و این نامه را می‌نویسم، چند قضیه از «ملاقات با امام زمان» (علیه السلام) را خوانده‌ام. بدنم مثل بید می‌لرزد! منتظرم تا که شاید آن حضرت به من هم اظهار لطفی بفرماید ولی می‌دانم که تا من سیرت انسانی پیدا نکنم، صفات رذیله را از خود دور ننمایم، فاصله‌های روحی را از بین نبرم، لیاقت ارتباط با آن حضرت را پیدا نمی‌کنم.

استاد محترم! حالا که از خواب بیدار شده‌ام، حالا که می‌فهمم چقدر عقب افتاده‌ام، حالا که می‌دانم نباید لحظه‌ای درنگ کنم و باید به سوی کمالات حرکت نمایم،



بفرمائید از کجا شروع کنم، چه دستوری را عمل نمایم و به چه وسیله‌ای به سوی مقصد و سر منزل هستی روانه شوم.

«سوّمی در نامه مفصلی که سر تا پا سوز و گداز بود، آه از نهادش برآمده بود و نوشته بود:»

در کتاب «مفاتیح الجنان» قضیه حاج «علی بغدادی» را که به خدمت حضرت «بقیة الله» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء رسیده، پس از چند دعا که هر شب برای بیدار شدنم از خواب غفلت می‌خواندم مطالعه کردم. ناگاه اشکم جاری شد، دیوانه وار فریاد زدم: «یا صاحب الزّمان» پس چرا مرا با خود به زیارت نمی‌برید؟ چرا برای من زیارت نامه نمی‌خوانید؟ آخر مگر ما بیچارگان چه کرده‌ایم که تا این حدّ مورد کم‌لطفی شما باید واقع شویم؟ بالأخره آن شب آن قدر گریه کردم و در فراق «امام زمانم» اشک ریختم که ناگاه دیدم اشعاری را که قبلاً از مرحوم «فیض کاشانی» در دیوانش دیده بودم با خود زمزمه می‌کنم و مضمون آنها را در مقابل چشمم احساس می‌نمایم.

این چه چشم است و چه ابرو و چه لب

این چه قدّ است و چه رفتار عجب

این چه خطّ است، چه حال است، چه حسن

این چه تمکین و چه جاه و چه ادب

هر یکی از دیگری شیرین‌تر

لب و دندان و دهان و غبغب

جلوه‌هایت همه آرایش ناز

غمزه‌هایت همه اسباب طرب

حرکات همه موزون و بجا

سکنات همه مطبوع و عجب

پای تا سر همه شیرین و لطیف

این چه نخل است، سراپای رطب



شب اغیار زدیدار تو روز

روز من از غم هجران تو شب

شب اغیار تو روز است و چه روز

روز «فیض» از تو شب، آنگاه چه شب

«یکی دیگر از سالکان راه و جویندگان حق و حقیقت نوشته بود:»

من در یک شب بیست حکایت از کتاب «نجم الثاقب» در حالات کسانی که به خدمت «امام عصر» روحی فداه رسیده‌اند خواندم و متأسف بودم که چرا من نباید خدمتش برسم. در ضمن دوستی داشتم که در یکی از صفات اخلاقی با من اختلاف داشت یعنی او خیلی بخیل بود ولی من آن طور نبودم. به همین جهت دوست نداشتم که با او رفت و آمد کنم. زیرا با او طبعاً فاصله روحی داشتم و این فاصله روحی، ما را از هم جدا کرده بود، لذا پس از آنکه آن حکایات را خواندم متوجه شدم که چرا من لیاقت ملاقات با «امام زمان» (علیه السلام) را ندارم، یعنی فهمیدم که چون من با آن حضرت فاصله روحی زیادی دارم، آنها بین من و او حجاب شده‌اند، من نمی‌توانم آن حضرت را ببینم من در آن موقع خودم را سیرتا حیوانی می‌دیدم که خوردن و خوابیدن و شهوترانی و محبت به دنیا و بخل و حسد و خیانت که هر یک از آنها فرسنگها مرا از آن حضرت دور می‌کرد داشتم ولی «امام زمان» (علیه السلام) معصوم است، پاک است، آئینه تمام نمای الهی است، این حجابها از ناحیه من است، من باید فاصله‌های روحی را کم کنم. لذا اینجا بود که گریه و ناله‌ام بلند شد، با خود می‌گفتم: ای خدا! من چگونه و با چه وسیله این راه دور را بپیمایم؟ من چگونه این همه دیوارهای ضخیم بتونی را با دست خالی از بین ببرم؟ بالأخره گریه زیادی کردم، ناگهان دلم روشن شد، برقی زد! که تمام وجودم را منور نمود. صدائی بگوشم رسید که مضمون این آیه شریفه بود:

((وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا))<sup>۱</sup>

۱- سوره عنکبوت آیه ۶۹.



یعنی: کسی که در راه هدایت‌های عامه ما کوشش کند ما

او را به راه سیر الی الله هدایت می‌کنیم.

بالآخره به من گفتند: از تو حرکت از ما برکت، تو یک قدم به طرف ما بردار ما ده

قدم به طرف تو بر می‌داریم.

### «من از خواب غفلت بیدار شدم»

یک روز من به نزد استاد فعلی‌ام به حسب اتفاق رفتم، من در آن موقع هنوز از خواب غفلت بیدار نشده بودم، او برای من مطالب زیر را از کتابی خواند. این مطالب از قول استاد نامعلومی که اسمش در کتاب ذکر نشده بیان گردیده، لذا بعد از خواندن مطالب آن کتاب من از خواب غفلت بیدار شدم و به سوی کمالات و سیر الی الله قدم برداشتم و آن مطالب اینها بود.

او می‌گفت:

یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء، در فکر فرو رفته بودم که: ما اگر چه مثل مادّیین و فلاسفه مادّی نیستیم، که معتقد به ماوراءالطبیعه نباشیم ولی عملاً دست کمی هم از آنها نداریم.

نه گذشته‌مان را می‌دانیم، نه آینده‌مان را کاملاً می‌شناسیم.<sup>۱</sup>

نه با خدا ارتباط مستقیم داریم، نه با او حرف می‌زنیم و نه از او جوابی می‌شنویم!<sup>۲</sup> زیارت‌هایی که از «ائمه اطهار» (علیهم السّلام) می‌کنیم، تماشای یک طرفه است! و هر

چه سلام می‌کنیم پاسخی دریافت نمی‌نمائیم! و بلکه توقع جواب هم نداریم!

۱- رحم الله امرء عرف قدره و علم من این؟ و فی این؟ و الی این؟

۲- ((فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)) (سوره والشّمس آیه ۸).

از «امام زمان» (علیه السلام) هم که خدای تعالی در بدن ظاهری قرارش داده، تا ما بتوانیم با او حرف بزنیم و با او انس بگیریم و او واسطه بین ما و خدا و حجّت خدا بر ما باشد، خبری نداریم.

نماز برای ما عادت شده، نه ما را به خدا نزدیک می‌کند و نه معنی نزدیک شدن به خدا را می‌دانیم.<sup>۱</sup>

نه ما را به معراج می‌برد و نه معنی عروج و بالا رفتن را می‌دانیم.<sup>۲</sup>  
نه ما را از فحشاء و منکرات نهی می‌کند و نه معنی اینکه نماز انسان را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد می‌دانیم.<sup>۳</sup>

نه ملائکه را دیده‌ایم و نه علت خلقت آنها را با اینکه می‌گویند، خدام محبّین «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) هستند می‌دانیم.<sup>۴</sup>

نه با اجنه انس گرفته‌ایم و نه حتّی به وجود آنها کاملاً اعتقاد داریم.<sup>۵</sup>  
از شیطان اسمی شنیده‌ایم و هیچگاه به فکر اینکه چگونه او همه بنی آدم را در یک لحظه می‌تواند بفریبد نیفتاده‌ایم.<sup>۶</sup>

از همه بالاتر، روح خودمان را هم نشناخته‌ایم و اسرار خواب و مرگ را نفهمیده‌ایم. و بالأخره در پس پرده مادیت! از هیچ کجا اطلاع نداریم!<sup>۷</sup>

۱- «الصّلوة قربان کلّ تقی» (بحار الانوار جلد دهم صفحه ۹۹).

۲- «الصّلوة معراج المؤمن» (عین الحیوة صفحه ۲۰۱).

۳- ((إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)) (سوره عنکبوت آیه ۴۵).

۴- «قال الرضا» علیه السلام: انّ الملائكة لخدامنا وخدام محبّينا.

(عیون اخبار الرضا (علیه السلام) باب ۲۶ حدیث ۲۲).

۵- سوره ذاریات آیه ۵۶.

۶- سوره حجر آیه ۴۱.

۷- «قال علی» علیه السلام: هلک امرؤ لم یعرف قدره (نهج البلاغه صفحه ۴۹۱).



آن شب خیلی درباره این موضوع فکر کردم که چرا این گونه است؟ خلاصه آن شب برای چند دقیقه آن چنان دچار طوفان فکری شده بودم که اگر بیشتر ادامه پیدا می کرد! فریاد کنان سر به بیابان می گذاشتم و برای همیشه در خسران و زیان بودم و بدبخت و بیچاره می شدم.<sup>۱</sup>

ولی ناگهان به فکرم رسید که من به خدا اعتقاد دارم، تنها برای شاگردانم ده دلیل در اثبات وجود خدا اقامه کرده ام، سالها است که از راه ادله و براهین به مقام علم الیقین رسیده ام، خدا را دوست دارم، به او از هر چیز بیشتر عشق می ورزم، او با صفت رحمانیت و گاهی هم با صفت رحیمیت با من رفتار کرده و همیشه مورد لطف او بوده ام.<sup>۲</sup>

پس چرا کشف حجب معنوی را از او نخواهم.

مگر او نگفته ((أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ))<sup>۳</sup> (مگر خدا بنده اش را کفایت نمی کند؟!).

مگر او نگفته ((وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ))<sup>۴</sup> (کسی که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می کند).

به در خانه او می روم و به او عشق می ورزم، لذا همان طوری که رو به قبله نشسته بودم و متوجه او شده بودم و او را به یاد می آوردم، ناگهان از تمام توجهات مادی منصرف شدم، چشم دلم را باز کردم و با تمام وجود با خدای بزرگ روبرو شدم، حالت بی خودی عجیبی به من دست داده بود.

۱- سوره والعصر.

۲- روایات در تفسیر ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)) (تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۰).

۳- سوره زمر آیه ۳۶.

۴- سوره طلاق آیه ۳.



چیزی از دعاهای مأثوره جز ذکر یونسیه یعنی: ((لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي

كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ))<sup>۱</sup> به یادم نیامد.

مرتّب این جمله را با توجّه به اینکه معنایش این است:

خدایا! نیست مؤثری در عالم وجود مگر تو، نه آنکه حتّی این حجابها و این ابتلاها را تو به من داده باشی، تو پاکی، تو منزّهی از اینکه بدون جهت بندگانت را به غم و اندوه و حجاب مبتلا کنی.

منم که به نفسم ظلم کرده‌ام و در زمره ستمگران قرار گرفته‌ام و این بلاها و حجابها را برای خود به وجود آورده‌ام.

این ذکر را شاید بیشتر از صد مرتبه در حال سجده گفتم. تا آنکه خدای با وفا، خدای مهربان، خدای محبوب، خدای عزیز، به وعده‌اش که در آخر همین آیه بیان

فرموده و می‌گوید: ((وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ))<sup>۲</sup>.

(یعنی: آن چنان که یونس را با گفتن این جمله، از غم نجات دادیم همچنین مؤمنین را هم از غم و اندوه نجات می‌دهیم) وفا فرموده و مرا از جمیع حجابهای ظلمانی به مانند یونس، از جمیع عذابها به مانند یونس، از جمیع کم لطفیها به مانند یونس و از جمیع کم محبتیها به مانند یونس، نجاتم داد و چشم دلم و گوش دلم و زبان دلم و بالأخره احساس و قلبم را باز کرد و شرح صدر عنایت فرمود. «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ شُكْرًا لِلَّهِ وَ الْهِیَ كَيْفَ اشْكُرُكَ وَ شُكْرِي مِنْكَ نِعْمَتِ اٰخِرِي تَقْتَضِي شُكْرًا»<sup>۳</sup>.

۱- سوره انبیاء آیه ۸۷

۲- سوره انبیاء آیه ۸۸

۳- انّ الله تبارک و تعالی اوحی الی داود: اشکرنی حقّ شکری! فقال یا رب! کیف اشکرک و انا لا استطیع ان اشکرک الاّ بنعمة ثانیة من نعمک. (جامع السعادات جلد سوّم صفحه



اینجا بود که خود را مثل کسی که از خواب عمیق پریده و بیدار شده و تازه متوجه عقب افتادگیهایش، متوجه بدبختیهایش و متوجه ضررها و خسرانهای گذشته‌اش گردیده و بی‌صبرانه به فکر جبران مافات افتاده و نمی‌داند چه باید بکند دیدم! او می‌گفت:

پس از این جلسه می‌توانستم محبوبم را، عزیزم را، خدای رحمن و رحیم را، با چشم دل بینم و با او حرف بزنم و با او مناجات کنم و با او ارتباط داشته باشم، سخن او را بشنوم و همیشه در وصل او باشم و از فراق، فراغ حاصل کنم و هیچگاه بی‌او نباشم و همیشه در آغوش الطاف بی‌پایانش به سر ببرم، چرا این چنین نباشد؟! مگر نفرموده: ((هُوَ مَعَكُمْ))<sup>۱</sup> (او با شما است).

مگر نفرموده: ((وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ))<sup>۲</sup> (ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم).

مگر نفرموده: ((وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ))<sup>۳</sup> (او بر هر چیزی قدرت دارد).

مگر نفرموده: ((أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ))<sup>۴</sup> (او بر هر چیزی احاطه دارد).

مگر نفرموده: ((وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَهْمَهَا جُورَهَا وَتَقْوَاهَا))<sup>۵</sup> قسم به نفس و آنکه آن را مساوی خلق کرده و به او بدیها و خوبیها را الهام نموده است). چرا با همه چیز باشد ولی با من نباشد؟

۱- سوره حدید آیه ۴.

۲- سوره ق آیه ۱۶.

۳- سوره مائده آیه ۱۲۰.

۴- سوره فصلت آیه ۵۴.

۵- سوره والشّمس آیات ۷ و ۸.





چرا بر هر چیز قدرت داشته باشد ولی بر این کار که نسبت به من انجام داده قدرت نداشته باشد؟

چرا با همه نفسها حرف بزند و بدیها و خوبیها را به آنها بگوید، ولی با من حرف نزند و به من چیزی نگوید؟  
او می گفت:

شبی در اوائل تکلیف که هنوز چیزی از معنویات و حقایق و رموز عالم خلقت نمی فهمیدم، طبق دستور یک روحانی عالی قدر که خدا رحمتش کند، نماز شب می خواندم و گویا در سجده آخر خوابم برده بود، صدائی شنیدم که شخصی برایم این سوره قرآن را می خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

((وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَدَهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ))

در این موقع مثل آنکه از خواب بیدار شدم و این آیه اخیر را در بیداری هم می شنیدم که مکرر خوانده می شد:

((قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا))

((قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا))

((قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا))

و کم کم صدا بلند و بلندتر می شد آن چنان که نزدیک بود پرده گوشم پاره شود، دادی زدم و از ترس بی حال روی زمین افتادم و به اصطلاح شما غش کردم.

در همان حال، معنی و تعبیر این خواب برایم منکشف شد: که ای مردم مسلمان چرا به سخنان خدایتان، خالقان، آن کسی که همه چیزتان از او است و هیچگاه دروغ نگفته و مبالغه نداشته گوش نمی دهید؟

آیا نمی بینید که با چه اصراری، با چه قسمهائی، با چه تأکیدی رستگاری و خوشبختی را مخصوص کسانی که تزکیه نفس کنند می داند؟

آیا برای آنکه تو از خواب غفلت بیدار شوی این همه قسم که خدای تعالی به هر چیزی که نزد او مقدس است، خورده کافی نیست؟

قسم به خورشید، (قسم به حضرت «محمد» صلی الله علیه و آله).<sup>۱</sup>

قسم به تابش خورشید، (قسم به جان «محمد» صلی الله علیه و آله).

قسم به ماه وقتی که از پس خورشید روان است، (قسم به جان «علی» علیه السلام) وقتی که خود را بنده‌ای از بندگان «محمد» (صلی الله علیه و آله) می داند).

قسم به روز، وقتی که جهان را روشن می کند، (قسم به جان حسن و حسین علیهما السلام وقتی که به وسیله ذریه طیبه و کلماتشان جهان را روشن می کنند).<sup>۲</sup>

قسم به شب، وقتی که عالم را در پرده‌ای می کشد.

قسم به آسمان،

قسم به کسی که این کاخ با عظمت را بنا نهاده.

قسم به زمین،

قسم به کسی که او را پهن نموده.

۱- عن ابی محمد عن ابی عبدالله علیه السلام: قال سألته عن قول الله عزوجل والشمس وضیحا - قال الشمس رسول الله صلی الله علیه و آله به اوضح الله عزوجل للناس دینهم.

(تفسیر برهان جلد چهارم صفحه ۶۷ حدیث ۱).

۲- عن ابی محمد عن ابی عبدالله علیه السلام: قال سألته عن قول الله عزوجل والقمر اذا تلیها - قال ذاک امیر المؤمنین علیه السلام (تفسیر برهان جلد چهارم صفحه ۶۷ حدیث ۱).

قسم به جان انسان،

قسم به کسی که او را نیکو و مساوی آفریده و به او شرّ و خیر را الهام کرده، که هر کس نفسش را تزکیه کند رستگار است و هر کس آن را پلید و پست کند زیانکار است.

آیا برای بیدار شدنتان از این خواب عمیق همین سوره مبارکه کافی نیست؟  
آیا وقتی خدای تعالی در «سوره اعلی» با کلمه «قد» که برای تأکید است می‌فرماید:

((قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى))

یعنی: حتماً و حتماً رستگار و خوشبخت کسی است که نفس خود را تزکیه کند،  
تو را از خواب گران بیدار نمی‌کند؟

او می‌گفت:

شبی به دستور استادی که تخلیه روح را به من تعلیم می‌داد تمام مقدمات آن را انجام داده و روی تشک دراز کشیده بودم، چشمهایم هنوز باز بود، ناگهان احساس سبکی در پاهایم و سنگینی عجیبی در سر و سینه‌ام کردم، سپس دیدم از طرف پاهایم روح از بدنم جدا می‌شود، یعنی بدنم روی زمین مانده ولی روحم که به همان شکل بدنم بود، به طرف بالا رفته و تا کمر دو شقه شده ولی سینه و سرم هنوز با بدنم متحد باقی مانده است. از مشاهده این منظره، وحشت عجیبی به من دست داد و به خود تکانی دادم و از جا بلند شدم و روح و بدنم یکی شد.

معلوماتی که از این منظره و نیمه تخلیه حاصل شد، این بود که روح را بر خلاف بدن، مانند بخار شفاف می‌دیدم، احساس داشت و همه چیز را متوجه می‌شد، ولی در برنامه بعدی که با شجاعت بیشتری اقدام به تخلیه روح کرده بودم، خیلی چیزهای بیشتری را فهمیدم، روح من بسیار شفاف و سفید بود، ولی بدنم گوشت و پوست و



استخوان و خون بود، روح نباتی را هم موقتاً همراه داشت، بدنم سیاه و کثیف در رختخواب افتاده بود، عیناً مثل وقتی که می خوابیم.<sup>۱</sup>

در حقیقت تخلیه روح همان خواب است، ولی با خواب معمولی این تفاوت را دارد، که انسان وقتی روحش را تخلیه می کند می فهمد، که چه وقت روح از بدنش خارج شده و اختیار رفت و آمد روحش در دست خودش هست و همه آنچه را که می بیند و یا می فهمد مثل وقتی که در بدنش زود فراموش نمی کند.

روح دارای صفات و معلومات خوبی بود، که در آن روزها برای من معلوم نبود آنها را از کجا آورده است، ولی در مقابل؛ صفات و خواسته های پلیدی هم داشت که با یک توجه مختصر متوجه شدم، که او آنها را از معاشرت و آمیخته شدن با بدن و زندگی در عالم دنیا تحصیل کرده است و اگر بخواهد راحت به سوی کمالات پرواز کند باید این صفات رذیله را از خود دور کند و خود را تزکیه و پاک کند و الا آن صفات رذیله مانند آهن ربا او را به طرف دنیا و مادیت می کشاند.

و لذا پس از چند لحظه روح من هم به بدنم برگشت و چون تزکیه نشده بودم، نتوانستم بیشتر از چند لحظه روحم را از بدنم جدا نگه دارم.

او می گفت:

چند شب بعد از جریان تخلیه روح، طبق معمول که همه شب قبل از خواب نیم ساعتی با زبان ساده با حضرات «ائمّه» (علیهم السّلام) خیلی خودمانی سلام می کردم و حرف می زدم و اظهار علاقه به یک یک آنها می نمودم، مثلاً اوّل به «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) متوجه می شدم و چون روح او و «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) را

---

۱- احادیثی در بیان جسمانیت روح در کتب معتبره وجود دارد که منجمله این حدیث است: «قال الصادق» علیه السّلام: الرّوح لایوصف بثقل و لاختیة و هی جسم رقیق البس قالبا کثیفا.

(بحار الانوار جلد ۶۱ صفحه ۷).

محیط بر خودم می دانستم، مثل کسی که در زمان آن حضرت، مقابل بدن ظاهریشان ایستاده، می گفتم: «سلام علیکم» و سپس خم می شدم (مثل کسی که دست آن حضرت را می بوسد) و بعد عرض حال و اظهار محبت می نمودم و بعد نسبت به «فاطمه اطهر» (سلام الله علیها) و هم چنین نسبت به یک یک از «ائمّه» (علیهم السّلام) تا به وجود مقدّس روح عالم امکان حضرت «بقیّه الله» ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می رسیدم و چون معتقدم، که آن حضرت در بدن ظاهری در دنیا زندگی می کند، با ادب بیشتری در مقابلش قرار می گرفتم و ادب بدنی را هم رعایت می کردم، یعنی اگر نشسته بودم، می ایستادم و اگر ایستاده بودم، تعظیم می کردم و دست روی سر می گذاشتم و می گفتم: سلام علیکم، جان و مال و پدر و مادر و هر چه دارم، به فدایتان و گاهی به زمین می افتادم و به خیال خود جای پای آن حضرت را می بوسیدم و حوائج و خواسته های خود را می طلبیدم و خلاصه تا جواب نمی گرفتم و به خیال خود، تا به قلبم الهام نمی شد، که آن حضرت جواب سلام مرا داده، از آن مناجات فارغ نمی شدم.

آن شب هم همین طور عمل کردم، ولی چون چند روز بود، که به خاطر آنکه روحم را آلوده به صفات رذیله حیوانی می دیدم، فوق العاده ناراحت بودم، گریه زیادی می کردم، از امامم، از محبوبم، از آنکه جان همه عالم به قربانش، خواستم که مرا راهنمایی کند، تا تزکیه نفس کنم و به من کمک کند تا آن را از بدیها، از زشتیها، از آلودگیها، نجات دهم.

به او گفتم: مولایم، خدای تعالی در قرآن از قول ما گناهکاران فرموده: ((وَمَا أُبْرِيُ

نَفْسِي ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي))<sup>ع</sup>

من چه هستم؟! من که هستم؟! که بتوانم خودم! با قدرت خودم! نفسم را از آلودگیها، نجات دهم.

شما را به حقّ عصمت و عظمت «فاطمه زهراء» (سلام الله عليها) به من کمک کنید، تا موقّق شوم.

آن حضرت با کمال محبت به من کمک کردند و مرا از خواب غفلت نجات دادند. اما شما می‌دانید! که طبعاً بعد از آن که من از خواب غفلت بیدار شده بودم، لحظه‌ای آرام نداشتم، مرتّب اشک می‌ریختم و مایل بودم، که خود را به هر نحوی که شده، از آن آلودگیها نجات دهم، شما اگر جای من بودید و یا اگر همین الآن با توجه بیشتری این مطالب را گوش بدهید همان حالت شوق و گریه را پیدا می‌کنید.

چرا این چنین نباشد؟ مگر شما اینها را، آیات قرآن را، حکم عقل را باور نمی‌کنید؟

مگر انسان باید همیشه، در چاه طبیعت و مادیت و حیوانیت زندانی باشد؟!

مگر انسان باید خوابش، به مرگش منتهی شود؟!

مگر انسان را خدا برای خودش، مناجات با خودش، ارتباط با خودش، خلق

نکرده؟!

مگر او را به صریح قرآن، برای عبادت نیافریده؟!

پس این همه غفلت چرا؟!

پس چرا این همه بی‌اعتنائی به تزکیه روح و نفس داریم؟!

امید است خدای تعالی همه ما را از خواب غفلت بیدار کند.

او می‌گفت:

پس از چند روز که دائماً گریه می‌کردم و بسیار متأثر بودم و نمی‌دانستم چه باید بکنم؟ شبی گوشه فرش اطاقم را کناری زدم و صورتم را روی خاک گذاشتم و اشک می‌ریختم و تقاضای عفو از گناهانم را می‌نمودم و استغفار می‌کردم و خلاصه آن قدر گریه کرده بودم، که زمین از اشک چشمم تر شده بود.

۱- ((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)) (سوره ذاریات آیه ۵۶).

ناگهان متوجّه شدم، شاید هم به خواب رفته بودم و در خواب می‌دیدم که در بیابانی مرا به زمین با غل و زنجیر کوبیده‌اند که نمی‌توانم از جایم بلند شوم، در آنجا به یاد این جملات دعای کمیل افتادم که مولایم فرموده: و قعدت بی اغلالی یعنی: غلهای گناهانم مرا زمین گیر کرده است.

بیشتر محزون شدم، با صدای بلند، چندین مرتبه «یا صاحب الزمان» (علیه السلام) گفتم، پس از چند لحظه احساس کردم، که آن وجود مقدّس در کنار من است، من تا به حال کور بوده‌ام که او را نمی‌دیدم. دوست نزدیکتر از من، به من است

وین عجب‌تر، که من از وی دورم

\* \* \*

گفتم به کام وصلت، خواهم رسید روزی

گفتا که نیک بنگر، شاید رسیده باشی

و بالأخره

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

عرض کردم: آقایم، مولایم، سیّد، سرورم، ای جان همه جهانیان به قربان خاک کف کفشت.

چه می‌شود به من کمک کنی؟ لاقلاً مرا از این غل و زنجیر نجات دهی، که اگر بخواهم به سوی کمالات حرکت کنم، با این وضع به هیچ وجه برایم ممکن نیست.

ناگهان متوجّه شدم، که باید دعای «یا من تحلّ به عقد المکاره» را بخوانم.<sup>۱</sup>

آن را فوراً نشستم و خواندم و در وقت زوال صد و هفتاد بار کلمه «القدّوس» را ذکر گرفتم، تا از آن غلهای و گرفتاریها نجات یافتم.

۱- چون این مناجات در مفاتیح الجنان که در دسترس همگان هست می‌باشد از

نقل متن عربی آنخودداری می‌شود. دعاء هشتم صحیفه سجادیّه و مفاتیح الجنان.



از حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) نقل  
شده که فرمود: هر کس هر روز، وقت زوال یکصد و هفتاد  
مرتبه بگوید «القدوس» دل او صاف گردد و از شرّ نفس و  
وسوسه شیطان محفوظ ماند.<sup>۱</sup>



## بخش دوم

### استاد

- استاد، برای تزکیه نفس
- حضرت موسی و حضرت خضر
- انسان باید مقصدش را تعیین کند
- تصمیم داشتیم، تمام داروها را مصرف کنم
- عبادت زیاد، کاری انجام نمی دهد
- به تدریج انسان به کمال می رسد
- چند کلمه موعظه امام جماعت
- آیا هر چه مرشد بگوید! حقیقت دارد؟

## «استاد برای تزکیه نفس»

جمعی گمان کرده‌اند که راه پر خطر سیر الی الله را بدون راهنما و استاد می‌توان پیمود، چه فکر اشتباهی! زیرا یاد گرفتن آسان‌ترین کارهای مادی دنیا بدون استاد و معلم میسر نیست، پس چگونه می‌توان مشکل‌ترین کارها که آدم شدن و انسان کامل گردیدن باشد. را بدون استاد و راهنما یاد گرفت.

حضرت آیت‌الله العظمی «امام خمینی» رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران (رضوان الله تعالی علیه) که عمری را در راه تزکیه نفس گذرانده بودند می‌فرمایند:

استاد اخلاق برای خود معین نمائید. جلسه و عظم و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی‌توان مهذب شد. اگر حوزه‌ها همین طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی شد محکوم به فنا خواهد بود.

چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است؟! لکن علوم معنوی و اخلاقی به تعلیم و تعلم نیاز ندارد؟! و خودرو و بدون معلم حاصل می‌گردد؟!!

کراراً شنیده‌ام سید جلیلی معلم اخلاق شیخ انصاری (ره) بوده است.<sup>۱</sup>

حافظ علیه‌الرحمة در این خصوص فرموده:

۱- جهاد اکبر با تتمه ولایت فقیه صفحات ۲۱۵.

طیّ این مرحله بی همراهی خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

و نیز

می گوید:

شبان وادی ایمن، گهی رسد به مراد

که چند سال به جان، خدمت شعیب کند

لذا من مایلم مقداری از تجربیات سالکین الی الله که با  
استاد سیر کرده و به مقصد رسیده‌اند و در مقابل کسانی که  
بدون استاد و سرخود حرکتی نموده و یا با قُطَاع الطَّرِيقِهَا و  
مدعیان ارشاد که گمراه کنندگان بندگان خدا هستند،  
می‌خواسته‌اند سیر الی الله بکنند و موفق نشده‌اند، نقل کنم  
تا بتوانم حقیقت را بهتر برایتان بیان نمایم.

### «حضرت موسی و حضرت خضر»

یکی از اولیاء خدا که شاگردان بسیاری تربیت کرده و  
همواره به عنوان مرَبِّی خوبی معروف بوده این قضیه را نقل  
می‌کرد و می‌گفت:<sup>۱</sup>

یکی از شاگردانم که خیلی با استعداد بود و من دوست داشتم او بیشتر و بهتر و  
سریع‌تر به طرف کمالات روحی حرکت کند و او مقداری در اوائل سرکشی می‌کرد و  
نمی‌خواست صددرصد گوش به حرف بدهد، روزی به من گفت: آیا در سیر الی الله و  
تحصیل کمالات روحی و حالات معنوی استاد هم لازم است یا انسان می‌تواند تنها با  
اتکاء به عقل خود این حرکت را انجام دهد؟

۱- این قضیه و مطلب را از کتاب «در محضر استاد» چاپ چهارم نقل نموده‌ایم و  
لذا از چاپهای بعد آن کتاب این فصل حذف شده است.



من به او گفتم: هر کاری که از آن ساده‌تر نباشد بدون استاد، صحیح از آب در نمی‌آید. تا چه رسد به این کار که بسیار مشکل است یعنی آدم شدن که از سابق گفته‌اند.

ملاً شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!

انسان بدون استاد مگر می‌تواند! راه به این پر خطری را بیمایید، مگر ممکن است انسان بتواند رشد روحی را که از مشکل‌ترین کارها و مسأله‌اش از پیچیده‌ترین مسائل علمی است، بدون استاد و راهنما به حقیقت آن برسد.

سپس من در اینجا برای او قصه حضرت «موسی» و حضرت «خضر» را نقل کردم و گفتم:

حضرت «موسی» با آنکه از پیامبران اولوالعزم بود، ولی چون احتیاج به رشد معنوی بیشتری داشت. یعنی وقتی خدای تعالی با او سخن گفت و به او الواح را عنایت فرمود و حضرت «موسی» به میان قومش برگشت و به منبر رفت و الطاف الهی را نسبت به خودش گوشزد مردم کرد، در باطن فکری به مغزش خطور نمود، که آیا در کره زمین کسی داناتر از من هست یا نه؟

خدای تعالی به جبرئیل وحی فرمود که «موسی» را دریاب. زیرا نزدیک است هلاک شود (او را عجب گرفته است) به او بگو که: در محلّ جمع بین دو دریا که صخره‌ای هم در آنجا هست، مردی را می‌بینی، که از تو در علوم معنوی داناتر است، نزد او می‌روی و از علم او استفاده می‌کنی!

جبرئیل فوراً اطاعت کرد و به زمین آمد و کلام الهی را به حضرت «موسی» عرض کرد. حضرت «موسی» خیلی خجالت کشید و دانست که خطا کرده و بسیار از این خطایش ترسید و به جناب «یوشع» که وصی او بود فرمود: خدای تعالی به من امر فرموده که در محلّی که دو دریا به هم می‌پیوندند، مردی هست که باید من از او علمی بیاموزم.

حضرت «یوشع» غذائی که منجمله ماهی شوری بود برداشت و از شهر خارج شدند، وقتی به آن محلّ رسیدند مردی را دیدند که سر به زیر انداخته و لذا او را



نشناختند، حضرت «یوشع» ماهی را در آب آن محلّ شست و روی سنگ گذاشت که خشک شود ولی فراموش کرد که آن را بردارد و آنها از آنجا رفتند اما ماهی زنده شد و خود را در آب انداخت و راه خود را در آب گرفت و رفت. پس از آن مقداری راه رفتند و بالأخره خسته شدند. حضرت «موسی» به «یوشع» فرمود: غذا را بیاور تا بخوریم چقدر از این سفر ما خسته شدیم.

حضرت «یوشع» گفت: من ماهی را روی صخره فراموش کردم و این فراموشی از ناحیه شیطان به من عارض شد و آن ماهی با کمال تعجب خود را به آب انداخت و راه خود را گرفت و رفت.

حضرت «موسی» گفت: آن مردی که نزدیک صخره نشسته بود، همان کسی بود، که ما او را می خواستیم لذا هر دوی آنها برگشتند دیدند، که آن مرد مشغول نماز است. حضرت «موسی» نشست تا او از نماز فارغ شد و وقتی او از نماز فارغ شد، به آنها سلام کرد، حضرت «موسی» جواب سلام او را داد.

آنها آن مرد را بنده‌ای از بندگان خدا یافتند که از طرف خدا رحمت و مهربانی دریافت داشته و خدای تعالی به او علمی از طرف خود عنایت فرموده است.

آن بنده خدا از حضرت «موسی» سؤال کرد: تو کیستی؟

حضرت «موسی» گفت: من موسی بن عمرانم.

گفت: تو همان «موسی بن عمران» هستی که خدای تعالی با تو سخن گفته است. حضرت «موسی» گفت: بله.

او گفت: از من چه می خواهی؟

حضرت «موسی» عرض کرد: آمده‌ام تا به من از آنچه می دانی و به تو تعلیم داده شده، یاد بدهی تا من به کمال برسم.

او گفت: تو نمی توانی در کنار من بر آنچه من می کنم تحمل کنی، تو چگونه می توانی به چیزی که بر آن اطلاع نداری صبر کنی؟!

حضرت «موسی» گفت: انشاءالله خواهید دید، که صبر می کنم و هیچ یک از دستورات را عصیان نمی کنم.



او گفت: اگر می‌خواهی شاگرد خوبی باشی و از من متابعت کنی، نباید از هیچ کاری که من می‌کنم ابتدا تو سؤال کنی، مگر آنکه خودم برای تو حکمتش را بگویم. بالأخره با این شرط و پیمانها با یکدیگر به راه افتادند.

(و چون شاگرد در مسافرت اگر مطیع باشد بهتر می‌تواند از استاد کمالات و رشد را تعلیم بگیرد او حضرت «موسی» را با خود به سفر برد) تا آنکه کنار دریا رسیدند و سوار کشتی شدند حضرت «موسی» همان گونه که متوجه استاد بود و شش دانگ حواسش را به گفتار و رفتار و حرکات او داده بود، ناگهان دید او مشغول سوراخ کردن کشتی است و او می‌خواهد آن کشتی را ناقص کند، حضرت «موسی» عصبانی شد و به او گفت: این چه کار است که می‌کنی؟ می‌خواهی کشتی را سوراخ کنی؟ تا مردم غرق شوند! این کار که شما می‌کنید کار بسیار خطرناکی است!؟

او گفت: من نگفتم، تو تحمل زندگی و معاشرت با من را نداری؟ حضرت «موسی» یک مرتبه تعهدی را که داده بود، به یاد آورد و گفت: مرا به خاطر آنکه تعهدم را فراموش کرده‌ام مؤاخذه نکن و به من سخت نگیر. او هم سری تکان داد و باز دوباره به راه افتادند و به سفر خود ادامه دادند، تا آنکه از کشتی پیاده شدند و در شهری می‌گشتند، تا به جوانی برخوردند، ناگهان استاد، آن جوان را به کناری کشید و او را کشت. اینجا باز حضرت «موسی» نتوانست طاقت بیاورد! لذا یقه حضرت «خضر» را گرفت و او را به زمین زد و گفت: استاد چرا بی جهت شخصی که کسی را نکشته و بی‌گناه است کشتی؟ این کار بسیار بدی بود که کردی!

او گفت: من نگفتم تو تحمل زندگی و معاشرت با من را نداری؟ حضرت «موسی» گفت: اگر من دیگر حرفی زدم با من رفاقت و مصاحبت نکن من دیگر عذر می‌خواهم.

باز دوباره به راه افتادند و به مسافرت خود ادامه دادند، تا آنکه به قریه «انطاکیه» رسیدند، از مردم آن قریه طعامی خواستند، آنها از پذیرائی آنان خودداری کردند و به آنها چیزی ندادند و آنها را میهمانی نکردند، آنها با شکم گرسنه چشمشان به دیواری

که می‌خواست منهدم شود، افتاد. حضرت «خضر» دست روی شانه حضرت «موسی» گذاشت و گفت: به یاری خدا برخیز تا این دیوار را درست کنیم. او گفت: می‌خواهی از این مردم در مقابل کارت مزد بگیری؟ حضرت «خضر» فرمود: این سؤال اعتراض‌آمیز دیگر سبب جدائی بین من و تو شد و من حالا برای تو تأویل آنچه را که نتوانستی در مقابلش صبر کنی می‌گویم. در اینجا حضرت «خضر» تأویل کارهایی را که کرده و از نظر حضرت «موسی» علتش مخفی بوده، برای حضرت «موسی» (علیه السلام) شرح می‌دهد، که در قرآن ذکر شده و من نمی‌خواهم آن مطالب را برای تو شرح دهم، زیرا در اینجا ضرورتی برای نقلش نمی‌بینم. ولی آنچه در اینجا لازم است تذکر داده شود چند چیز است:

اوّل:

آنکه باید انسان با راهنمایی الهی استادی برای خود پیدا کند، زیرا شیادان و راهزنان زیادی در این طریق وجود دارند، که ممکن است او را به هلاکت دائمی بکشانند، حتی آنها همانند برنامه‌های الهی از تمام وسائل، برای اغفال و اضلال مردم برخوردارند. مثلاً پروردگار متعال برای تبلیغ احکام و ارشاد به معارف و حقایق دینی آنها و کمالات روحی، جمعی از پاک‌ترین بندگانش را به نام پیامبران و اوصیا انتخاب کرده و در میان مردم فرستاده است.

شیطان هم جمعی از کثیف‌ترین پیروانش را به نام رهبران مسلکهای مختلف، اقطاب متصوفه و مدعیان باییت و امامت دروغین، در مقابل ولایت فقهای عظام انتخاب کرده و در میان مردم فرستاده است.

و اگر خدای تعالی به بعضی از بندگانش وحی می‌کند و از این طریق با آنها حرف می‌زند، شیاطین هم به صریح قرآن به کلیه اولیائشان وحی می‌فرستند و آنها را به بدبختی و گمراهی راهنمایی می‌کنند.

و اگر کسی از اولیاء خدا با ارواح طیبه برزخیه می‌تواند تماس حاصل کند، ارواح خبیثه شیطانیه بیشتر و زیادتر در کارها دخالت می‌کنند و کارهای شگفتی برای مردم انجام می‌دهند.



و بالأخره اگر خدا با بندگانش دائماً از طریق الهام حرف می‌زند، شیطان هم دائماً از طریق وسوسه که عیناً مانند همان الهام است، حرف می‌زند.

و اگر خوابهای رحمانی هست چندین برابر آنها خوابهای شیطانی هم وجود دارد. بنابراین همان گونه که خدای تعالی حضرت «موسی» را به محضر استاد می‌فرستد و این راهنمایی خاص را خودش عهده‌دار است باید هر سالک الی الله هم لا اقل در قیامت با حجّتی قطعی در محکمه عدل الهی استادی را که خدای تعالی برای او تعیین کرده داشته باشد و او را راهنمایی کند.

شاید سؤال شود، که چگونه می‌توان مطمئن شد که خدای تعالی استادی را برای انسان معین فرموده است؟

در جواب می‌گوئیم: من خودم از طریقی که نقل می‌کنم استادهایم را پیدا کرده‌ام و شما هم می‌توانید از همان طریق استادتان را پیدا کنید.

در اوائل جوانی که می‌خواستم به معارف و حقائق و کمالات روحی پی ببرم مدت‌ها متوسّل به «امام عصر» ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می‌شدم و سپس در جستجوی استادی بودم و اگر کسی سر راه من قرار می‌گرفت، او را به عنوان آنکه او آیا از دایره کلمات «اهل بیت عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) تجاوز می‌کند یا نمی‌کند آزمایش می‌کردم و اگر تجاوز می‌کرد، باز در خصوص استاد که مبادا او شیادی باشد متوسّل می‌شدم، تا آنکه مطمئن می‌گردیدم که او مورد رضایت پروردگار است و در مناجاتم به خدای تعالی عرض می‌کردم، که دیگر من در انتخاب استاد راهی ندارم و اگر اشتباه می‌کنم خودت مرا از اشتباه نجات بده و بالأخره با توکل به خدای تعالی خود را به آن استاد تسلیم می‌کردم و از راهنمائیهایش استفاده می‌نمودم و من در میان پنج نفر استادی که داشتم و با همین ترتیب انتخابشان کرده‌ام حتّی یک نفر آنها علاوه بر آنکه شیاد و راهزن نبوده‌اند. بلکه آنها آنچه از من می‌خواستند اگر چه بعضی از آنها به صورت ظاهر به نفع خود آنان بوده ولی بعدها معلوم می‌شده که در همان بعض، هدف آنها منافع من و کسب کمالات روحی من بوده است.



حالا تو نگوئی اگر آنها استادان خوبی بوده‌اند چرا تو آنها را ترک می‌گفتی و استاد دیگری انتخاب می‌کردی تا آنکه پنج نفر استاد داشته باشی؟

زیرا می‌گویم: چرا تو نسنجیده حرف می‌زنی! من به قدری با وفا بودم که تا آخرین لحظات عمر آنها با آنها بوده‌ام ولی مرگ و اجل آنها را از من گرفت و من بعد از مرگ هر یک از آنها، استاد دیگری برای خود انتخاب می‌نمودم.

دوّم:

چیزی که از سرگذشت حضرت «موسی» (علیه السلام) استفاده می‌شود، این است که:

نباید انسان در انتخاب استاد و پیدا کردن آن، شخصیت خود را رعایت کند، زیرا اگر کسی متوجه شود که روحش مبتلاء به مرضی شده و علاج مرضش در دست فلان فرد که به صورت ظاهر کم شخصیت است می‌باشد، باید با کمال خضوع به محضرش مشرف شود و از او راهنمایی بنخواهد، چنانکه حضرت «موسی» با آنکه پیامبر اولوالعزم است و در ظاهر کسی از او بالاتر از نظر علمی و معنوی وجود ندارد در عین حال با کمال خضوع به حضرت «خضر» می‌گوید: آیا من می‌توانم پیرو تو باشم؟ تا از تو کمالاتی تعلیم بگیرم، او هم با کمال بی‌اعتنائی می‌گوید: تو نمی‌توانی در کنار من صبر کنی و با من همراه باشی.

سوّم:

اگر انسان استاد خوب الهی پیدا کرد باید صددرصد در مقابل او تسلیم باشد و چون و چرا در کارها و گفتار او نداشته باشد، چنانکه حضرت «موسی» (علیه السلام) موظف بود که حتی در مقابل کارهای به صورت ظاهر، غیر صحیح استادش صبر کند و حرفی نزند.

چهارم:

اگر شاگرد در مقابل اعمال چنین استادی زبان به اعتراض گشود، استاد حق دارد که او را برای همیشه طرد کند و از او فاصله بگیرد چنانکه حضرت «خضر» به حضرت



«موسی» گفت: حالا که نتوانستی در مقابل اعمال من صبر کنی جدائی بین من و تو شروع می‌شود و دیگر هرگز نباید با من همراه باشی.

### «انسان باید مقصدش را تعیین کند»

وقتی من از خواب غفلت بیدار شدم، (حالا چگونه و به چه نحو این بیداری حاصل گردیده بود، بماند. زیرا هدفم از نقل سرگذشتم چیز دیگری است) به خدمت یکی از علماء اهل معرفت و روحانیین عالی مقام رفتم او مرا در مقابل خود نشانید و ابتدا به من بشارت داد که عمده رمز پیروزی و موفقیت برای سالکین الی اللّٰه همین حالت یقظه و بیداری از خواب غفلت است. زیرا وقتی این حالت برای یک انسان پیدا می‌شود و او می‌داند که مانند کسی است که از قافله عقب مانده و در بیابان پر خطری تنها از خواب بیدار شده و راه را نمی‌داند بالأخره به هر وسیله‌ای که شده خود را به جائی می‌رساند.

سپس استاد برای من مراحل سیر و سلوک را توضیح داد و اسرار و رموز و چگونگی پیمودن راه سعادت را به من تعلیم فرمود و راهی را که من اگر به خودی خود می‌خواستم تا آخر عمر بپیمایم و معلوم نبود که موفق هم بشوم. او در مدت کوتاهی به من تعلیم داد و با من رفتاری مانند پدر مهربانی که پا به پای فرزندش حرکت می‌کند و او را تربیت می‌نماید داشت.

روز اوّل به من گفت: کسی که از خواب غفلت بیدار می‌شود اوّل باید مقصدش را تعیین کند، کجا می‌خواهد برود، عازم کدام دیار و به سوی کدام معشوق حرکت می‌کند، محبوبش چیست؟ و خواسته‌اش کدام است؟

آیا می‌خواهد اهل مکاشفه و مشاهده و تأثیر نفس و مستجاب الدعوه شود، یا مایل است «طی الارض» و تخلیه روح داشته باشد؟

آیا می خواهد وقتی قدم روی آب گذاشت آب زیر پایش منجمد شود؟ و او روی آب راه برود! تا نمایش جالبی برای مردمی که عقلشان به چشمشان هست داده باشد و آنها او را از اولیاء خدا بدانند.

آیا می خواهد به مقامی از قدرت نفس برسد که از قلوب مردم اطلاع داشته باشد و از امور مخفیّه به مردم خبر دهد و بالأخره جامع علوم غریبه و احاطه به تمام اسرار و رموز عالم پیدا کند؟!

اینها برای یک انسانی که بنده خدا و «خليفة الله» است و باید آینه صفات و اسماء الهی بشود هدف واقعی و مقصد اصلی نبوده و نخواهد بود. خدای تعالی هم هدفش از خلقت انسان اینها نبوده است.

خدای تعالی روز اوّل به ملائکه فرمود:

((إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً))<sup>۱</sup>

یعنی: من می خواهم روی زمین خلیفه خودم را قرار

دهم. و سپس فرمود: ((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا

لِيَعْبُدُونِ))<sup>۲</sup>

یعنی: من جنّ و انسان را جز برای عبادت خلق

نکرده‌ام.

پس اگر انسان بخواهد، مقصدش همان مقصود الهی از خلقت بشر باشد، باید آخرین سر منزل سفر خود را «آینه تمام نمای الهی شدن، به کمالات روحی رسیدن، انس با پروردگار داشتن، فانی در صفات و اسماء الهی گردیدن، «خليفة الله» و «ولی الله» شدن» قرار دهد. حالا اگر در این راه مکاشفه و مشاهده و طی الارض و تخلیه روح و غیره نصیبتش شد و چیزی از این مسائل را متوجه گردید، چه مانعی دارد

۱- سوره بقره آیه ۳۰.

۲- سوره ذاریات آیه ۵۶.



ولی بشرط آنکه اینها او را متوقف نکند و او به اینها پابند نباشد، زیرا اگر انسان حتی یکی از صفات حیوانی و شیطانی را داشته باشد ولو آنکه مجمع علوم غریبه و دارای کارهای فوق‌العاده باشد، باز به خاطر داشتن آن صفت حیوانی و شیطانی سیرتاً حیوان و شیطان است.

پس اول کاری که انسان باید بکند این است که صفات رذیله را از خود دور کند، صفات کمالیه را در خود به وجود بیاورد و مظهر و مجلای صفات و اسماء الهی گردد، اراده او اراده الهی، بینش او بینش الهی. و دست و زبان او دست و زبان الهی. و قلب او خانه حضرت حقّ جلّ و علا گردد. و بالأخره به مقام خلوص برسد و در دنیا و آخرت بدون کوچک‌ترین واهمه‌ای به حیات طیبه و پاکیزه حقیقی، در آغوش محبوب و معبود حقیقی، ادامه دهد و اگر غیر از این مقصدی داشته باشد به کمال واقعی نخواهد رسید.

این مطالب را استاد روز اول به من گفت و من بعدها بخصوص با مشاهده کسانی که خودسرانه این راه پر خطر را طی می‌کردند و گمراهی‌هایی پیدا کرده بودند، فکر می‌کردم که اگر تذکرات استاد نبود، من هم مثل دیگران دلبسته به مکاشفه می‌شدم، خدایم، محبوبم مکاشفه‌ام بود، یا بادی به دماغ می‌انداختم و از طی الارض و تخلیه روح حرف می‌زدم و یا، خوابهایی که مطابق با کارهایی که بعداً اتفاق می‌افتاد مرا مغرور می‌کرد و بالأخره یا با فراست و یا با تسلط روحی از قلوب مردم اطلاع پیدا می‌کردم و به آنها از درون و باطنشان خبر می‌دادم. و از این راه مردم را متوجه خودم می‌نمودم و گمان می‌کردم که به مقصد رسیده و به خدا رسیده‌ام. و حال آنکه به خودپرستی و غرور و جاه‌طلبی رسیده بودم. و مردم را از خدا دور کرده و به خود نزدیک کرده بودم.

بنابراین مطلبی که می‌خواستم در اینجا بگویم. این است که، با تجربه‌ای که من به دست آورده‌ام انسان برای سیر الی الله حتماً استاد لازم دارد و الاً حتماً به خطر می‌افتد و از راه منحرف می‌شود.

## «تصمیم داشتم تمام داروها را مصرف کنم»

یکی از دوستانم به وسیله نامه‌ای مطالب زیر را برایم

نوشته بود:

من در سنین جوانی از خواب غفلت بیدار شده بودم، در آن موقع با خود فکر می‌کردم که اگر همیشه قرآن بخوانم و دعاها را تکرار کنم و گناهان را ترک نمایم و واجباتم را انجام دهم از اولیاء خدا هستم.

لذا شب و روز تمام کارم همینها بود. ولی وقتی به صفات اولیاء خدا در قرآن و احادیث برخورد می‌کردم، می‌دیدم، هیچ یک از آن صفات در من وجود ندارد و من با اولیاء خدا فاصله زیادی دارم. یک روز با خود فکر کردم، شاید این جامعه و این غذاهای مشتبه نمی‌گذارد که عبادتهای من در من تأثیر کند و مرا به کمالات روحی برساند، لذا مدتی در تابستان خودسرانه به کوهستانی که کسی مرا در آنجا نمی‌شناخت رفتم و مشغول ریاضت و عبادت شدم. اما باز هم اثری ندیدم. بالأخره حوصله‌ام سرآمد، یک شب در خانه خدا در همان کوهستان، بسیار گریه کردم و از خدای تعالی علت این عدم موفقیت را درخواست نمودم.

شب در عالم رؤیا دیدم که من مبتلا به کسالت‌های بدنی مختلفی هستم، در آن موقع وارد داروخانه‌ای شده‌ام و تصمیم دارم از یک طرف بدون حساب و برنامه داروها را بخورم، تا از امراض مختلفی که دارم نجات پیدا کنم، طیب حاذقی که آنجا بود به من گفت: این کار خطرناک است. اگر می‌خواهید واقعا معالجه شوید! اول باید طیب و پزشک متخصصی شما را معاینه کند، امراض شما را تشخیص دهد، سپس از این داروها آنچه برای مرض و کسالت‌های شما مفید است تجویز نماید و شما طبق دستور او آنها را بخورید، تا معالجه گردید! در این موقع از خواب پریدم و متوجه به اشتباه خود گردیدم و دانستم وقتی با امراض جسمی که محسوس و ساده‌تر قابل تشخیص‌اند نمی‌توان این گونه معامله کرد چگونه می‌توان با امراض روحی که دقیق‌تر و حساس‌ترند به این سادگی برخورد نمود پس حتما استاد، طیب روح، حکیم و مرشد و راهنما لازم است او باید به کمک خود من، امراض روحی مرا تشخیص دهد و



داروئی از میان دعاها و نوافل و مستحبات انتخاب کند و طبق برنامه صحیح و استادانه، آنها را به من دستور دهد و مواظبت نماید، تا من به آرامی و بدون صرف وقت، از امراض روحی نجات پیدا کنم و به مقصد برسم، لذا خدمت یکی از اولیاء خدا رفتم و از او کمک خواستم او دست مرا گرفت و مثل پدر مهربانی جنبه‌های روحی مرا کنترل نمود و به سوی کمالات روحی مرا بالا برد خدای تعالی او را جزای خیر دهد.

## «عبادت زیاد، کاری انجام نمی‌دهد»

یکی از دوستانم سرگذشت ایام جوانی خود را چنین نقل می‌کرد.

در سنین بیست تا بیست و پنج سالگی سالهای بسیار سختی را می‌گذراندم، در آن مدت کتابی را می‌خواندم که در شرح حال یکی از اولیاء خدا نوشته شده بود. من با خود فکر می‌کردم که اگر من هم اعمال عبادی او را انجام دهم، به مقام او می‌رسم. لذا وقتی می‌دیدم که در حالات او نوشته‌اند، او در تمام دوره سال روزه می‌گرفت. و شبها تا صبح مشغول عبادت بود. و با کسی حرف نمی‌زد و اعمال عبادی مشکلی را انجام می‌داد، من هم به گمان آنکه او را این اعمال به این کمال رسانده و اگر من هم مثل او عمل کنم، به مقام او می‌رسم. شب و روز خود را به همان اعمال وادار می‌نمودم و فشار عجیبی به روی خود می‌آوردم، گاهی شبها وقتی خواب بر من فشار می‌آورد، به وسیله آب به صورت زدن و قهوه خوردن و اعمالی از این قبیل انجام دادن، مانع خواب و استراحت خود می‌شدم و چشمهایم را باز نگه می‌داشتم، تا خواب به چشمم وارد نشود، شاید عبادت بیشتری بکنم!

بالآخره فکر می‌کردم که اینها ریاضتهای شرعی است و اگر من آنها را انجام ندهم به کمال نمی‌رسم، همه مردم هم مرا آدم خوبی می‌دانستند، فکر می‌کردند که من با تقواترین مسلمانها هستم، ولی پس از مدتی با آنکه در اوائل بدن مقاومی داشتم، بسیار ضعیف و بی‌حال شده بودم، با اندک تغییر هوا مریض می‌شدم، از نظر روحیه هم

کم کم از این برنامه‌ها احساس خستگی می‌کردم. زیرا با این همه عبادت به نتیجه‌ای نرسیده بودم. روحیه کسل و بسیار بدی پیدا کرده بودم. حتی گاهی فکر می‌کردم که شاید حقایقی، معنویتی، در کار نباشد! نزدیک بود دیوانه شوم، دلم داشت می‌ترکید، نمی‌دانستم چه باید بکنم؟ به هر کجا متوسل می‌شدم، جواب مثبتی نمی‌شنیدم! گاهی به بعضی از روحانیین و علماء برجسته که بعدها فهمیدم تخصصی در این رشته نداشته‌اند، مراجعه می‌کردم. آنها مرا به ترک محرّمات و انجام واجبات دستور می‌دادند، من در دل به آنها می‌خندیدم، زیرا آنها اطلاع نداشتند، که من حتی مستحبات را هم انجام می‌دهم و مکروهات را مقیدم ترک کنم و لذا دواي دردم را نزد آنها نمی‌یافتم و بالأخره در اثر خستگی و ناامیدی همه اعمال عبادی را کنار گذاشتم و مشغول کار و فعالیت دنیوی شدم. در آن وقت فرق من با دیگران که بی‌بند و بار بودند، این بود که آنها احتمال می‌دادند که معنویتی و یا حقیقتی در کار باشد. ولی من که به خیال خود تجربه کرده بودم، معتقد شده بودم که اینها همه دورغ‌اند. حتی اگر می‌خواستم گوش به دستورات شیطان بدهم و مقداری تعصب در تجربه خود نشان بدهم می‌بایست همه مقدّسات را منکر گردم ولی همان فطرت ذاتی نمی‌گذاشت، چیزی به زبان بیاورم.

بالأخره مدتها با دلی پر از غم و اندوه و فشار زیاد روحی، بسر بردم و گاهی مرگ خود را از خدا می‌خواستم و آن چند سال که با این حال بسر برده بودم، بدترین دوران زندگی خود می‌دانم.

ولی یک روز به دوستی که در عبادتها در آن زمان با من رفیق بود برخوردم، او از حالات روحی من پرسید و گفت: من سالها است شما را ندیده‌ام آیا در این مدت به جنبه‌های کمالات نفسانی و مقامات عالیه روحی رسیده‌ای؟ یا آنکه درجا زده و عقب مانده‌ای؟ زیرا از وضع ظاهریت پیدا است که زیاد مثل سابق اهل تقوی و ورع و عمل صالح نیستی. من بی‌اختیار گریه کردم و با آنکه در خیابان به او برخورد کرده بودم و این حرفها را او در همان جا به من می‌زد، نتوانستم خودم را کنترل کنم و به او گفتم: ای رفیق! من که دیگر خسته شده‌ام، فکر می‌کنم معنویتی در کار نباشد، ما بی‌خود زیاد وقتمان را به این مسائل گذرانده‌ایم. زیرا با آنکه من آن همه زحمت کشیده‌ام، به جایی



نرسیده‌ام، چیزی از معنویت نفهمیده‌ام، بی‌جهت به ما می‌گفتند: که اگر کسی چهل روز با اخلاص عمل کند و یا می‌گفتند: به وسیله نوافل، انسان به جایی می‌رسد که چنین و چنان می‌شود، دارای نفس قدسی می‌گردد، من که سالها با اخلاص عمل کردم و سالها نوافل و بلکه مستحبات را انجام داده‌ام، پس چرا به جایی نرسیده‌ام؟ بلکه از همه چیز هم خسته شده‌ام و به همین جهت حالا همه چیز را کنار گذاشته و مثل سائرین مشغول زندگی مادی خودم هستم و کوشش می‌کنم، تا به فکر معنویت و آخرت و عالم قیامت و سائر مسائل معنوی نیفتم.

او به من گفت: تو نمی‌توانی مثل سائرین باشی! زیرا آنها اگر چه از همه چیز غافل‌اند، کوشش نمی‌کنند که به فکر قیامت، معنویت و کمالات نیفتند. بلکه هر لحظه ممکن است از خواب غفلت بیدار شوند و اگر بیدار شدند، در پی کمالات می‌روند ولی شما نه دیگر زمینه از خواب بیدار شدن را داری و نه هم بیدار می‌شوی و نه به سوی کمالات قدم برمی‌داری پس باید بسوزی و بسازی.

من بیشتر گریه‌ام گرفت و بسیار متأثر شدم. به او گفتم: پس بنابراین من بدبخت شده‌ام! نمی‌دانم روز قیامت و در عالم برزخ، چه بر سرم خواهد آمد!

او به من گفت: مایوس نباش، من استادی دارم که فکر می‌کنم راه علاج گرفتاری تو را بداند، بیا با هم به خدمت او برویم تا راهنمائیت کند. لذا من و او نزد آن عالم بزرگ، آن ولی خدا و آن استاد عظیم‌الشان رفتیم. او مرا در همان جلسه اول به موضوعی توجه داد که همه رمز عدم موفقیت من در طول سالهای گذشته در بی‌توجهی به آن موضوع بود. حالا من در اینجا نمی‌خواهم بگویم که آن رمز چه بود شاید هر کسی عدم موفقیتش علتی داشته باشد به خصوص که استاد دستور فرموده بود که من آن را به کسی نگویم.

ولی از تمام تجربیات خودم به این نتیجه رسیدم که برای موفق شدن به کمالات روحی استاد لازم است و الا اگر انسان بدون راهنما و معلم کاری بکند به هیچ موفقیتی نمی‌رسد و خسته هم خواهد شد و همان حالتی را که من در اثر عبادتهای بی‌حساب و بی‌نظم در خود به وجود آورده بودم برای او به وجود خواهد آمد.



## «به تدریج انسان به کمال می‌رسد»

یکی از علماء معاصر شرح حال خود را چنین برای من

توضیح می‌داد:

من از اوّل عمر تا این سنّ که چهل سال دارم همیشه مشتاقانه مایل بوده‌ام که آدم خوبی باشم، هیچ یک از صفات رذیله و ناپسند در من وجود نداشته باشد، هیچ یک از گناهان را مرتکب نشوم، تمام واجباتم را انجام دهم و یک انسان صالحی باشم، حتّی در اوائل جوانی تصمیم گرفته بودم که مکروهات را هم ترک کنم و هر چه از مستحبات را می‌توانم انجام دهم.

ولی هر زمان تصمیم می‌گرفتم که این همه خوبیها را داشته باشم و آن همه بدیها را از خود دور کنم، مثل این بود که بخوام هزار کیلوگرم بار را دفعتاً از جایی به جایی منتقل نمایم. طبعاً محال به نظر می‌رسید و لذا گاهی از اوقات که شوق خوب شدن در من بسیار شدید می‌شد، چند روزی زور بی‌خود می‌زدم و همان گونه که محال است هزار کیلوگرم بار را هر چه پر قدرت هم باشم و اعمال قدرت کنم! بتوانم از جایی به جایی منتقل نمایم، همچنین محال بود که من موفّق به تزکیه نفس و کمالات روحی با این برنامه‌ها بشوم و طبعاً خسته می‌شدم و کارها را رها می‌کردم و باز به حال اوّل برمی‌گشتم و از طرفی وقتی می‌خواستم بدیهایم را به تدریج برطرف کنم و خوبیها را یکی پس از دیگری به خود جلب نمایم، نمی‌دانستم از کجا باید شروع کنم و چه چیزهایی مقدّم بر چیز دیگری است و بالأخره در سرگردانی عجیبی بودم. تا آنکه متوجّه شدم باید از استادی، از راهنمایی، از معلّمی مسائل پیچیده معنوی و روحی و اخلاقی را تعلیم بگیرم.

زیرا من متوجّه بودم که خدای تعالی قرآن و کلمات هدایت کننده خود را تنها بر پیامبرش نازل کرده و تنها آن حضرت و اوصیانش در علوم و معارف دینی با خدا مرتبط بوده‌اند. و سپس آنها با علماء و دانشمندان ارتباط داشته‌اند. یعنی تنها متخصصین فنون دینی می‌توانسته‌اند معنی و حقیقت احکام و معارف مذهبی را درک کنند. همان گونه که خدای تعالی درباره کلمات خودش فرموده:

((وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ))<sup>۱</sup>

یعنی: علوم و تأویل و تفسیر قرآن را جز خدا و کسانی که در علوم قرآن فرو رفته‌اند نمی‌داند. همچنین، در احادیث آمده: «روایاتنا صعب مستصعب لا تحتمله الا ملك مقرب او نبی مرسل او مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان» یعنی: روایات ما مشکل است کسی جز ملک مقرب یا نبی مرسل و یا مؤمنی که خدا دل او را به ایمان امتحان کرده باشد، نمی‌فهمد.

و بعد علماء و اساتید مطالب علمی و معارف حقّه الهی را برای مردم خلاصه می‌کرده و به طوری که همه بفهمند برای آنها بیان می‌نموده‌اند.

پس بنابراین همان گونه که غیر مجتهد حق ندارد، در احکام دین به رأی خود عمل کند و باید حتی در کوچک‌ترین حکم از احکام الهی تقلید نماید. همچنین در تزکیه نفس و در معارف حقّه الهی که مشکل‌تر از مسائل و احکام فقهی است، باید استاد داشته باشد. لذا من متوجه شدم که عمده علت عدم موفقیتیم در پیشرفت جنبه‌های معنوی نداشتن استاد و خودسرانه کار کردنم بوده است ولی از کجا و چگونه استاد را پیدا کنم، اقطاب صوفیه که مدعی داشتن تخصص این فن هستند. با دلائلی که برای من مثل آفتاب روشن بود باطل بودند و در میان علماء و روحانیین هم عده‌ای اهل دنیا و پابند به ظواهر و دور از معنویت یافت می‌شدند. لذا به همه نمی‌شد اعتماد کرد.

روی این اصل مدت‌ها در این سرگردانی به سر بردم و به قدری ناراحت بودم که اکثر شبها زانوی غم را تا صبح در بغل می‌گرفتم و ذکر «یا غیاث المستغیثین» را تکرار می‌کردم و با خود می‌گفتم: شاید خدای تعالی که پناه بی‌پناهان است از طرف خودش پناهی، ملجائی که از جنس خودم باشد به عنوان استاد و راهنما برایم تعیین کند.

۱- سوره آل عمران آیه ۷.



شبی دیدم دلم به سوی کلمه «یا صاحب الزَّمان ادر کنی» کشیده می شود این مسأله در آن شب مرا امیدوارتر کرد. زیرا متوجّه می شدم که خدای تعالی مرا به امامم، به رهبر عزیزم، حضرت «بقیّة الله» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء راهنمایی می کند، لذا شبهایی بعد از آن شب با این نام مقدّس عشق بازی می کردم و بسیار کلمه «یا صاحب الزَّمان ادر کنی» و «یا ابا صالح المهدی اغثنی» را تکرار می نمودم، تا آنکه شبی دیدم استادی به من معرفی می شود، این استاد خیلی خوب بود. حقیقتاً «امام عصر» (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خودش او را به من معرفی کرده بود، او به هیچ وجه از دستورات اسلام نه در طرف افراط و نه در طرف تفریط، انحراف پیدا نمی کرد، او مرا مثل جان خود دوست داشت و من اگر به خودی خود می خواستم به مقام اولیاء خدا و انقطاع از خلق و صالح شدن به تمام معنی برسم در مرحله اول چنانکه در بالا گفتم، نمی توانستم موفق شوم و در مرحله دوم او راه صد ساله را به من یک شبه نشان داد، من به او اعتماد داشتم و روحيات خود را به او می گفتم. و او کاملاً بر مشکلات روحی من احاطه پیدا کرده بود و مرا راهنمایی می کرد خدا او را جزای خیر عنایت فرماید.

### «چند کلمه موعظه امام جماعت»

یکی از دوستان کیفیت موقّیتش را چنین بیان می کرد:

روزی که به وسیله موعظ یک مرد خدا از خواب غفلت بیدار شدم، روز عجیبی بود، صبح آن روز چند قلم کار خوب انجام داده بودم و ناخودآگاه حزن و اندوه را از دل چند نفر بنده خدا رفع کرده بودم. به نظر خودم همینها سبب این توفیق شد که ظهر وقتی برای نماز به مسجد سر محله مان رفتم و بین دو نماز موعظی از امام جماعت شنیدم، از خواب غفلت بیدار شدم.

آخر امام جماعت مسجد سر محله ما مقید بود چند کلمه موعظه بین نماز ظهر و عصر از آیات قرآن و روایات «اهل بیت» (علیهم السّلام) برای مردم بگوید، آن روز هم



طبق معمول این کار را کرد، شاید حدوداً پنج دقیقه بیشتر حرف نزد ولی من نمی‌دانم این کلمات چه اثری داشت که من عیناً مثل کسی که در بیابان پر خطری به خواب رفته باشد و از قافله عقب مانده باشد و ناگهان با صدائی از خواب بپرد و به وحشت بیفتد و نداند چه باید بکند، همان طور بودم، لذا پس از آن مواعظ در حالی که اشک از چشمانم مثل باران می‌ریخت برخاستم و به دور مسجد دیوانه‌وار می‌گشتم و می‌گفتم: خدایا چه باید بکنم؟ یکی از مأمومین به من گفت: حالا بیا نماز عصرت را بخوان و حواس مردم را پرت نکن، بعد از نماز آقا به تو می‌گویم، چه باید بکنی!.

من هم قبول کردم آن نماز را به قدری با توجه خواندم که فکر می‌کردم نماز ظهرم در مقابل نماز عصرم نماز نیست.

در این نماز فکر می‌کردم که خدای تعالی مانند محبوبی که پس از مدت‌ها دوستش را پیدا کرده و او را در آغوش کشیده و یکسره او را می‌بوسد، مرا مشمول محبت خود قرار داده است.

پس از نماز در حالی که آرام نداشتم و یکسره اشک می‌ریختم، خدمت امام جماعت رفتم او مرا دلداری داد و گفت: عمده موفقیت برای هر مسلمانی این است که از خواب غفلت بیدار شود و طالب حقیقت گردد و بحمدالله این موضوع برای شما حاصل شده حالا من تو را به استادم که قطعاً بهتر از من می‌تواند تو را دستگیری کند معرفی می‌کنم و یقین دارم که اگر دوباره به خواب غفلت فرو نروی او تو را به حقیقت می‌رساند.

من از آن مرد خدا تشکر کردم و به خدمت آن استاد که او معرفی کرده بود مشرف شدم.

استاد به من گفت: وقتی انسان از خواب غفلت بیدار می‌شود و خود را مثل کسی که در میان امواج بلا و هلاکت گرفتار شده، مشاهده می‌کند، اول کاری که باید بکند این است که مقصد خود را تعیین کند، می‌خواهد به کجا برود؟ اساساً خدای تعالی او را برای رسیدن به چه مقامی خلق کرده است؟ که واضح است، هدف از خلقت انسان عبودیت و کمالات روحی و خلیفة اللّهی یعنی متخلّق به اخلاق اللّهِ شدن می‌باشد.

دوم: باید به فکر وسیله‌ای مطمئن و سریع که هر چه زودتر او را به مقصد برساند باشد که با اعتقاد به اسلام، بهترین وسیله، مطمئن‌ترین وسیله و سریع‌ترین وسیله برای این موفقیت قرآن و دستورات خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السلام) است.

سوم: باید انسان راهنما، استاد و پیشوائی که او از آن وسیله به نفع این شاگرد استفاده کند و او را به مقصد فوق برساند، داشته باشد، زیرا بدون استاد نمی‌شود این راه پر خطر را پیمود، کسی که مرشد و راهنمایی نداشته باشد، مثل کسی است که در بیابان پر خطری قرار گرفته اگر چه مقصد را می‌داند و اگر چه وسیله مطمئنی دارد ولی نمی‌داند چگونه باید از این وسیله برای آن مقصد استفاده کند.

پس باید استادی داشته باشد، که اگر استادی داشت و آن استاد مورد اطمینان بود، او مثل مسافری است که در گوشه ماشین نشسته و به هیچ چیز کار ندارد و تنها به پیشرفت به سوی مقصد فکر می‌کند و حتی برای او فرق نمی‌کند که ماشین از میان شهرهای آباد عبور کند یا از وسط بیابانهای بی‌آب و علف بگذرد، او تنها و تنها می‌خواهد هر چه زودتر به مقصد برسد، سالک الی الله هم باید تنها و تنها به مقصد، که رسیدن به خدا است فکر کند و بخواهد به وسیله استاد به کمالات روحی نائل گردد، او هدفش خوابهای خوب و مکاشفات و حتی مشاهدات نباید باشد. همان گونه که یک مسافر، زیبایی شهرهای میان راه، او را از مقصد باز نمی‌دارد و حتی خوشحال‌تر است که اگر راننده او را از راههای کمربندی که در کنار شهرها است عبور دهد و زودتر او را به مقصد برساند و نگذارد زیبایی شهرها نظر مسافر را به خود جلب کند و معطل شود، همچنین کسی که سیر الی الله می‌کند، تنها و تنها باید فکر خود را متمرکز به مقصد که همان کمالات روحی است بنماید و معطل خوابها و مکاشفات و قبض و بسطهایی که در راه پیش می‌آید، نشود.

بنابراین استاد باید با برنامه‌های کامل خود سالک الی الله را دقیقاً دستگیری کند و او را با سرعت به مقصد برساند.



اگر این سه موضوع برای کسی پیش آمد و در آنها اشتباهی وجود نداشت و به یک‌یک آنها کامل و درست و صحیح عمل شد، دیگر فکر شاگرد آسوده است و باید بداند که دیر یا زود بالأخره به مقصد می‌رسد.

## «آیا هر چه مرشد بگوید حقیقت دارد؟»

دوستی دارم که سرگشته و حیران مدتها در خانقاه به ریاضت مشغول بوده و بعد به راه راست پی برده و سرگذشت خود را چنین ذکر می‌کرد:

من در ابتدا می‌دانستم که انسان بدون استاد نمی‌تواند تزکیه نفس کند و به کمالات روحی برسد. لذا نزد یکی از اقطاب صوفیه رفتم، با زحمت زیادی که متحمل شدم او مرا پذیرفت و به اصطلاح «مشرّف» شدم! و خوشحال بودم که به نقطه حسّاس انسانیت رسیده و دست به دامن یکی از اولیاء خدا انداخته‌ام! او مرا با کمال محبت پذیرفته بود. و کم‌کم اسرار طریقت را به من تعلیم می‌داد رفته رفته ریاضتهای نفس را به من گوشزد می‌کرد و بلکه مرا وادار به انجامش می‌نمود.

روزی از مرشدم سؤال کردم که: چه فرق میان ریاضتهای شرعی و غیرشرعی است؟ زیرا سابقاً به ما می‌گفتند ریاضتهای شیطانی انسان را از خدا دور می‌کند. او با تبسم بسیار پر معنائی به من گفت: هر چه مرشد بگوید حقیقت دارد و هر چه غیر مرشد بگوید باطل است.

گفتم: آیا احتمال اشتباه نسبت به مرشد نباید داد؟ گفت: خیر. زیرا او به مقام وصل رسیده و اگر کسی به این مقام رسید، با خدای تعالی فرقی ندارد و مظهر الهی شده که اگر خدا اشتباه می‌کند او هم اشتباه خواهد کرد.

گفتم: من تا به حال چند اشتباه از شما دیده‌ام! که خودتان اقرار کرده‌اید! که اشتباه بوده است، راجع به آنها چه می‌گوئید؟

او گفت: وقتی به کمال رسیدی این تناقضات برایت حلّ می‌شود.

بالآخره پانزده سال در میان خانقاه، دور از وطن، به امید رسیدن به مقام وصل، ریاضت کشیدم و هر گناه و مکروهی که به وسیله مرشد حلال و واجب می‌شد. انجام می‌دادم! تا آنکه روزی مرشد به من گفت: به تو بشارت می‌دهم که به مقام وصل رسیده‌ای و تمام رموز تصوف را مطلع هستی و تو را به عنوان شیخ و راهنمای جمعی از سالکین الی الله تعیین می‌کنم.

من تازه، آنجا متوجه شدم! که راه را اشتباه آمده‌ام، زیرا به هیچ چیز نرسیده بودم، او چگونه می‌گوید، که به مقام وصل رسیده‌ای؟! بعدها متوجه شدم که او در تمام این مدت مرا به سوی خودش دعوت می‌کرده و از خدا خبری نبوده است، زیرا اعتقاداتم نسبت به خدا ضعیف شده بود. لذا بسیار غمگین شدم و دو شبانه روز اشک می‌ریختم حتی از غصه یک لحظه در این مدت خواب به چشم نمی‌رفت، شب سوم «مناجات شاکین»<sup>۱</sup> را می‌خواندم و اشک می‌ریختم و من مضمون آن را با خدای خود زمزمه می‌کردم.

۱- «مناجات شاکین» دومین مناجات از مناجات خمسۀ عشر است که در مفاتیح

الجنان می‌باشد و عین عبارت عربی آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الهی ای‌یک اشکو نفساً بالسوءِ اَمَارَةً وَ اِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَ بِمَعاصِيكَ مُوَلَّعَةً وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُكُ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ اَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعِلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ اِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعُ وَ اِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ مِيَالَةً اِلَى اللَّعِبِ وَ اللُّهُوِّ مَمْلُوءَةً بِالْغَفْلَةِ وَ السَّهُوِّ تُسْرِعُ بِي اِلَى الْحَوْبَةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ.

الهی اشکو ای‌یک عدوًّا یُضِلُّنِي وَ شَیْطَانًا یُعْوِنُنِي قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْوَاسِ صَدْرِي وَ اَحَاطَتْ هَوَاجِسُهُ بِقَلْبِي یُعَاضِدُ لِي الْهَوَى وَ یَزِينُ لِي حُبَّ الدُّنْيَا وَ یَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الطَّاعَةِ وَ الزُّلْفَى.

الهی ای‌یک اشکو قلباً قاسیاً مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّباً وَ بِالرَّیْنِ وَ الطَّبَعِ مُتَلَبِّساً وَ عَيْنَا عَنِ الْبُكَاءِ مِنْ حَوْفِكَ جَامِدَةً وَ اِلَى مَا تَسْرُّهَا طَامِحَةً.



الهی لا حَوْلَ لِي وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِقُدْرَتِكَ وَ لا نِجاةَ لِي مِنْ مَكارِهِ الدُّنْيا اِلاَّ بِعِصْمَتِكَ فَاسْئَلُكَ  
بِباغَةِ حِكْمَتِكَ وَ نِفاذِ مَشِيَّتِكَ اَنْ لا تَجْعَلَنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا وَ لا تُصَيِّرَنِي لِلْفِتَنِ غَرَضًا وَ كُنْ  
لِي عَلَيَّ اَلْاَعْداءِ ناصِرًا وَ عَلَيَّ اَلْمَخازِي وَ اَلْعُيُوبِ ساتِرًا وَ مِنْ اَلْبِلاءِ يا واقِيا وَ عَنِ الْمَعاصِي  
عاصِما بِرِافَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

محبوبم، معبودم، شکایت از نفسم نزد تو آورده‌ام، که مرا بسیار به بدی امر می‌کند،  
به خطاها مبادرت می‌ورزد، با حرص و ولع عجیبی! به معصیت تو رو می‌آورد، خود را  
در معرض غضب و سخط تو قرار می‌دهد، مرا به سوی راههای انحرافی و هلاک‌کننده  
راهنمایی می‌کند، در مقابل تو از پست‌ترین هلاک‌شوندگان قرارم می‌دهد، این نفس  
من تعللش در اطاعت تو بسیار است، آرزوهای بیهوده درازی دارد، اگر ناراحتی به او  
رو آورد جزع و بی‌تابی می‌کند و اگر بخواهد به او خوبی برسد مانع می‌شود، تمایل  
زیادی به لهو و لعب دارد و سر تا پا غفلت و سهو و خواب‌آلودگی است، مرا با  
سرعت و شدت به طرف مهالک و خطرات می‌برد و توبه‌ام را با وعده‌هایش به تأخیر  
می‌اندازد.

محبوبم، عزیزم، از شیطان هم شکایت دارم، آن دشمنی که نفس اماره‌ام را گمراه  
می‌کند، آن شیطانی که مرا فریب می‌دهد، دلم را از وسوسه پر کرده و اوهام و خیالاتی  
که از ناحیه اوست، قلب مرا احاطه کرده و نفسم را به هواپرستی کمک می‌کند و  
محبت دنیا را بر من جلوه می‌دهد و بین من و اطاعت و قرب تو حائل می‌شود.

محبوبم، معبودم از دل سنگ پر قساوتم که با وسوسه شیطان در گردش است، به  
تو شکایت می‌کنم، از نفس سرسختی که صفات رذیله و خوی بد دارد، به تو شکایت  
می‌کنم. و از چشمی که از ترس تو نمی‌گرید و از هر چه خوشش می‌آید به آن نگاه  
می‌کند به تو شکایت می‌کنم.

محبوبم، پروردگارم، قدرت و قوتی به غیر از قوت و توانائی تو نیست. و برای من  
نجاتی از ناگواریها و مصائب دنیا جز نگهداری تو نیست. پس عزیزم، از تو به حکمت  
بالغه و اراده و مشیت نافذات، درخواست می‌کنم که مرا جز در معرض جود و کرمت



در این موقع من نمی دانم، به خواب رفته و یا بیهوش شده و یا به قول حضرات به عالم مکاشفه و خلّسه فرو رفته بودم، دیدم جاده مستقیمی به طرف مشرق کشیده شده و نامش خیابان «اسلام» است، در این خیابان کوچه‌های فرعی که بعضی بن‌بست و بعضی دارای پیچ و خمهای زیادی است، دیده می‌شود. سر هر کوچه، پلاکی که نام یکی از مسلکها روی آن نوشته شده بود جلب توجه می‌کرد، من وارد یکی از این کوچه‌ها شدم، دیدم آن کوچه منتهی به خانه قطب سلسله ما می‌گردد، من در همان عالم خلّسه به همه کوچه‌ها سر زدم و با تشریفات خاصی که جزء برنامه تشرّف به آن مسلک بود مشرف شدم متأسفانه همه آن کوچه‌ها منتهی به خانه قطب آن سلسله می‌شد و حتی یکی از آن کوچه‌ها هم به خانه خدا نمی‌رسید. لذا بعد به طرف جاده مستقیم برگشتم تا به خانه خدا رسیدم، در این موقع به یاد این آیه شریفه که در سوره انعام (آیه ۱۵۳) واقع است افتادم،

((وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))

یعنی: این راه راست، صراط مستقیمی است که به سوی من می‌رود. از آن پیروی کنید و از سایر راهها نروید که سبب جدا افتادن شما از راه خدا می‌شود، این توصیه‌ای است که خدای تعالی به شما می‌فرماید شاید رستگار شوید.

قرار ندهی. و در تیررس بلاها و ناگواریهایم نگهم داری و در مقابل دشمنانم یار و مددکارم باشی، پوشاننده عیوب و رسوائیم باشی، از بلاها نگهدارم باشی، از گناهان مانع باشی، به رأفت و مهربانیت ای مهربانترین مهربانها.



وقتی از حالت خواب یا خلسه بیرون آمدم، خدمت یکی از علماء و روحانیین ربّانی رسیدم و او را به عنوان استاد انتخاب کردم، او به من گفت: ای عزیز! راه راست که آدرس نمی‌خواهد فقط باید انسان در این راه مواظبت کند که به انحراف کشیده نشود نقش استاد در این راه تنها این است که باید از انحراف شاگردان مانع شود، زیرا اصل راه که همان قوانین شریعت باشد به وسیله «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) تعیین شده و دیگر نیازی به الهامات و یا ذوقیات و یا اختراعات و یا بدعتهای قطب نمی‌باشد، استاد فقط باید از آنچه خاندان «عصمت» (علیهم السّلام) گفته‌اند انتخاب کند و مطابق حال مریض روحی و شاگردش دستور دهد و مواظبت کند که مشکلات و مسائل او را حل کند.

بله دوستان! من با کمک استاد و توجّهات و دستورات او در مدّت کوتاهی به حقیقت و خدا رسیدم. بلکه در خدمت او از همان قدم اوّل سخن از خدا بود و همه جا و همه چیز برای خدا بود. و اساساً در راه خدا جز خدا چیز دیگری در کار نمی‌باشد و همان گونه که قرآن فرموده:

((إِنَّ رَبِّيَ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))<sup>۱</sup>

(خدای من در راه راست است).

و می‌گوید: ((إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢﴾ عَلَيَّ صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ))<sup>۲</sup>

(ای پیامبر تو از فرستادگان الهی هستی و در راه

راستی).

و می‌فرماید: ((صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ))<sup>۳</sup>

۱- سوره هود آیه ۵۶.

۲- سوره یس آیات ۳ و ۴.

۳- سوره حمد آیه ۷.



که به ضمیمه تفسیر، منظور «راه علی و راه ائمه

معصومین (علیهم السّلام) راست است».

بدون تردید آنچه خدا و پیامبر و خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام)

فرموده‌اند همان صراط مستقیم و راه راست به سوی خدا است.

لذا باید از همین راه پیروی کرد و استاد آنچه می‌گوید، باید از همین دستورات

استفاده کند و از صراط مستقیم یعنی کلمات خدا و «پیامبر» و «ائمه معصومین»

(علیهم السّلام) تجاوز نکند.

# بخش سوم

## توبه

- توبه و بازگشت
- شرایط توبه
- گریه بر سیدالشهدا (علیه السلام) کیمیا است
- زیارت امام هشتم (علیه السلام)
- توبه حضرت آدم
- همسایه شفاعت کرد
- قرآن خواندن
- خدا به من توفیق نداده!
- استاد به من توبه را آموخت

## «توبه و بازگشت»

توبه، یعنی بازگشت به سوی خدا، این اولین قدمی است که باید یک سالک الی الله پس از مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت بردارد.

در این مرحله، تمام هدف او پاک شدن از گناهان گذشته و شستشوی قلب از کثافتها و آلودگیهای روحی است.

و چون «توبه» در تمام عمر یک مرتبه انجام می‌شود باید در آن دقت بیشتری گردد تا کامل و صحیح انجام شود. لذا در این بخش شرایط «توبه» و کیفیت انجام «مرحله توبه» و علائم قبولی «توبه» از زبان شاگردانی که این مرحله را گذرانده‌اند می‌خوانیم.

## «شرایط توبه»

یکی از شاگردان که استعداد خوبی داشت و بحمدالله موفقیت کاملی در سیر الی الله نیز داشت، می گفت:

در اوائل پس از چند روز که به در خانه استاد رفت و آمد می کردم و او کاملاً عطش مرا برای پیمودن مراحل سیر و سلوک احساس کرد و دانست که:

هرگز از دوست نگسلم پیوند      گر جدایم کنند بند از بند

به من گفت: باید توبه کنی، یعنی به سوی خدا برگردی و به فکر هیچ چیز جز بازگشت به سوی خدا و نظافت قلب و روح خود نباشی و این کار مدتی طول می کشد. اگر طبق دستور عمل کنی، ممکن است خدای تعالی به تو راه دهد و توبه تو را قبول کند.

من گفتم: انشاءالله عمل می کنم، هر چه بفرمائید همان کار را خواهم کرد.

در اینجا استاد مانند طیبی که اول مریضش را معاینه می کند و امراض او را تشخیص می دهد و بعد برای او داروئی تجویز می نماید، استادم دستوراتی به من فرمود که من موفق به توبه شدم و بحمدالله آثار قبولی توبه را مشاهده کردم.

حالا شما ممکن است سؤال کنید که: آن دستورات چه بود؟ چقدر طول کشید؟ و چگونه شما متوجه شدید که توبه تان قبول شده؟ و آثار قبولی توبه چه بوده است؟

من در جواب می گویم: همان طور که یک طیب وقتی برای مریض خاصی نسخه ای می نویسد، آن مریض حق ندارد که نسخه اش را برای دیگری تجویز کند همچنین من حق ندارم دستور استادم را که می دانم فقط برای من تجویز شده به شما بگویم، بخصوص که می دانم، به خاطر تنبلی که نمی خواهید در پی استادی بروید، فوراً آنچه او برای من گفته شما هم عمل می کنید، ولی در عین حال عمده ترین مطلب را که تمام رمز موفقیت من مربوط به آن بوده برای شما می گویم و آن این است که: استاد به من گفته بود: «باید مثل کسی که می خواهد یک خانه را کاملاً خانه تکانی کند».

مدتی تنها توجّهت به توبه و جاروب کردن خانه دل باشد، در این مدّت به هیچ چیز دیگر توجّه نکنی و از خدا جز قبولی توبه و غفران گناهان خود چیزی نخواهی. و زمان این توبه لااقلّ چهل روز است. زیرا یکی از فوائد طول کشیدن زمان توبه این است که خود را در این مدّت عادت به ترک گناهان می‌دهی و علاوه، به این آسانیا توبهات را نمی‌شکنی. یعنی هر وقت شیطان می‌خواهد تو را وادار به شکستن توبه کند با خود می‌گوئی: من مدّتها زحمت کشیده‌ام تا توانسته‌ام کاملاً خود را از آلودگیها پاک کنم و به این آسانی نباید زحمت چهل روزه خود را از دست بدهم و در همه این مدّت باید فکرت را متمرکز به مسأله توبه بنمائی، در نمازها و بعد از نمازها و در مواقع استجاب دعا و بالأخره در نیمه‌های شب، دائماً درخواستت از خدا قبولی توبهات باشد.

و همان گونه که اگر مشغول کاری باشی و بخواهی آن کار را دقیق انجام دهی، نباید حواست پرت شود و به چیز دیگری فکر کنی، همچنین نباید در مدّتی که در مرحله توبه هستی به چیز دیگر، به حاجت دیگر و به فکر چیز دیگری باشی، این یک راز موفقیت است که به تو می‌گویم.

به هر حال، من هم طبق دستور استاد در مدّت چهل روز همه ذکر و فکرم مسأله «توبه» بود تا آنکه در سه روز آخر که احساس سبکی عجیبی در خود می‌کردم، استاد به من برنامه اضافه‌ای داد که به آن وسیله از خدای تعالی درخواست می‌کردم که تمام گناهان مرا به حسنات تبدیل کند و روز آخر با توجّه به حسن ظنّ به پروردگارم کاملاً احساس کردم، دوشم از بار گناه سبک شده و دیگر خدای تعالی مرا قبول فرموده است.



## «گریه بر سیدالشهداء (علیه السلام) کیما است»

خدایا چه نعمت بزرگی به ما عنایت کردی که محبت خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السلام) را در قلوب ما جا دادی.

دوستان! من پس از مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت وقتی نزد استادم رفتم و از او تقاضای راهنمایی به سوی کمالات روحی و انسانی را کردم، به من فرمود: تو می‌توانی برای آمرزش گناهان و سبک شدن از آلودگیها و آلام روحی مدتی مقید باشی که با خواندن زیارت‌های حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) و گریه بر آن حضرت و درخواست قبولی توبه از پروردگار و اظهار محبت به آن حضرت، از گناهانت پاک شوی.

استاد این مطلب را روز اول محرم به من فرمود. و من هر صبح و شام می‌توانستم در آن ایام به مجالس روضه خوانی بروم و برای «امام حسین» (علیه السلام) زیاد گریه کنم و در تمام آن مجالس برای بخشش گناهانم دعا نمایم.

اما حالتی که به کمک استاد در این برنامه به من دست می‌داد، بسیار عجیب بود. احساس سبکی عجیبی در خود می‌کردم، مثل این بود که بار سنگینی که روی دوشم بوده، به زمین گذاشته‌ام، پس از مجلس روضه تصور می‌کردم که همه چیز، که در حقیقت آثار قدرت و موجودیت خدا بودند، به روی من لبخند می‌زنند و مرا دوست دارند. زیرا من برای مصائب محبوب خدا، یعنی حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) گریه کرده بودم.

زیارت‌های آن حضرت را همه روزه می‌خواندم و به آن حضرت متوسل بودم. آخر «حسین بن علی» (علیهما السلام) رحمة الله الواسعه است، او وسیله آمرزش گناهان است.

یک روز که «مفاتیح الجنان» را باز کرده بودم و می‌خواستم یکی از زیارت‌های حضرت «ابی عبدالله الحسین» (علیه السلام) را بخوانم، به روایتی که در فضیلت



زیارت آن حضرت به سند صحیح از کتب معتبره نقل شده بود برخوردارم و آن روز  
بیش از پیش به حَقانیت راهی که انتخاب کرده بودم پی بردم و آن روایت این است:

معاویة بن وهب بجلی کوفی می گوید: روزی خدمت  
«امام صادق» (علیه السلام) مشرف شدم دیدم، آن حضرت  
مشغول نماز است، نشستم تا نمازش تمام شد، دیدم بعد از  
نماز دست به دعا برداشته و می گوید: ای خدائی که کرامت  
را مخصوص ما کردی. و شفاعت را به ما وعده دادی و  
علوم پیامبر را به ما عنایت کردی و ما را وارث پیغمبرت  
گردانیدی و اُمتهای گذشته را به ما ختم فرمودی و ما را  
وصی مخصوص پیامبرت نمودی و علم گذشته و آینده را به  
ما مرحمت فرمودی و قلوب مردم را به سوی ما متوجّه  
گردانیدی.

بیامرز من و برادرانم و کسانی را که حضرت  
«ابی عبدالله» (علیه السلام) را زیارت می کنند، (تا آنکه  
می فرماید): و مهربانی کن بر آن چشمهائی که اشکشان برای  
محبت و ترحم به ما جاری گردیده و مهربانی کن بر آن  
دلتهائی که برای مصیبت ما سوخته است و رحم کن بر آن  
شیونها و گریه های بلندی که در مصیبت ما از روی محبت  
به ما به وجود آمده است.

بله این روایت و دهها روایت دیگر، به ما می گوید که: گریه و محبت به  
«سیدالشهداء» (علیه السلام) سبب جلب محبت و مهربانی خدا می گردد و وقتی یک  
انسان معصیت کار توانست محبت خدا را به سوی خود جلب کند آمرزش و توبه اش  
قطعی است، بخصوص که در زیارت اوّل «سیدالشهداء» (علیه السلام) می خوانیم:

«من اراد الله بدأبکم» کسی که خدا را بخواند، باید از

شما شروع کند.

«بکم بیّن الله الکذب» و به وسیله شما خدای تعالی  
دروغگویان را رسوا می کند.

«و بکم یباعد الله الزّمان الکلب» و به وسیله شما خدای  
تعالی زمانی را که سخت و گزنده است، سپری می کند.  
«و بکم فتح الله» و به وسیله شما خدا درهای بسته را  
باز می کند.

«و بکم یختم الله» و به وسیله شما خدای تعالی  
گرفتاریها را پایان می دهد.

«و بکم یمحو ما یشاء» و به خاطر شما خدای تعالی محو  
می کند آنچه را که بخواهد.

«و بکم یثبت» و به وسیله شما خدای تعالی هر چیزی  
را ثابت نگه می دارد.

«و بکم یفک الذل من رقابتنا» و به وسیله شما خدای  
تعالی ذلت را از گردن ما برمی دارد.

«و بکم یدرک الله ترة کل مؤمن یطلب بها» و به وسیله  
شما خدای تعالی انتقام خون پاک مؤمنین را می گیرد وقتی  
به طلب خون آنها در دولت حقّه شما برخیزند.

«و بکم تنبت الارض اشجارها» و به وسیله شما خدای  
تعالی از زمین درختها را بیرون می آورد.

«و بکم تنزل السماء قطرها» و به وسیله شما آسمان  
قطرات رحمت الهی و روزی بندگان را فرو می ریزد.

«و بکم یکشف الله الکرب» و به وسیله شما خدای  
تعالی غم و اندوه را برطرف می کند.

«و بکم ینزل الله الغیث» و به وسیله شما خدای تعالی  
باران را فرو می ریزد.

«و بکم تسبیح الارض الّتی تحمل ابدانکم و تستقر جبالها عن مراسیها» و به وسیله شما زمینی که بدنهایتان را حمل می کند تسبیح الهی را می گوید و کوههای آن در محلّ خود استقرار می یابد.

«ارادة الرب فی مقادیر امورہ تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم و الصّادر عما فصل من احکام العباد» اراده حضرت حقّ جلّ و علا در تقدیرات امورش، بر شما فرود می آید و از منازل شما صادر می گردد و احکام و قوانین زندگی بندگان خدا از اجمال به تفصیل از ناحیه شما انجام می گردد.

«لعنت امة قتلکم» لعنت بر آنهایی باد که شما را کشتند.

«وامة خالفتکم» و بر آنهایی باد که با شما مخالفت کردند.

«وامة جحدت ولایتکم» و بر آنهایی باد که ولایت شما را انکار کردند.

«وامة ظاهرت علیکم» و بر آنهایی باد که علیه شما تظاهر نمودند.

«وامة شهدت ولم تستشهد» و بر آنهایی باد که حقّ شما را شناختند ولی در موقعش آن را گواهی نکردند.

«الحمد لله الذی جعل النار مأویهم و بئس ورد الواردین و بئس الورد المورود» سپاس خدائی را که جایگاه آنها را آتش قرار داده که بد مسکن و مأوایی است.

بالآخره آن قدر در مصائب حضرت «سید الشهداء» و «فاطمه زهراء» (سلام الله علیهما) و سائر «ائمّه هدی» (علیهم السلام) اشک ریختم و مدتها به این عمل پر فائده مبادرت کردم، تا آنکه شبی در عالم رؤیا دیدم مثل آنکه ملکی مأموریت داشته که اشکهای مرا در این مدت جمع آوری کند و مرا با آنها شستشو دهد و آن شب مثل



## توبه

کسی که از حمام بیرون آمده باشد و سر سوزنی چرک در بدنش نباشد، خود را احساس می‌کردم.

فردای آن روز نزد استادم رفتم و به او بشارت حال خوب خودم را دادم، او برای تشویق من این احادیث را خواند.

«امام سجّاد» (علیه السّلام) فرمود: هر مؤمنی که برای شهادت و کشته شدن حضرت «سیدالشّهداء» (علیه السّلام) از چشمش اشک بریزد و بر گونه‌هایش جاری گردد، خدای تعالی در مقابل این عملش در بهشت غرفه‌ای به او خواهد داد و زمانی طولانی در آن سکونت خواهد نمود.<sup>۱</sup>

حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السّلام) فرمود:  
«فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام».

یعنی: بر مثل حسینی باید گریه کنندگان گریه کنند، زیرا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را از انسان پاک می‌کند.<sup>۲</sup>  
«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: کسی که وقتی مصائب ما اهل بیت عصمت نزد او یاد می‌شود و او از چشمش برای ما اشکی جاری می‌گردد و لو مثل بال مگسی باشد خدای تعالی گناهانش را می‌بخشد اگر چه مثل کف دریاها باشد.<sup>۳</sup>

حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السّلام) به «ریان بن شیب» فرمود: ای پسر شیب، اگر بر «حسین» (علیه السّلام) به قدری گریه کنی که اشک بر صورتت

۱- بحار جلد ۴۴، صفحه ۲۸۱، حدیث ۱۳.

۲- بحار جلد ۴۴، صفحه ۲۸۴.

۳- بحار جلد ۴۴، صفحه ۲۸۵.

جاری گردد، خدای تعالی همه گناهانت را چه گناه کبیره باشد و چه گناه صغیره و چه کم باشد و چه زیاد، همه را خواهد آمرزید.<sup>۱</sup>

«عبدالله بن بکیر» می گوید: من با «امام صادق» (علیه السلام) به حج رفته بودم، در ضمن راه به آن حضرت گفتم: اگر قبر حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) را نبش کنند، چیزی در آن یافت می شود؟ آن حضرت فرمود: سوالات مهمی می کنی! حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) با پدر و مادر و برادرش در محضر «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) در عرش روزی می خوردند و زندگی می کنند و آن حضرت به طرف راست عرش قرار دارد و می گوید:

پروردگارا، وعده ای را که به من داده ای وفا کن و آن حضرت به کسانی که بر مصائب او گریه می کنند، نگاه می کند و برای آنها طلب آمرزش می کند و از پدرش حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) هم می خواهد که برای آنها از خدا طلب آمرزش نماید و از همان جا می گوید: ای گریه کننده، اگر بدانی که خدا برایت چه اجری مهیا فرموده خوشحالت از حزننت بیشتر خواهد بود و آن حضرت برای این گریه کننده طلب بخشش تمام خطاها و گناهانش را از خدای تعالی می نماید.<sup>۲</sup>

۱- بحار جلد ۴۴، صفحه ۲۸۶.

۲- بحار جلد ۴۴، صفحه ۲۹۲.



سپس استاد قصه‌ای را برای من از کتاب بحارالانوار<sup>۱</sup> نقل کرد که: مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد و آن قضیه این بود.

مرحوم «سید علی الحسینی» می‌گوید که: من در مشهد مقدس کنار قبر حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) با عده‌ای از مؤمنین مجاور بودم، روز عاشورائی، یکی از دوستان روضه حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) را می‌خواند، در ضمن گفت: از «امام باقر» (علیه السلام) نقل شده که فرمود: کسی که از چشمش به مقدار بال مگسی اشک جاری شود، خدای تعالی گناهایش را اگر چه مثل کف دریاها باشد می‌آمرزد.

در بین ما مرد جاهل و نادانی بود که مدعی علم و دانش بود و مقام مقدس حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) را نمی‌شناخت، گفت: این روایت صحیح نیست، عقل قبولش نمی‌کند، میان ما بحث زیادی آن روز در این باره درگرفت و بالأخره مجلس بهم خورد و متفرق شدیم و او تا آخر مجلس بر عناد و دشمنی خود و تکذیب حدیث افزود و اصرار داشت که این روایت صحیح نیست، ولی در همان شب، در عالم رؤیا می‌بیند که قیامت برپا شده و مردم در یک سرزمین برانگیخته شده‌اند و نامه‌های اعمال به دست مردم رسیده. و آتش جهنم برافروخته شده. و بهشت آماده پذیرائی گردیده. و بر مردم حرارت قیامت شدید شده. و بر او تشنگی عجیبی مستولی گردیده. و هر چه در پی آب می‌گردد، آبی پیدا نمی‌کند! بالأخره به طرف راست و چپ می‌رود، تا آنکه به حوض بزرگی می‌رسد و با خود می‌گوید حتما این حوض کوثر است. در آن حوض آب سرد و شیرین و زلالی می‌بیند ولی در کنار آن حوض دو مرد و یک زن مشاهده می‌کند که نورشان بر تمام اهل محشر تابیده، آنها سیاه پوشند و گریه می‌کنند.

۱- بحار جلد ۴۴، صفحه ۲۹۳.

او می‌گوید: من پرسیدم، اینها چه کسانی هستند؟ کسی به من گفت: آن یکی «محمد مصطفی» (صلی الله علیه و آله و سلم) است و این «علی مرتضی» (علیه السلام) است و آن «فاطمه زهرا» (سلام الله علیها) است.

گفتم: چرا آنها لباس سیاه پوشیده و گریه می‌کنند و این قدر محزونند؟ به من گفت: مگر نمی‌دانی که امروز، روز عاشورا بوده است، روز شهادت حضرت «امام حسین» (علیه السلام) بوده است، آنها به خاطر همین محزون‌اند.

بالآخره خودم را به حضرت «فاطمه زهراء» (سلام الله علیها) رساندم و گفتم: ای دختر «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله و سلم) من تشنه‌ام.

دیدم آن حضرت با غضب به من نگاه کرد و فرمود: تو که منکر فضیلت گریه بر پسر «حسین» و عزیز دلم و نور چشمم، آن شهیدی که روی ظلم و دشمنی کشته شد، بودی خدا لعنت کند کسانی را که او را کشتند و به او ظلم کردند و از آب من‌عش نمودند.

در این موقع از خواب بیدار شدم، در حالتی که بدنم می‌لرزید و اشکم می‌ریخت و فریاد می‌زدم و استغفار می‌کردم و به دوستانم خوابم را گفتم و توبه نمودم.

پس از آن استادم به من گفت: فرزندم، اگر می‌خواهی خدا را کاملاً از خود راضی کنی هم برای حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) گریه کن و هم دیگران را برای آن حضرت بگریان که خدای تعالی به این وسیله تو را می‌آمرزد و توبه‌ات را قبول می‌کند. من پس از آن روز بسیار بر آن حضرت گریه می‌کردم و برای خودم روضه می‌خواندم و گاهی اهل خانه‌ام را جمع می‌کردم و از روی کتاب برای آنها اشعار مصیبت را می‌خواندم و آنها را وادار به گریه می‌کردم، زیرا که استادم به من فرموده بود که:

روزی «ابو هارون مکفوف» خدمت «امام صادق» (علیه السلام) رسید، آن حضرت به او فرمودند: ای ابا هارون شعری درباره حضرت «حسین بن علی» (علیهما السلام) برایم بخوان، من اشعاری برای آن حضرت



خواندم فرمودند: نه این طور نشد، همان گونه که برای یکدیگر در مجالستان با حزن و رقت می‌خوانید! برای من هم بخوان، من دوباره همان گونه که او فرموده بود اشعاری را برای آن حضرت خواندم، دیدم حضرت «صادق» (علیه السلام) گریه کرد و از پشت پرده هم صدای گریه می‌آمد، وقتی از خواندن اشعار فارغ شدم، حضرت «صادق» (علیه السلام) به من فرمود: ای ابا هارون، کسی که در مصائب حضرت «حسین بن علی» (علیهما السلام) شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند خدای تعالی بهشت را برای آنها می‌نویسد و ثبت می‌کند و نیز کسی که شعر بگوید و بگیرد و پنج نفر را بگریاند خدای تعالی برای آنها بهشت را می‌نویسد و کسی که در مصیبت «سیدالشهداء» (علیه السلام) شعر بگوید و بگیرد و حتی یک نفر را بگریاند خدای تعالی برای آنها بهشت را می‌نویسد، و کسی که اسم «امام حسین» (علیه السلام) نزد او برده شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک بیاید ثواب او به عهده خدا است و خدای تعالی به غیر از بهشت برای او چیز دیگری راضی نمی‌شود.<sup>۱</sup>

و مثل این روایت از «صالح بن عقبه» و «علی بن مهزیار» و «محمد بن اسماعیل» نقل شده است. به هر حال، با این برنامه مرحله توبه را گذراندم و موفق به پیمودن این مرحله پر اهمیت شدم.



## «زیارت امام هشتم (علیه السلام)»

یکی از دوستان برایم نقل می‌کرد و می‌گفت:

من در یکی از شهرهای غرب ایران زندگی می‌کنم و چون در محیط ما فساد زیاد بود، به گناه زیادی آلوده شده بودم، یک روز به قبرستان شهر برای تدفین یکی از آشنایان رفته بودم، در آنجا چند لحظه‌ای به عالم بعد از این عالم فکر کردم و با خود گفتم که:

اگر خدای تعالی الآن اجل مرا برساند، با این همه گناهی که کرده‌ام، جواب او را چگونه بدهم؟ کم‌کم حالم منقلب شد، در کنار قبرستان نشستم و های‌های گریه کردم، نزدیک بود دیوانه شوم، آیا من چه باید بکنم و چگونه این زیانها و ضررها را جبران نمایم؟ بالأخره پس از مدتی از جا برخاستم و به منزل رفتم، نمی‌دانستم به کجا بروم؟ دردم را به که بگویم؟ و به چه کسی پناه ببرم؟ به یاد آمد دوستی دارم، او بسیار مرد خوبی است، بد نیست مشکلم را با او درمیان بگذارم، وقتی شرح حالم را به او گفتم. او در جواب گفت: من استادی در این موضوع دارم که باید مشکل شما را از او سؤال کنم، او که در شهر دیگری زندگی می‌کرد و دوستم با زحمت زیاد توانسته بود با او تماس تلفنی بگیرد، در جواب او گفته بود که باید برای زیارت حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) به مشهد برود، زیرا زیارت آن حضرت تمام گناهان را پاک می‌کند، من تصمیم گرفتم که این کار را بکنم ولی قبل از سفر زیارت به محضر آن استاد مشرف شدم و آداب زیارت آن حضرت را از آن استاد سؤال نمودم، زیرا فکر می‌کردم که اگر با آداب مخصوص به زیارت مشرف شوم بهتر خواهد بود.

وقتی سر راه به محضر آن استاد رفتم او مقداری از اهمیت زیارت و تأثیر آن در آمرزش گناهان با من حرف زد و گفت:

حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) فرموده: مردی از اولاد من در سرزمین خراسان، به وسیله سم (زهر) کشته



می‌شود در حالی که به او ظلم شده است، اسم او اسم من و اسم پدرش اسم حضرت «موسی بن عمران» است، همه بدانید کسی که او را در آن سرزمین غربت زیارت کند، خدا گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد، اگر چه مثل عدد ستارگان و قطره‌های باران و برگ درختان باشد.<sup>۱</sup>

و «امام جواد» (علیه السلام) فرمود: کسی که قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد و روز قیامت جایگاهی برای او کنار جایگاه «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) قرار می‌دهد، تا زمانی که مردم از حساب فارغ شوند.<sup>۲</sup> (این روایت به اسناد مختلف نقل شده است).

و «امام صادق» (علیه السلام) فرمود: فرزند فرزندان من در سرزمین خراسان در شهری که نام فعلیش طوس است، کشته می‌شود، کسی که در آن سرزمین او را زیارت کند، در حالی که حق او را بشناسد من با دست خودم او را روز قیامت می‌گیرم و وارد بهشتش می‌کنم، اگر چه اهل گناهان کبیره باشد.<sup>۳</sup>

حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) فرمود: کسی که برای زیارت من «شدّ رحال» و مسافرت کند دعایش مستجاب می‌شود و گناهانش آمرزیده می‌گردد.<sup>۴</sup>

۱- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۴.

۲- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۴.

۳- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۷.

۴- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۶.

شخصی به نام «هروی» می‌گوید: در خدمت حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) وارد بقعه‌ای که هارون الرشید در آنجا دفن است شدیم. حضرت در آن مکان کنار قبر هارون الرشید با دستش خطی به روی زمین کشید و فرمود: این خاک من است و من در این جا به همین زودی دفن می‌شوم. این مکان محل رفت و آمد شیعیان من و دوستان من خواهد شد.

به خدا قسم کسی از این شیعیان و دوستان مرا زیارت نمی‌کند و به من سلام نمی‌دهد، مگر آنکه خدای تعالی رحمت و بخشش را برای او واجب قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

«امام هادی» (علیه السلام) فرمود: اهل «قم» و اهل «آبه» به خاطر آنکه جدم حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) را در «طوس» زیارت می‌کنند، بخشیده شده‌اند. آگاه باشید، کسی که آن حضرت را زیارت کند و در راه، قطره‌ای از باران بر او بریزد، خدای تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند.<sup>۲</sup>

استاد وقتی این احادیث را خواند، گفت: مبادا گمان کنی که اینها مبالغه است، زیرا خدای تعالی انسان را برای بهشت خلق کرده و به بهانه‌ای (اگر واقعاً از گناهانش پشیمان شود)، او را می‌آمرزد، بخصوص اگر نسبت به دوستان خدا اظهار محبت کند و قبر آنها را زیارت نماید، پس من به شما توصیه می‌کنم که برای پاک شدن از گناهان، به زیارت آن حضرت با آدابی که دستور داده شده بروید، سپس استاد به من گفت:

۱- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۷.

۲- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۸.



اولین کاری که می‌کنی، باید معتقد باشی که آن حضرت زنده است و تو را می‌بیند و از حوائج اطلاع دارد.

دوم: آنکه او را امام واجب‌الاطاعة بدانی و به دستوراتی که از ناحیه مقدسه «ائمّه اطهار» (علیهم‌السلام) رسیده توجه کاملی بنمائی و اگر با این توجه و آدابی که دستور داده شده و من آنها را برای تو خلاصه می‌کنم، عمل کنی، عینا مانند کسی که به حمام رفته و خود را از تمام آلودگیها شستشو کرده و لباس تمیز پوشیده و احساس سبکی عجیبی در خود می‌کند، خواهی شد.

اما خلاصه آداب زیارت حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) (طبق روایات).

اول:

باید غسل کنی که در تمام آدابی که از «ائمّه اطهار» (علیهم‌السلام) برای زیارت آن حضرت رسیده موضوع غسل کردن تذکر داده شده است.

دوم:

بهترین و پاکیزه‌ترین لباسهات را بپوشی و خود را معطر نمائی.

سوم:

در راه که به سوی مشهد و به سوی حرم مطهر می‌روی مکرر این چهار جمله را بگوئی: «سبحان الله الحمد لله لا اله الا الله الله اکبر».

و توجه به معانی این کلمات داشته باشی و بدانی که باید در ضمن راه خود را برای ملاقات با عظیم‌ترین، محبوب‌ترین، پر قدرت‌ترین و پاک‌ترین مخلوق خدای تعالی آماده کنی و بعد به دستوراتی که در کتب زیارت وارد شده

عمل نمائی و متوجّه باشی که منظور از تمام این آداب و جمالاتی که در زیارت نامه‌ها می‌خوانی، توجه دادن تو است به مقام مقدّس حضرت «علیّ بن موسی الرضا» (علیهما السّلام).

وقتی با آن حضور قلب وارد حرم مطهّر شدی باید بیشتر از هر چیز به فکر بخشش گناهانت باشی، زیرا خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

**((وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا**

**اللَّهِ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا))<sup>۱</sup>**

یعنی: زمانی که مسلمانها گناه کردند و سپس خدمت تو (ای رسول ما) رسیدند و از خدا طلب آمرزش گناهان خود را نمودند و برای آنها «رسول» هم طلب آمرزش کرد، آنگاه خدا را بخشنده گناهان و قبول کننده توبه خود می‌یابند.

و از نظر یک مسلمان خلفاء «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) در تمام شئون غیر از نبوت همدوش «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) اند و آنها مرده و زنده ندارند و لذا اگر در حرم مطهّر حضرت «علیّ بن موسی الرضا» (علیهما السّلام) و یا سائر «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) مقابل ضریح مقدّس بنشینی و اقرار به گناهان خود بکنی و برای هر یک از گناهان خود طلب آمرزش بنمائی و اگر گناه حقّ الناس است ادا کنی و اگر واجبی است که قابل جبران است و باید قضایش را به جا آوری تصمیم بگیری که آنها را در اولین فرصت انجام دهی و به هر حال «توبه نصوح» یعنی بازگشت غیرقابل برگشت به سوی خدا از تمام بدیها بنمائی، توبهات قبول است.

زیرا گناهان گذشته با زیارت حضرت «علیّ بن موسی الرضا» (علیهما السّلام) آمرزیده شده و با توبه و اقرار به گناهان و تصمیم بر ترک گناهان در آینده، دیگر گناه



## توبه

نمی‌کنی، پس توبه‌ات قبول می‌گردد و الاً اگر به زیارت آن حضرت نرفته بودی می‌بایست برای پاک شدن از گناهان گذشته‌ات زحمات طاقت فرسایی از قبیل روزه تا گوشت بدنت آب شود و نماز شب و قیام لیل و کم‌خوابی و ریاضت‌های شرعی پرزحمتی بکشی تا خدای تعالی گناهان گذشته‌ات را بیامرزد.

حالا با این توجّه به زیارت آن حضرت برو و کوشش کن که شیطان در قلب تو سوءظنّ به خدا را ایجاد نکند و بعد از زیارت به بالای سر مقدّس می‌روی و دو رکعت نماز زیارت می‌خوانی و سر به سجده می‌گذاری و به یاد بدیهات اشک می‌ریزی، تا احساس سبکی عجیبی که علامت بخشش گناهان است بنمائی، اگر این برنامه را انجام دادی، لوحه قلبت را پاک نموده و خود را آماده برای دریافت کمالات روحی و رسیدن به مقصد اصلی نموده‌ای.

ضمناً با خود فکر نکنی، حالا که از گناهانت پاک شده‌ای، حتماً به مقصد اصلی رسیده‌ای، زیرا تو در این مرحله توانسته‌ای تنها خودت را آماده برای پذیرفتن حقایق و سیر الی الله بنمائی و هنوز حتی یک قدم به طرف کمال برنداشته‌ای.

زیرا طبق بعضی از روایات حدّاکثر، تو پس از زیارت آن حضرت مثل وقتی هستی که از مادر متولّد شده‌ای یا مانند کودک قبل از تکلیف که هیچ گناه ندارد خواهی بود، طبیعی است که انسان نمی‌تواند به این حدّ اکتفا کند بلکه از اینجا تازه باید به سوی کمالات روحی حرکت نماید و بالأخره با پاک شدن از گناه و قبولی توبه انسان از اولیاء خدا محسوب نمی‌شود.

در این جا من از استاد خدا حافظی کردم و طبق دستورات او به زیارت حضرت «علیّ بن موسی الرضا» (علیهما السلام) مشرف شدم، پس از زیارت، آثار قبولی توبه و پاک شدن از گناه را در خود کاملاً احساس نمودم و خدا را شکر کردم، که بحمدالله مرا هدایت فرموده و از آن پس به پیمودن مراحل سیر و سلوک پرداختم.

## «توبه حضرت آدم»

یکی از دوستان مکرر این قضیه را برای ما نقل می‌کرد و

می‌گفت:

روز ۲۵ ماه رجب، یعنی روز شهادت حضرت «موسی بن جعفر» (علیهما السلام) من در مجلسی که برای آن حضرت عزاداری می‌کردند، حضور یافتم شخصی که به منبر رفته بود، مرد باتقوایی بود، وی در منبر قصه توبه «حضرت آدم» را که دویست سال طول کشید نقل می‌کرد، من با شنیدن این موضوع فوق العاده متوحش شدم، بلکه باید بگویم که در آن مجلس از خواب غفلت بیدار گردیدم، با خود می‌اندیشیدم که اگر «حضرت آدم» با انجام یک عمل مکروه (طبق گفته منبری) توبه‌اش این همه معطلی داشته باشد، من با این گناهان کبیره و معاصی بسیار زیاد چگونه می‌توانم موفق به توبه شوم.

چند روز خواب و خوراکی نداشتم و بیشتر اوقات در گوشه‌ای می‌نشستم و با حال یأس گریه می‌کردم.

یک روز یکی از علماء اهل معنی که از حال من مطلع شده بود، به سراغم آمد و مرا موعظه کرد و گفت: خدای تعالی از هر کس توقّعی دارد، اگر به «حضرت آدم» که ابوالبشر است و پیامبر است، این قدر سخت نگیرد، دیگران مسأله قوانین الهی و مخالفت با او را خیلی بیشتر از این بی‌اهمیت تلقی می‌کنند و در قرآن برای امت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) به خاطر آن حضرت این آیه نازل شده:

(قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ لَا

تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ۚ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا))<sup>۱</sup>

۱- سوره زمر، آیه ۵۳.

بگو: ای کسانی که در گناه زیاده روی کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس نشوید، زیرا خدای تعالی تمام گناهان را می‌بخشد.

پس تو از رحمت خدا مأیوس نباش و کوشش کن تا از منجلاب گناه نجات یابی. من طبق دستور آن عالم بزرگ به فکر توبه افتادم و قلبم با گفته او مملو از امید به رحمت الهی شد و همه روزه غسل توبه می‌کردم و نماز توبه می‌خواندم و مناجات «تائبین»<sup>۱</sup> و صیغه استغفار را که از «امام صادق» (علیه السلام)<sup>۲</sup> نقل شده، بعد از نماز توبه مداومت می‌نمودم و مکرر می‌گفتم:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيَّ»<sup>۳</sup>

شبهای جمعه دعای «کمیل» و دعای «ابو حمزه ثمالی» را مقید بودم که بخوانم و چون تا حدی عربی را می‌فهمیدم، این دعاها را با توجه بیشتری می‌خواندم و نیز همه روزه می‌گفتم:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي

عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»<sup>۴</sup>

که «امام صادق» (علیه السلام) برای کسی که در دو ماه چهارصد مرتبه این استغفار را بگوید، علم و مال را هم وعده فرموده است.

و چون در حدیث آمده که «امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) هر روز هفتاد مرتبه می‌فرمود: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و هفتاد مرتبه

۱- مفاتیح الجنان، مناجات اول از مناجات خمسة عشر.

۲- مفاتیح الجنان.

۳- مفاتیح الجنان.

۴- مفاتیح الجنان.



می فرمود: «تُوبُ إِلَى اللَّهِ» من هم به خاطر تأسی به آن حضرت این کار را می کردم و حال خوشی پیدا می نمودم و همه روزه مقید بودم، این مناجات را بخوانم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِإِخْلَاصٍ تَوْبَةَ نَصُوحٍ وَ تَثْبِيتٍ  
عَقْدٍ صَاحِبٍ وَ دُعَاءِ قَلْبٍ قَرِيحٍ وَ اِعْلَانِ قَوْلٍ صَرِيحٍ، اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْ  
مِنِّْي مُخْلِصَ التَّوْبَةِ وَ اِقْبَالَ سَرِيحِ الْاَوْبَةِ وَ مَصَارِعَ تَخَشُّعِ  
الْحَوْبَةِ وَ قَابِلُ رَبِّ تَوْبَتِي بِجَزِيلِ الثَّوَابِ وَ كَرِيمِ الْمَأْبِ وَ حَطِّ  
الْعِقَابِ وَ صَرْفِ الْعَذَابِ وَ غَنَمِ الْاِذْيَابِ وَ سِتْرِ الْحِجَابِ وَ اَمْحُ  
اللَّهُمَّ مَا ثَبَتَ مِنْ ذُنُوبِي وَ اغْسِلْ بِقَبُولِهَا جَمِيعَ عُيُوبِي وَ اجْعَلْهَا  
جَالِيَةً لِقَلْبِي شَاخِصَةً لِبَصِيرَةِ لُبِّي، غَاسِلَةً لِدِرْنِي، مُطَهَّرَةً لِنَجَاسَةِ  
بَدْنِي، مُصَحِّحَةً فِيهَا ضَمِيرِي، عَاجِلَةً اِلَى الْوَفَاءِ بِهَا بِصِيرَتِي  
وَاقْبَلْ يَا رَبِّ تَوْبَتِي فَانْهَاجُ مِنْ اِخْلَاصِ نِيَّتِي وَ مَخْضٍ مِنْ  
تَصْحِيحِ بَصِيرَتِي وَ اِخْتِفَالِ فِي طَوْبَتِي وَ اجْتِهَادِ فِي نَقَاءِ سَرِيرَتِي وَ  
تَثْبِيتِ لَانَابَتِي وَ مُسَارَعَةِ اِلَى اَمْرِكَ بِطَاعَتِي وَ اَجْلِ اللَّهُمَّ بِالتَّوْبَةِ  
عَنِّي ظُلْمَةَ الْاِصْرَارِ وَ اَمْحُ بِهَا مَا قَدَّمْتَهُ مِنْ الْاَوْزَارِ وَ اَكْسِنِي  
لِبَاسَ التَّقْوَى وَ جَلَابِيبَ الْهُدَى فَقَدْ خَلَعْتُ رِبْقَ الْمَعَاصِي عَن  
جِلْدِي وَ نَزَعْتُ سِرْبَالَ الذُّنُوبِ عَن جَسَدِي مُسْتَمْسِكًا رَبِّ  
بِقُدْرَتِكَ مُسْتَعِينًا عَلَي نَفْسِي بِعِزَّتِكَ مُسْتَوْدَعًا تَوْبَتِي مِنْ  
النَّكَثِ بِخَفَرَتِكَ، مُعْتَصِمًا مِنْ الْخِذْلَانِ بِعِصْمَتِكَ مُقَارِنًا بِهِ  
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ.»<sup>۱</sup>

و همه روزه دعای طلب توبه را که در کتاب صحیفه سجّادیه از حضرت «امام زین العابدین» (علیه السلام) نقل شده می خواندم و بالأخره دائماً هر دعائی که برای قبولی توبه مفید بود، از کتب ادعیه انتخاب می کردم و مداومت داشتم.

۱- حواشی مفاتیح الجنان، ادعیه الوسائل الی المسائل، مناجات طلب توبه.



## توبه

تا آنکه بحمدالله و با حسن ظنّ به پروردگار احساس کردم که خدای تعالی مرا بخشیده و توبه‌ام را قبول کرده است.

حالاتی که از این اعمال، با راهنمایی استادم به من دست داده بود، عبارت بودند از: احساس سبکی عجیبی که غیرقابل وصف بود و لذّت فوق‌العاده معنوی، مثل کسی که صددرصد نابسامان بوده و حالا صد در صد سامان گرفته است. توجّه به قدری زیاد بود که فکر می‌کردم خدای تعالی صددرصد با من مأنوس شده و با من حرف می‌زند و من او را می‌بینم.

طبعاً اینها علامت قبولی توبه من بود. و من با حسن ظنّی که به پروردگارم داشتم، یقین کردم که خدای تعالی مرا بخشیده است و باید به بقیه مراحل سیر و سلوک پردازم. لذا نزد استادم رفتم وقتی او از حالات و اعمالم جويا شد و من مطالب فوق را مشروحا برای وی شرح دادم، قبولی توبه مرا تأیید کرد و مراحل بعد از توبه را به من تعلیم داد و من طبق دستور او آن مراحل را پیمودم و توانستم توبه نصوح بکنم و خود را به کمال نسبی برسانم.

### «همسایه شفاعت کرد»

بچه بودم، یک روز کاری را که پدرم چند مرتبه به من تذکر داده بود نکنم، برخلاف میلش انجام دادم، او فوق‌العاده از من عصبانی بود و می‌خواست مرا کتک بزند ولی مهر پدریش از تنبیه من مانع می‌شد، بالأخره تصمیمی گرفت (که من از راهی متوجه آن شدم)، رفته بود همسایه را دیده بود و از او تقاضا کرده بود که وقتی در فلان ساعت من چوب را برداشتم و می‌خواستم فرزندم را بزنم، تو فوراً خودت را برسان و نگذار که من او را کتک بزنم. همسایه گفته بود: خودت تصمیم بگیر که او را کتک زنی پدرم در جواب گفته بود که این عمل چند فائده دارد.



اول: آنکه او متوجه گناهِش که چقدر زشت است می‌شود و بر او معلوم می‌گردد که مجازاتش کتک بوده است.

دوم: می‌فهمد که من برای همسایه یعنی جنابعالی احترامی قائم و به خاطر شما از مجازاتش صرف نظر می‌کنم.

سوم: چون من او را دوست دارم، نمی‌خواهم آزرده شود و کتک بخورد طبعاً او را نمی‌زنم و بعلاوه نمی‌خواهم در تربیتش کوتاهی کرده باشم و جلو کارهای زشتش را نگرفته باشم. لذا از شما تقاضا دارم که وقتی من چوب را بلند کردم و خواستم او را کتک بزنم فوراً دست مرا بگیرید و نگذارید من او را بزنم. او هم این کار را انجام داد و من آن روز کتک نخوردم ولی زشتی عملم را متوجه شدم و در همان کودکی با خود فکر می‌کردم پدرم عجب مرد با عقل و باهوش و حکیمی است و عجیب‌تر آنکه پس از آن قضیه من یک مورد دیگر هم عمل خلافی را مرتکب شدم! ولی این دفعه خودم از همسایه درخواست کردم که شفاعت مرا بکند، او هم شفاعت کرد و من دیدم این دفعه پدرم بهتر خوشش آمد، زیرا می‌گفت: تو خودت قبل از کتک خوردن، زشتی کارت را فهمیده‌ای و ارزش و احترام همسایه را نزد من متوجه شده‌ای.

بالآخره این قضایا در ذهن من بود، تا آنکه بعدها یعنی وقتی بزرگ شدم و به مسأله شفاعت در اسلام برخورددم. متوجه شدم که شفاعت عیناً همان حکمتی را که پدرم از عملش در نظر گرفته بود، دارا است.

یعنی از جایی که خدای تعالی می‌خواهد، اولیانش را نزد مردم محبوب قرار دهد. و می‌خواهد بندگانش را عذاب نکند. و می‌خواهد زشتی و جزای اعمال بدشان را به آنان بفهماند.

شفاعت را قرار داد و لذا من بعد از آنکه سالهائی از جوانیم گذشته بود و مبتلا به معاصی و گناهان زیادی شده بودم و سنگینی گناه پشتم را خم کرده بود و نمی‌دانستم چگونه از این همه معاصی نجات پیدا کنم، به یکی از علماء علم اخلاق مراجعه کردم دیدم، به من می‌گوید: با توسل به خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) بالأخص امامزادگان و اولیاء خدا و مظلومین دوران اول اسلام که جان خود را فدای این دین



## توبه

مقدس کرده‌اند و تقاضای شفاعت از آنها و طلب عفو و بخشش از خدای تعالی کن، زیرا خدای تعالی آنها را شفیع بندگان قرار داده و اگر آنها تو را شفاعت کنند، گناهانت بخشیده می‌شود من چون معنی شفاعت را از کودکی فهمیده بودم، سخن او خیلی بر دلم نشست و دانستم تنها راه نجات من همین معنی است.

لذا از آن عالم بزرگ سؤال کردم که: به نظر شما در چه مدت؟ و با چه خصوصیات؟ این برنامه را باید انجام دهم، تا زودتر به هدف برسم؟ استادم به من فرمود: اوّل بدان که ارواح اولیاء خدا آزادند و آنها دارای نیروی فوق العاده الهی و معنوی هستند و آنان با خدای تعالی مأنوس‌اند و با او حرف می‌زنند و دعای آنها مستجاب است و خدای تعالی به آنها محبت زیادی دارد. لذا اگر واسطه تو شوند و تو را شفاعت کنند، خدای تعالی تمام گناهان تو را می‌بخشد. سپس استاد فرمود: اگر بتوانی به «چهارده معصوم» (علیهم السّلام) توسّل کنی بسیار خوب است ولی چون در شفاعت، خدای تعالی می‌خواهد اولیائش را اکرام کند و چند نفر تجربه کرده‌اند و من آنها را برخلاف دستور اسلام نمی‌دانم و فکر می‌کنم بسیار مؤثر باشد، اگر چهل روز به این اولیاء خدا که کمتر مردم به آنها متوسّل می‌شوند و آنها نزد خدا خیلی عزیزند، توسّل کنی و از آنها طلب شفاعت نمائی و آنها را واسطه خود قرار دهی و آنان نزد پروردگار برای تو طلب عفو نمایند، خدای تعالی توبه تو را قبول خواهد کرد.

اوّل: حضرت «ابراهیم پسر پیغمبر اکرم» (صلی اللّٰه علیه و آله) که قبرش در قبرستان بقیع است.

دوّم: حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السّلام) که مرقد پاکش در کربلاء معلّماً است.

سوّم: حضرت «علی اکبر» (علیه السّلام) که قبر مقدّسش در کربلاء پائین پای حضرت «سیدالشّهداء» (علیه السّلام) است.

چهارم: حضرت «علی اصغر» (علیه السّلام) پسر حضرت «سیدالشّهداء» (علیه السّلام) که می‌گویند: حضرت «حسین بن علی» (علیهما السّلام) او را در کنار خیام حرم دفن کرده است.



پنجم: حضرت «قاسم بن الحسن» (علیهما السّلام) که در کربلاء در میان شهداء دفن است.

ششم: حضرت «زید بن علی بن الحسن» (علیهما السّلام) که بدن او را در کنار شهر کوفه آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.

هفتم: حضرت «یحیی بن زید بن علی بن الحسن» (علیهما السّلام) که ظاهرا در میامی شصت کیلومتری «مشهد» و یا در «گنبد کاووس» دفن است.

هشتم: حضرت «معصومه بنت موسی بن جعفر» (علیهما السّلام) که در شهر «قم» مدفون است.

نهم: حضرت «احمد بن موسی بن جعفر» (علیهما السّلام) که در شیراز مدفون است و معروف به «شاهچراغ» است.

دهم: حضرت «ابراهیم بن موسی بن جعفر» (علیهما السّلام) که در «زنجان» مدفون است.

یازدهم: حضرت «حمزة بن موسی بن جعفر» (علیهما السّلام) که در «کاشمر» در «باغ مزار» و یا در کنار قبر حضرت «عبدالعظیم» (علیهما السّلام) در شهر «ری» مدفون است.

دوازدهم: حضرت «سید محمد بن الامام علیّ الهادی» (علیهما السّلام) که بین راه سامراء و بغداد مدفون است.

سیزدهم: حضرت «علی بن جعفر» (علیهما السّلام) که در شهر قم مدفون است.

چهاردهم: حضرت «موسی مبرقع» (علیهما السّلام) که در شهر قم مدفون است.

پانزدهم: حضرت «زینب کبری دختر امیرالمؤمنین» (علیهما السّلام) که در ده کیلومتری شهر دمشق سوریه مدفون است.

شانزدهم: حضرت «امّ کلثوم زینب صغری» (علیهما السّلام) که در قاهره مصر مدفون است.

هفدهم: حضرت «سکینه بنت الحسن» (علیهما السّلام) که در باب الصغیر شهر دمشق سوریه مدفون است.



## توبه

هیجدهم: حضرت «رقیّه بنت الحسین» (علیهما السّلام) که در محلّه خراب شهر دمشق سوریه مدفون است.

نوزدهم: حضرت «خدیجه کبری» (علیها السّلام) که در قبرستان ابوطالب شهر مکه مدفون است.

بیستم: حضرت «آمنه» بنت وهب مادر «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) که در شهر مکه مدفون است.

بیست و یکم: حضرت «ام البنین» مادر محترمه حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السّلام) که در مدینه منوره مدفون است.

بیست و دوّم: حضرت «نرجس» (علیها السّلام) مادر حضرت «ولی عصر» روحی فدا که در سامراء مدفون است.

بیست و سوّم: حضرت «حکیمه» دختر «امام محمد تقی» (علیهما السّلام) که در سامراء مدفون است.

بیست و چهارم: حضرت «سلیمان» که در مدائن مدفون است.

بیست و پنجم: حضرت «ابوذر» که در واسطه (ربذه) بین مکه و مدینه مدفون است.

بیست و ششم: «سید رضی» که در کاظمین مدفون است.

بیست و هفتم: «سید مرتضی» که در کاظمین مدفون است.

بیست و هشتم: «سید بحر العلوم» که در نجف اشرف مدفون است.

بیست و نهم: «سید بن طاووس» که در نجف اشرف مدفون است.

سی ام: «علامه مجلسی» (رضوان الله تعالی علیه) که در شهر اصفهان مدفون است.

سی و یکم: «علامه حلّی» که در نجف اشرف مدفون است.

سی و دوّم: «مقدّس اردبیلی» که در نجف اشرف مدفون است.

سی و سوّم: «سید ابوالحسن اصفهانی» که در نجف اشرف مدفون است.

سی و چهارم: «آیه الله بروجردی» که در شهر قم مدفون است.

سی و پنجم: «شیخ مرتضی انصاری» که در نجف اشرف مدفون است.



سی و ششم: حضرت «مسلم بن عقیل» (علیهما السلام) که در کوفه مدفون است.  
سی و هفتم: حضرت «عثمان بن سعید عمروی» نائب خاص حضرت «ولی عصر»  
(عجل الله تعالی فرجه).

سی و هشتم: حضرت «محمد بن عثمان بن سعید عمروی» نائب دوّم حضرت «ولی عصر» روحی فداه.

سی و نهم: حضرت «حسین بن روح» نائب سوّم حضرت «بقیة الله» روحی فداه.  
چهلّم: حضرت «علی بن محمد سمري» که این چهار نائب خاص در بغداد مدفون اند.

اگر در مدّت چهل روز توانستی به ارواح این اولیاء خدا توسّل کنی و جز بخشش گناهانت از آنها چیز دیگری نخواهی قطعاً بدان که تمام گناهانت آمرزیده خواهد شد زیرا این افراد نزد خدا آبرو دارند و خدای تعالی به خاطر آنها هم که شده به تو لطف و محبّت خواهد فرمود.

من در مدّت چهل روز طبق دستور استاد همه روزه به این عزیزان با زبان خودم یعنی اوّل به روح پاک یک‌یک آنان سلام می‌گفتم و سپس از هر یک از آنان می‌خواستم مرا شفاعت کنند و برای گناهانم از خدای تعالی طلب آمرزش نمایند و خوب یادم هست که مکرّر در همان مدّت در خواب و بیداری در رؤیا و مکاشفه احساس می‌کردم که آنها به من جواب مثبت می‌دهند و بالأخره با وساطت آنان خدای تعالی مرا آمرزید و بلکه در چند روز آخر استاد به من گفته بود حالا که این عزیزان به تو عنایت پیدا کرده‌اند از آنان بخواه که آنها از خدا بخواهند تا خدای تعالی گناهانت را به حسنات تبدیل کند و من این کار را کردم و بحمدالله کاملاً احساس نمودم که خدای تعالی به من این لطف را فرموده، چرا این لطف را نداشته باشد! با آنکه خودش در قرآنش فرموده: خدا گناهان بندگانی را که توبه کنند به حسنات تبدیل می‌کند، پس چرا من از این فیض عظمی بهره‌مند نگردم و بالأخره موفق شدم از این راه به حقیقت توبه برسم و از آن به بعد خانه دلم را مثل اطاقی که انسان زحمت زیادی کشیده تا صددرصد تمیزش کند و کاملاً آن را جاروب نماید، چگونه دوست ندارد کوچک‌ترین



## توبه

آشغالی در آن بیفتد! من هم دوست نمی‌داشتم بعد از آن زحمات چهل روزه خانه دلم به کوچک‌ترین گناهی آلوده شود و حتی بعدها استاد به من می‌گفت: اگر خدای نکرده یک وقت از تو گناهی سرزد، همان گونه که وقتی در اطاق تمیزی که کاملاً آن را نظافت کرده‌اند، آشغالی بیفتد فوراً آن را برمی‌دارند و نمی‌گذارند بماند، تا باز اطاق به صورت اوّل برگردد، همین طور تو نباید بگذاری گناهت بر دوشت بماند بلکه باید فوراً توبه کنی و خانه دلت را همیشه پاکیزه نگهداری.

این دستورات بسیار پرارزش بود و من به آنها عمل کردم و بعد از آن استاد مرا به مرحله بعدی سیر الی الله راهنمائی فرمود.

## «قرآن خواندن»

پدرم در جوانی به من گفته بود: همه روزه لااقل نیم جزء قرآن با تدبّر و توجه به معانی آن بخوان. من هم به این دستور عمل می‌کردم و زنگارهای آینه قلب خود را به وسیله تلاوت آیات قرآن شستشو می‌نمودم. اما فکر نمی‌کردم که تلاوت قرآن مجید این همه فائده داشته باشد، زیرا روزی که من و دوستم که صددرصد با من همفکر بود و خواستیم با هم راه کمالات روحی را در پیش بگیریم و از استادی کمک خواستیم، استاد به دوستم گفت تو باید مدت‌ها در مرحله «توبه» کار کنی تا بتوانی قدم به مراحل کمالات روحی بگذاری، دوستم از استاد خواست که برنامه‌ها را طوری تنظیم کند که ما هر دو با هم به پیش برویم ولی استاد به او گفت: من در روح تو تاریکی‌هایی می‌بینم که مدتی طول می‌کشد تا آنها رفع شود ولی در این شخص چنین تاریکی‌هایی وجود ندارد، دوستم به استاد گفت: ما هر دو صددرصد با هم در اعمال و رفتار و اخلاقیات یکی هستیم او هر چه می‌کند من هم انجام می‌دهم.



استاد گفت: فکر نمی‌کنم این چنین باشد، به همین خاطر از من پرسیدند: آیا تو عبادت خاصی داری که تو را از آلودگیها پاک کرده و این چنین قلب تو را صاف نموده است؟

من با آنکه نمی‌خواستم قرآن خواندن همه روزه خود را برای کسی بگویم ولی چون استاد امر کرد، به آنها گفتم: بله، من همه روزه نیم جزء قرآن می‌خوانم، استاد فرمود: همین است که تو نیازی به توبه با زحماتی که دوستت باید بکشد نداری.

آن وقت استاد نسخه‌ای به دوستم برای توبه‌اش داد که فوق‌العاده پر زحمت بود، دوستم به استاد گفت: اگر من از حالا تصمیم بگیرم که همه روزه یک جزء قرآن بخوانم آیا نمی‌توانم خود را از آلودگیهای گناه پاک کنم؟ استاد فرمود: تو باید همین نسخه را که من گفته‌ام انجام دهی تا بتوانی به مراحل کمالات روحی قدم بگذاری. اول آنکه باید تو هم مثل رفیقت همه روزه نیم جزء لااقل قرآن بخوانی و بعد به دستوراتی که «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) در ضمن روایتی بیان فرموده عمل کنی.

اول: باید کسانی را که با تو خصومتی دارند راضی نمائی.  
دوم: باید بر عبادات مستحبیه‌ای که انجام می‌دادی عبادتی را اضافه کنی.

سوم: باید آن گونه که قبلاً برای گناه لباس می‌پوشیدی، دیگر نپوشی و لباست را تغییر دهی.

چهارم: دوستانی را که با آنها در زمان معصیت آشنائی و رفاقت داشتی، همه را ترک کنی زیرا آنها تو را باز هم ممکن است وسوسه کنند و به گناه بکشانند.

پنجم: مجالسی که در گذشته داشته‌ای، باید تغییرش دهی و آنها را به مجالس یاد خدا تبدیل نمائی.

ششم: باید زندگی و وسائل منزل و تزئیناتی که تو را به سوی گناه می‌کشانده، تغییر دهی و به وسائل و تزئیناتی که تو را به سوی خدا بکشانند تبدیلتان نمائی.



هفتم: باید اخلاق و افکارت را تغییر دهی و جزئیات خیر و صفات حسنه چیز دیگر نداشته باشی.

هشتم: باید وسعت نظر و شرح صدر و دستی باز داشته باشی.

نهم: باید آرزوهای دنیائی را کم کنی و زبانت را حفظ کنی.

دهم: باید زیادی خوراک و قوت خود را در راه خدا بدهی و مانند گذشته در خوردن و تشریفات سفره زیاده روی نکنی.

وقتی این صفات در تو خوب جایگزین گردید و توبه اینها عادت کردی، آن وقت توبهات قبول است.<sup>۱</sup>

سپس استاد برای به وجود آمدن هر یک از این صفات دستوری داد که من بیشتر از همه متوجه شدم که باید به هر نحوه‌ای که ممکن است انسان ماشین وجودش را صددرصد به سوی خدا و راه خدا برگرداند، زیرا اگر قلبش توبه کرد ولی در اعمال باز هم معصیتکار بود و یا به عکس اگر اعمالش صحیح بود ولی قلبش محبت گناه را داشت کاملاً توبه نکرده و صددرصد به سوی خدا برگشته است.

استاد زیاد گفتن ذکر «یا توّاب» را توصیه می‌کرد و می‌گفت: لا اقل روزی هزار مرتبه این نام مقدّس را به زبان جاری کنید و مطمئن باشید خدا توبه معصیتکاران را قبول می‌کند و اگر شما یک گام به سوی او برداشتید او ده قدم به سوی شما برمی‌دارد. استاد بسیار استغفار کردن را توصیه می‌کرد و می‌گفت: «امام صادق» (علیه السلام) فرموده:

«من اعطی الاستغفار لم یحرم التوبه» کسی که از خدا طلب بخشش کند از رسیدن به توبه واقعی محروم نخواهد شد.

استاد توصیه می‌کرد که حالت پشیمانی از گناه را به خود بسیار تلقین کنید و بکوشید تا از گناهان گذشته واقعا پشیمان گردید. زیرا توبه در حقیقت همان پشیمانی است.

«امام باقر» (علیه السلام) فرمود: «کفی بالندم توبة»<sup>۱</sup> توبه

با پشیمانی حاصل می‌گردد و کفایت آن را می‌کند».

سپس استاد فرمود: توبه کنید تا محبوب خدا باشید و خدا شما را دوست بدارد زیرا «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) فرمود:

«توبوا الی الله عزوجل و ادخلوا فی محبته فان الله یحب

التوابین و یحب المتطهرین، والمؤمن تواب»<sup>۲</sup>.

یعنی: برگردید به سوی خدای عزوجل و داخل شوید

تحت عنایت و محبت پروردگار زیرا خدای تعالی

توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد و اساسا مؤمن

بسیار بسیار توبه‌کننده است.

استاد اضافه کرد و فرمود: بلکه توبه‌کننده نزد خدای تعالی محبوب‌ترین کسان

است، زیرا حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) فرمودند:

«مثل المؤمن عندالله عزوجل کمثل ملک مقرب و ان

المؤمن عندالله عزوجل اعظم من ذلك و لیس شیء احب الی

الله من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة»<sup>۳</sup>. یعنی: مثل مؤمن در نزد

خدای تعالی مثل ملک مقرب است بلکه مؤمن بالاتر و

عظیم‌تر از ملک مقرب است و در نزد خدا چیزی محبوب‌تر

از مرد و زن توبه‌کننده نیست.

۱- بحار جلد ۶، صفحه ۲۰.

۲- بحار جلد ۶، صفحه ۲۱.

۳- بحار جلد ۶، صفحه ۲۱.



## توبه

و این را هم بدانید که اگر واقعا توبه کنید، مثل این است که از روز اوّل گناه نکرده‌اید زیرا حضرت «علیّ بن موسی الرضا» (علیهما السلام) از قول جدّ بزرگوارش «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»<sup>۱</sup> کسی که از گناه توبه کند مثل کسی است که گناه ندارد.

سپس استاد به من دستور داد که: روز چهارشنبه و روز پنجشنبه و روز جمعه را روزه بگیرم<sup>۲</sup> و شب شنبه غسل توبه کنم و بعد دو رکعت نماز توبه بخوانم و از خدای تعالی تقاضا کنم که مرا عفو نماید و بعد فرمود: اگر این توبه را انجام دادید و این استغفار را نمودید به قدری معطر می‌شوید که دیگر بوی گند گناهان از شما به شامه اولیاء خدا نمی‌رسد<sup>۳</sup> به شرط آنکه توبه نصوح کنید یعنی تصمیم بگیرید به هیچ وجه به آن گناهان برنگردید<sup>۴</sup> و ظاهر شما با باطنتان یکی باشد.<sup>۵</sup>

در اینجا دوستم به استاد گفتم: می‌ترسم خدای تعالی مرا نبخشد زیرا گناهان من زیاد است و من فکر نمی‌کنم به این آسانی بخشیده شوم یا بتوانم به سوی خدا با این همه معاصی برگردم.

استاد فرمود: پس بیائید قصّه‌ای را که «شیخ صدوق» رحمه الله در کتاب «امالی» آورده برای شما نقل کنم تا از سوءظنّ به پروردگار نجات پیدا کنید و بدانید که اگر کسی واقعا توبه کند خدای تعالی توبه‌اش را قبول می‌کند اگر چه انحرافش زیاد و گناهش بسیار پر اهمّیت باشد.

۱- بحار جلد ۶، صفحه ۲۱.

۲- بحار جلد ۶، صفحه ۲۲.

۳- بحار جلد ۶، صفحه ۲۲.

۴- بحار جلد ۶، صفحه ۲۲.

۵- بحار جلد ۶، صفحه ۲۲.

یک روز «معاذ بن جبل» به منزل «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) برای ملاقات با آن حضرت در حالی که شدیداً گریه می کرد وارد شد و سلام کرد و در گوشه ای نشست «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) جواب سلام او را داد و فرمود: ای معاذ چرا این قدر گریه می کنی؟ چه باعث گریه تو شده است؟ عرض کرد: یا «رسول الله» دم در جوان لاغراندام خوش رنگ و زیبا صورتی ایستاده و می خواهد خدمتتان برسد، اما با آن که جوان است مانند زن بچه مرده اشک می ریزد و ناله می کند که گریه او سبب ناراحتی و گریه من شده است.

«پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای معاذ برخیز و برو او را به داخل منزل راهنمایی کن، تا بینم چرا او این چنین می گرید؟ معاذ برخاست و رفت آن جوان را به محضر مقدّس «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) مشرف نمود، آن جوان به «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) سلام کرد، آن حضرت جواب سلام او را داد و به او فرمودند: برای چه ای جوان این قدر گریه می کنی؟

عرض کرد: چطور گریه نکنم و حال آنکه گناهانی کرده ام که اگر خدای تعالی بخواهد مرا به بعضی از آنها مؤاخذه کند قطعاً باید مرا وارد جهنّم نماید و من می دانم که او مرا مؤاخذه خواهد کرد و هرگز مرا نخواهد بخشید.

«رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا مشرک شده ای؟ و چیز دیگری را در مقابل خدا پرستیده ای؟ گفت: پناه می برم به خدا از اینکه برای پروردگارم شریک قائل باشم، فرمود: شاید کسی را که خدا حرام کرده بکشی به قتل رسانده ای؟



گفت: نه این کار را هم نکرده‌ام، «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنابر این خدا تو را خواهد بخشید اگر چه گناهت بزرگتر از کوههای بلند باشد.

جوان گفت: گناه من از آنها بزرگتر است.

«رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا تو را می‌بخشد اگر چه گناهانت از زمین هفت گانه و دریا‌های آن و ریگهای بیابان و درختان و آنچه در آن از خلق خدا هست بیشتر باشد.

جوان گفت: گناهان من از آنها هم بزرگتر است.

«پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا گناهان تو را می‌بخشد اگر چه مانند آسمانهای هفت گانه و ستارگانش و عرش و کرسی باشد.

جوان گفت: گناهان من از آن هم بزرگتر است.

در این موقع «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) به حال غضب او را نگاه کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان گناه تو بزرگتر است یا پروردگارت؟

جوان به خاک افتاد در حالی که می‌گفت: منزّه است خدای من چیزی با عظمت‌تر از او نیست یا «رسول الله»! خدای من با عظمت‌تر از هر عظیمی است.

«پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا گناه با عظمت را به غیر از خدای عظیم می‌تواند ببخشد؟

جوان گفت: نه به خدا قسم! و دیگر جوان ساکت شد.

«پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: حالا ای جوان برای من یکی از گناهانت را شرح بده، تا ببینم چه کرده‌ای؟!

آن جوان گفت: یا «رسول الله» من هفت سال است که کفن دزدی می‌کنم. یعنی قبرها را نبش می‌کنم و کفن مرده‌ها را بیرون می‌آورم و می‌فروشم.

روزی دختری از دختران انصار از دنیا رفت، وقتی او را به قبرستان بردند و دفن کردند و خویشاوندانش از سر قبر برگشتند و شب همه جا را تاریک کرد. من به سر قبر او رفتم و قبر او را باز کردم و کفن او را برداشتم و بدن او را لخت کنار قبر انداختم و تصمیم گرفتم که برگردم، ناگهان شیطان او را به من جلوه داد و به من گفت: آیا سفیدی شکم و رانش را نمی‌بینی و مرتب مرا وسوسه می‌کرد، تا آنکه من برگشتم و بی‌اختیار با او مجامعت کردم وقتی او را گذاشتم و می‌رفتم صدائی از پشت سرم آمد که می‌گفت: ای جوان وای بر تو آیا نترسیدی از خدائی که جزا دهنده است؟ روز قیامت من و تو نزد او می‌ایستیم! تو مرا عریان و جنب باقی گذاشتی و من روز قیامت با این وضع در محکمه الهی می‌ایستم، پس وای بر جوانی تو و آتش جهنم، لذا من ای رسول خدا گمان نمی‌کنم که با این عملی که انجام داده‌ام بوی بهشت را استشمام کنم.

«پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاسق از من دور شو که می‌ترسم من هم به آتش تو بسوزم، چقدر تو خود را به آتش جهنم نزدیک کرده‌ای و آن قدر «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) این جملات را تکرار کرد و به او اشاره فرمود، تا او را از خانه‌اش بیرون نمود.

آن جوان هم به راه افتاد و از شهر خارج شد و به کوهی از کوههای مدینه پناه برد و لباسی از موی که بدنش را می‌خورد پوشید و دستهایش را به گردن خودش غل زد و مشغول دعا شد و گفت: این بنده تو بهلول است که در

مقابلت غل به دستهایش زده است، خدایا تو کسی هستی که مرا می‌شناسی و می‌دانی که من چکاره‌ام، خدایا از گناهانم پشیمانم، به خدمت پیامبرت با حال توبه رفتم، او مرا طرد کرد و بیشتر مرا به وحشت انداخت، پس از تو می‌خواهم و قسمت می‌دهم، به اسم و جلال و عظمت سلطنتت که امید مرا به یأس مبدل نفرمائی، آقای من درخواست مرا رد مکن و مرا از رحمت خود مأیوس نفرما و بالأخره چهل شبانه روز از این کلمات در میان کوههای مدینه می‌گفت و گریه می‌کرد که درنده‌ها و وحوش به حال او می‌گریستند، روز چهارم دستها را به آسمان دراز کرد و گفت: خدایا آنچه توانستم درباره درخواستم عرض کردم، حال اگر دعا مرا مستجاب کرده و گناهان مرا بخشیده‌ای به پیامبرت وحی کن تا به من اطلاع دهد و اگر مرا نبخشیده‌ای و گناهانم را نیامرزیده‌ای و می‌خواهی مرا مؤاخذه کنی در همین ساعت آتشی بفرست تا مرا بسوزاند و در همین دنیا مرا عقوبت کن و از افتضاح روز قیامت مرا خلاص فرما، در این موقع خدای تعالی این آیه را بر «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) نازل فرمود: **((وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً))** یعنی: کسانی که زنا می‌کنند **((أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ))** یعنی: کاری بدتر از زنا مثل نبش قبر و کفن دزدی می‌نمایند **((ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ))** یعنی: از خدا می‌ترسند و او را یاد می‌کنند و از او طلب بخشش می‌کنند **((وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ))** یعنی خدا می‌فرماید: ای محمد بنده‌ام نزد تو برای توبه آمد، تو او را طرد کردی او کجا برود و که



را قصد کند و از که غیر از من بخواهد؟ گناهانش را ببخشد  
و چه کسی غیر از خدا گناهانش را می‌بخشد؟ پس خدای  
تعالی می‌فرماید: ((وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَهُمْ

يَعْلَمُونَ)) یعنی: دیگر زنا نمی‌کنند و نبش قبور و کفن

دزدی نمی‌نمایند ((أُولَئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ

وَجَنَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعَم

أَجْرُ الْعَامِلِينَ)) یعنی: جزای اینها آمرزش از طرف

پروردگار است و باغهایی که جاری می‌گردد، از زیر آنها

نهرها و آنها همیشه در آن بهشتها هستند، نیکو است اجر

عمل‌کنندگان.<sup>۱</sup>

وقتی این آیه بر «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله)

نازل شد دیدند آن حضرت از منزل بیرون آمد و این آیه را

تلاوت می‌کند و تبسم می‌نماید سپس به اصحابش فرمود:

کیست مرا به جائی که این جوان تائب مشغول توبه است

راهنمایی کند؟

«معاذ بن جبل» عرض کرد: «رسول الله» شنیده‌ام که

در فلان کوه مشغول توبه و ریاضت است، «پیامبر اکرم»

(صلی الله علیه و آله) با اصحابشان به پای آن کوه رفته و از

آن کوه بالا رفتند، دیدند آن جوان بین دو صخره دستهای

خود را به گردنش غل کرده، صورتش در اثر آفتاب سیاه

شده و از بس گریه کرده پلکهای چشمش از بین رفته و

می‌گوید: خدای من، آقای من، مرا نیکو خلقت کردی و

صورت مرا زیبا آفریدی، ای کاش می‌دانستم درباره من چه

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۵ تا ۱۳۶.

می‌کنی؟ آیا در آتش مرا می‌سوزانی؟ یا در جوار رحمت مرا اسکان می‌دهی؟ خدایا بسیار به من احسان فرموده‌ای و نعمتت را زیاد به من عنایت کرده‌ای، ای کاش می‌دانستم بالأخره با من چه می‌کنی؟ آیا مرا در بهشت متنعم می‌نمائی و یا به سوی جهنم می‌فرستی؟ خدایا گناهان من از آسمانها و زمین و عرش و کرسی عظیم‌تر است! ای کاش می‌دانستم تو مرا می‌بخشی یا روز قیامت مرا مفتضح می‌کنی؟

بالأخره آن جوان این کلمات را ورد خود قرار داده بود و دائما همینها را مناجات می‌نمود و خاک بر سر می‌ریخت و گریه می‌کرد که درنده‌ها دورش جمع شده بودند و پرندگان اطرافش پر می‌زدند و به حال او می‌گریستند، «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) نزد او رفت دستش را از گردنش باز کرد و خاک از سر و صورتش پاک نمود و فرمود: ای بهلول به تو بشارت می‌دهم که خدا تو را از آتش جهنم آزاد کرد، سپس به اصحابش فرمود: این گونه گناهان را جبران کنید و بعد آن حضرت آیه‌ای را که خدای تعالی درباره‌اش نازل فرموده بود، تلاوت نمود و به او بشارت بهشت داد.<sup>۱</sup>

پس از نقل این قضیه استاد فرمود: بنابراین نباید به پروردگار سوءظن داشته باشید، زیرا اوست که «سریع‌الرضا» است، اوست که «غفار الذنوب» است، اوست که «تواب» است و حضرت «موسی بن جعفر» (علیهما السلام) فرمود:  
«هرگز به مؤمن خیر دنیا و آخرت داده نمی‌شود مگر آنکه حسن ظن به خدا داشته باشد».<sup>۲</sup>

۱- امالی صدوق صفحه ۲۶ و بحار الانوار جلد ۶، صفحه ۲۳.

۲- بحار الانوار جلد ۶، صفحه ۲۸.

## «خدا به من توفیق نداده!»

چندین ماه بود که به نزد استادم نرفته بودم و از او اطلاعی نداشتم یک روز عازم سفر شدم، در راه با خود می‌اندیشیدم که چگونه عذر طولانی شدن مفارقتم را با او به اثبات برسانم و چه بگویم! که بتوانم عذر خود را موجّه نشان بدهم، به نظرم رسید که به او عرض کنم: خدای تعالی توفیقم را سلب کرده و موفقم ننموده که به خدمت برسم، زیرا مکرّر از او می‌شنیدم که می‌فرمود: همه کارها در دست خدا است.

لذا وقتی با او ملاقات کردم و او از طولانی شدن ملاقاتم با خودش گِله کرد، به او گفتم: خدای تعالی به من توفیق نداده که زودتر از این به محضرتان مشرف گردم، دیدم آهی کشید و اشکی در چشمش حلقه زد و گفت: خدای مظلوم، که وقتی ما هر کار بد و یا نامنظمی را می‌کنیم (چون او فعلاً از خود دفاع نمی‌کند) تقصیرش را به او نسبت می‌دهیم و بلکه تمام تقصیر را به گردن او می‌اندازیم، من ابتداءً از این جملات چیزی نفهمیدم. ولی بعد از آنکه مرا در کنار خود نشانند و پذیرائی مختصری از من نمود به من گفت: فرزندم، یکی از صفات زشت بعضی از انسانها که طبعاً از «شیطان» کسب کرده‌اند، این است که هیچگاه نمی‌خواهند خطا و تقصیر و گناهان خود را به گردن بگیرند و اصرار دارند، به هر وسیله‌ای که شده آن را به کس دیگری نسبت دهند و تقصیر خود را به گردن دیگری بار کنند، بعضی انسانها هر قدر هم مقصّر باشند و وجدانشان کاملاً شهادت دهد که مقصّرند، باز می‌بینیم تلاش می‌کنند که خود را مقصّر معرفی نکنند، اگر این حالت از میان مردم برداشته شود، یعنی عادلانه هر کسی تقصیرش را به گردن بگیرد، هشتاد درصد نزاعها از بین می‌رود، دیگر احتیاجی به این همه محاکم قضائی و دادگستریها نیست.

و ضمناً این را بدان که هر قدر شخصیتی که انسان گنااهش را به گردن او بار می‌کند بزرگتر باشد، زشتی عملش بیشتر است، مثلاً اگر کسی در اثر تنبلی و یا به علل دیگری به زیارت یکی از «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) نرفته و می‌گوید: آقا مرا نطلبیده



است و یا مثلاً حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) مرا دعوت نکرده، و یا حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) مرا لایق محضر خود نمی‌داند، بسیار عمل زشتی کرده و قطعاً آنها از این شخص و گفته‌اش متنفرند. و بدتر از آن اگر کسی کوتاهیها و اعمال زشتش را به پروردگار نسبت بدهد، مثلاً بگوید: در فلان عمل (که خودش کوتاهی کرده و انجام نداده) خدا به من توفیق عنایت فرموده است، چون به خدای عظیم نسبت ناروا داده، بدترین عمل را انجام داده است.

ما بسیار دیده‌ایم، افرادی را که به علل مختلفی اعمال خیری را انجام نمی‌دهند و حتی بعضی از واجبات را ترک می‌کنند، می‌گویند: خدای تعالی توفیقش را به ما نداده است!

اینها نمی‌دانند که چقدر خدای تعالی از این نسبت ناروا به غضب در می‌آید و تا انسان از این اشتباه بیرون نیاید، پروردگار متعال او را نخواهد بخشید و توبه‌اش را قبول نمی‌کند.

لذا یکی از شرایط توبه، اعتراف به گناه است، یعنی انسان باید گناه خود را به گردن بگیرد و آن را به خود نسبت بدهد و به عهده بی‌توفیقی و کم‌لطفی پروردگار نگذارد، نگوید اگر من با فلانی معاشرت نمی‌کردم، یا اگر با فلانی حرف نمی‌زدم، یا اگر غذای فلانی را نمی‌خوردم تاریک نمی‌شدم، نماز شبم قضا نمی‌شد، یاد خدا را فراموش نمی‌کردم. بلکه اگر به انسان هر آسیبی می‌رسد باید اول در اعمال خودش و واکنش آن، فکر کند و تقصیرش را به گردن بگیرد. زیرا لااقل نود و نه درصد این تاریکیها و کم‌توفیقیها و غفلت از یاد خدا و امثال اینها مربوط به اعمال خود او است و وقتی می‌خواهد توبه کند باید رو به قبله بنشیند و وجدان خود را قاضی قرار داده و گناهان خود را یکی‌یکی به نظر بیاورد و اقرار به گناه بکند، تا خدای تعالی توبه‌اش را قبول کند و یا به اصطلاح توبه واقعی و با توجه کرده باشد، در اینجا مناسب است قضیه حضرت «یونس» را برای نقل کنم، تا بدانی که چگونه خدای تعالی بدون اقرار به گناه کسی را مشمول عفو و مغفرت خود قرار نمی‌دهد.

در سوره «صافات» و سوره «انبیاء» خدای تعالی می‌فرماید:

«یونس» از رسولان الهی بود و چون به قومش وعده عذاب داده بود و آنها توبه کرده بودند و عذاب از آنها برداشته شده بود و او خجالت می کشید که در میان آنها ظاهر شود، از میان آنها با غضب به طرف کشتی پرجمعیتی فرار کرد و وارد کشتی شد، تا از قومش دور شود. ناگهان کشتی به خطر افتاد و قرار شد طبق قرعه یکی را به دریا بیندازند و قرعه به نام حضرت «یونس» اصابت کرد و او از غرق شوندگان شد و ماهی دریا او را به کام برد و قومش او را ملامت می کردند و گمان می کرد که ما بر او سخت و تنگ نمی گیریم! ولی او در آن ظلمات (یعنی شکم ماهی) به اشتباه خودش پی برد و خدا را ندا داد و گفت: ((لَا إِلَهَ إِلَّا

أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ))<sup>۱</sup> یعنی: هیچ مؤثر مستقلاً در عالم جز تو پروردگارا نیست، نه آنکه تو مرا به این مصیبت و عذاب مبتلا کرده باشی، نه، تو پاکی (از تو جز خوبی و زیبایی نباشد) ولی من از ظالمین و ستمگرانم.

آن وقت ما او را نجات دادیم و اگر او ما را تبرئه و تسبیح و تنزیه نمی کرد و همچنان خود را بی تقصیر تصور می نمود، تا قیامت در شکم ماهی می ماند، ولی او را پس از چند روز از شکم ماهی در حالی که مریض شده بود، در بیابان خشکی کنار ساحل انداختیم و از کنارش درخت کدو بیرون آوردیم که بر او سایه افکند و او از حرارت آفتاب محفوظ ماند و باز او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر از جمعیت گمراهان برای هدایت آنها فرستادیم و او را از غم



و اندوه به خاطر به عهده گرفتن گناه و ظلم را به گردن خودش نجات دادیم و این کار را اگر مؤمنین هم انجام دهند، یعنی خدا را از ظلم کردن بر بندگان منزّه بدانند و در مقابل خود را از ظالمین بدانند و اعتراف به گناه خود بکنند ما آنها را هم از غم نجات خواهیم داد.

از سرگذشت فوق کاملاً استفاده می‌شود که اگر حضرت «یونس» همچنان به تبرئه خدای تعالی و تنزیه و تسبیح او نمی‌پرداخت و خود را از ظالمین و گناهکاران نمی‌دانست و بالأخره اگر او گناه و تقصیر خود را به عهده نمی‌گرفت و اعتراف نمی‌کرد تا روز قیامت معذب بود. و در شکم ماهی باقی می‌ماند. و نیز خدای تعالی به طور کلی در سوره شوری آیه ۳۰ می‌فرماید:

**((وَمَا أَصْبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ**

**وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ))**

یعنی: آنچه مصیبت به شما می‌رسد! به خاطر دست آورد خودتان است و حال آن که خدای تعالی از بیشتر خطاها و گناهانتان می‌گذرد و نمی‌گذارد برای شما مصیبتی به بار آورد.

سپس استاد فرمود: پس فرزندم بکوش تا گناه خود را به عهده بگیری و به گردن دیگری بار نکنی.

و بکوش تا خود را از این صفت زشت شیطانی نجات دهی و ضمناً این را بدان که بعضی از صفات رذیله، حیوانی است و بعضی از صفات رذیله، نفسانی است و بعضی از صفات رذیله، شیطانی است یعنی شیطان القاء می‌کند و حتی آنها در حیوانات هم یافت نمی‌شوند مثلاً همین صفت رذیله‌ای که بحشش را مکرر می‌کردیم که حتی حیوانات هم این صفت بد را ندارند یعنی آنها هیچگاه گناه خود را به گردن دیگری نمی‌اندازند، مؤسس این کار از روز اول شیطان بوده آنجا که گناه و انحراف خود را به



خدای تعالی نسبت می‌دهد و می‌گوید: ((قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي)) یعنی: به خاطر آن که تو مرا گمراه کردی چنین و چنان می‌کنم.

پس این صفت از صفات شیطانی است و چقدر زشت است که انسان با آنکه می‌خواسته «خَلِيفَةُ اللَّهِ» باشد و هدف از خلقتش این بوده که مظهر صفات جلال و جمال الهی و آئینه تمام نمای او باشد، در آینه قلبش صورت کریه شیطان را نشان دهد و مظهر صفات شیطانی باشد.

بنابراین یکی از شرایط پراهمیت توبه این است که انسان به گناه خود نزد خدای تعالی اعتراف کند و همه قصورها و تقصیرها را به عهده خود بگیرد و ذات اقدس پروردگار را تسبیح و تنزیه کند و بگوید که: خدایا تو پاکی، تو منزهی، تو عزیزی و من مقصّر و گناهکارم.

من آن روز به استاد گفتم: از این راهنمایی بسیار استفاده کردم و پس از آن مقید بودم، حتی برای شکسته نفسی به اصطلاح، از کم توفیقی حرف نزنم و هر زمان به من مصیبتی وارد می‌شود، در مرحله اول فکر می‌کنم که چه کرده‌ام و چه گناهی انجام داده‌ام که خدای تعالی برای گوشمالی من این مصیبت و غم و اندوه را متوجه من کرده و سپس استغفار و توبه می‌نمایم و جبران خطا و اشتباه خود را می‌کنم.

### «استاد به من توبه را آموخت»

یک روز خود را با گناهان بسیاری مشاهده می‌کردم، رویم سیاه، پشتم خم، از کثرت گناه و کسی را کمک و یار خود نمی‌دیدم! به نزد یکی از علماء تهران رفتم و من با آنکه به او چیزی نگفته بودم او کتاب «در محضر استاد» را باز کرد و بخش توبه‌اش را برایم خواند.



## توبه

در مدتی که او آن عبارات را می‌خواند من گریه می‌کردم و بعد خود را تائب از گناه یافتم و علائم توبه را در خود احساس کردم و آن مطالب اینها بودند:<sup>۱</sup>  
او می‌گفت:<sup>۲</sup>  
من شبها را خیلی دوست دارم، همین که چشمهای مردم به خواب می‌رود به اطاق مخصوص عبادتم می‌روم و مشغول مناجات با پروردگارم می‌گردم.  
من از حرف زدن با خدا خیلی لذت می‌برم.  
سابقاً که بار گناه و معصیت زیادی بدوشم بود، حجابهای گناه مرا مانند حضرت «یونس» که در شکم ماهی قرار گرفته بود، در ظلمات عجیبی فرو برده بود.  
از مناجات با خدا لذت نمی‌بردم و حتی نماز و عبادتهای واجب را به زحمت انجام می‌دادم. ولی یک روز تصمیم گرفتم حجابها را پاره کنم و خود را از زیر بار گناه خلاص نمایم، به آیات قرآن مراجعه کردم، همه‌اش امیدبخش بود، همه‌اش خدا را به رحمت و مغفرت معرفی می‌کرد.  
بلکه در چند آیه از قرآن خدای تعالی معصیت‌کاران را به حضور دعوت کرده بود و به آنها قول عفو تمام گناهان را داده بود.<sup>۳</sup>  
در اوّل هر سوره‌ای از قرآن خدا خودش را به «رحمن و رحیم» توصیف فرموده بود، رحمت خود را بر غضبش سبقت داده بود، او خود را «غفور» و «رئوف» و «عفو» دانسته بود.

- 
- ۱- مطالب بخش توبه کتاب «در محضر استاد» را به خاطر مناسبت بیشترش به این کتاب انتقال دادیم و از آن کتاب حذفش نمودیم.
  - ۲- در مقدمه کتاب «در محضر استاد» نامی از آن استاد نمی‌برد و به همین کلمه او می‌گفت: در تمام کتاب اکتفا کرده است. شاید منظور مؤلف اساتیدی بوده که در علم اخلاق دیده و سخنانی از آنها شنیده و در آن کتاب نقل کرده است.
  - ۳- سوره زمر آیه ۵۵.



خوشحال شدم و از خدا خواستم مرا ببخشد، ناگهان صدائی شنیدم، «نه با گوش سر بلکه با گوش دل» که اگر به توبهات وفادار باشی، توبه نصوح کرده باشی، توبه‌ای که اگر قطعه قطعهات بکنند، به گناهان گذشتهات باز نگردی،<sup>۱</sup> ما علاوه بر آنکه از گناهانت می‌گذریم، جبران عقب افتادگیهایت را هم می‌کنیم. گناهانت را به حسنات تبدیل می‌کنیم.<sup>۲</sup> نامه اعمال را که در تمام لیستهایش گناه نوشته شده عوض می‌کنیم و به جای آن گناهان ثواب می‌نویسیم و تو را به کمالات روحی می‌رسانیم.

به به؛ چه بشارتی، چه کسی در عالم، کریمی را غیر از خدا سراغ دارد که یک نفر در تمام عمر معصیت او را بکند، او علاوه بر آنکه آن شخص را عفو نماید، تمام گناهانش را هم به حسنات تبدیل کند.

بر این اساس مگر من می‌توانستم، توبه با تمام شرائطش نکنم، استغفار ننمایم. از خدای به این مهربانی، از پروردگار به این کریمی، از آن ذات اقدس ربوبی، عذر نخواهم و جان را در راه او فدا ننمایم! نه، ممکن نیست، نه معقول نیست، بلکه در اسرع وقت توبه می‌کنم، از او عذر می‌خواهم.

توبه و عذرخواهی زمان و مکان ندارد، زیرا برای انسان هر لحظه احتمال مرگ هست و فرموده‌اند: «عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ».<sup>۳</sup>

لذا همان طوری که اشک می‌ریختم و می‌خواستم با یک زبانی از خدای بزرگ طلب عفو کنم، به یاد آمد که بهترین کلام که حقّ ادب را رعایت کرده و آنچه من می‌خواهم، با زبان الکن بگویم او با بهترین بیان عرض کرده، مناجات «تائبین» حضرت «امام سجّاد» (علیه السّلام) است.

۱- سوره تحریم آیه ۹.

۲- سوره فرقان آیه ۷۱.

۳- بحار الانوار باب وقت نماز.



## توبه

من آن دعا را آهسته آهسته با توجه به معنای پر مغزش خواندم و با زبان خودم گفتم:

خدایا، محبوبا، معبودا، گناهانم لباس ذلت به تنم کرده، دوری از تو مرا بیچاره کرده، جنایات بزرگ، دل مرا می‌رانده، بیا به وسیله این توبه‌ای که امروز من کرده‌ام دلم را زنده کن، ای کسی که تمام امید و انتظارم توئی، ای کسی که تنها از تو می‌توانم سؤال کنم، به عزتت قسم برای گناهانم جز تو بخشنده‌ای سراغ ندارم، و کسی جز تو این ورشکستگی را جبران نمی‌کند، من هم که با خضوع و توبه در خانه‌ات آمده‌ام، درمانده‌ای هستم که در مقابلت ایستاده‌ام، اگر مرا از در خانه‌ات برانی به که پناه ببرم و اگر دست رد به سینه‌ام بگذاری به کجا بروم و به که رو کنم، افسوس بر من، چقدر از تو خجالت می‌کشم و چقدر بد است وقتی که تو مرا نیامرزی و من بین مردم مفتضح گردم، ای دریغ از کارهای بد من، خواهش می‌کنم، ای معبودی که گناهان بزرگ را بخشیده‌ای و ای خدائی که ورشکستگی‌ها را جبران کرده‌ای، گناهان مرا هم ببخش، مرا مفتضح نکن و مرا در روز قیامت از بخششت دور نگه ندار.

محبوبم، معبودم، به ابر رحمتت دستور ده تا بر گناهانم سایه افکنند، آن را بفرست تا عیوب مرا بشوید.

معبودم، مولایم، آیا بنده فراری غیر از نزد مولایش به کجا می‌تواند برگردد.

آیا او را غیر از مولایش کس دیگری از غضب او می‌تواند پناه دهد.

محبوبم، معبودم، اگر پشیمانی از گناه توبه است، من که به عزت و جلالت قسم از همه پشیمان‌ترم.

و اگر طلب بخشش از تو گناهان را می‌ریزد، من که الآن طلب بخشش می‌کنم، تو می‌توانی عتاب کنی تا از من راضی شوی.

محبوبم، معبودم، تو که می‌توانی، پس با توانائیت به سوی من برگرد و توبه مرا قبول کن و با حِلْمت مرا عفو کن و با علمت (که می‌دانی خیلی ضعیفم) با من مدارا کن. معبودم، عزیزم، تو به روی بندگانت دری باز کرده‌ای که نامش را «توبه» گذاشته‌ای و در قرآنت فرموده‌ای: توبه کنید، برگردید به سوی خدا، آن چنان توبه‌ای که بازگشت نداشته باشد.

بنابراین عذر کسی که توبه نمی‌کند و از ورود به این درِ رحمت که باز شده غفلت می‌کند، چیست؟ محبوبم، معبودم، اگر گناه از من قبیح بوده که انجام داده‌ام، ولی از جانب تو، عفو نیکو است که انجام می‌دهی. محبوبم، معبودم، من که اوّل کسی نیستم که گناه کرده باشم.

تو از گناهکاران قبلی گذشته‌ای و به درگاه کرمّت آمده‌اند، تو به آنها احسان نموده‌ای. ای دادرس بیچارگان، ای برطرف کننده غم و اندوه بینوایان، ای محبوبی که نیکوکاریت زیاد است.

ای کسی که به اسرار و مخفیّات آگاهی، ای مولائی که عیوب را خوب می‌پوشانی.

من جود و کرم تو را درِ خانه‌ات شفیع قرار می‌دهم و متوسّل به خودت و رحمت می‌گردم، دعای مرا امروز مستجاب کن و امید مرا تبدیل به یأس نفرما.

توبه مرا قبول کن و به رحمت و کرمیت اشتباهات و معاصی مرا ندیده بگیر، ای مهربانترین مهربانان.<sup>۱</sup>

۱- مفاتیح الجنان، مناجات اول خمس عشر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَهِي الْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَةً مَدَّتْنِي وَ جَلَلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِبَاسٍ مَسْكَنَتِي وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ  
جِنَايَتِي فَأَحْيِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُغْيَتِي وَ يَا سؤُلِي وَ مُنْيَتِي فَوَعِزَّتِكَ مَا أَجِدُ لِذُنُوبِي سِوَاكَ  
غَافِرًا وَ لَا أَرَى لِكَسْرِي غَيْرَكَ جَابِرًا وَ قَدْ خَضَعْتُ بِالْأُنَابَةِ إِلَيْكَ وَ عَنَوْتُ بِالْأَسْتِكَانَةِ لَدَيْكَ فَإِنْ  
طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فَبِمَنْ أَلُوذُ وَ إِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ فَوَا أَسْفَاهُ مِنْ خَجَلْتَنِي  
وَ أَفْتِضَاحِي وَ الْهَفَاةُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَ اجْتِرَاحِي أَسْأَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ  
الْكَسِيرِ أَنْ تَهَبَ لِي مُوَبِقَاتِ الْجَرَائِرِ وَ تَسْتُرَ عَلَيَّ فَاضِحَاتِ السَّرَائِرِ وَ لَا تُخْلِنِي فِي مَشْهَدِ الْقِيَامَةِ  
مِنْ بَرْدِ عَفْوِكَ وَ غَفْرِكَ وَ لَا تُعْرِنِي مِنْ جَمِيلِ صَفْحِكَ وَ سَتْرِكَ.

إِلَهِي ظَلَلْتُ عَلَى ذُنُوبِي غَمَامَ رَحْمَتِكَ وَ أَرْسِلْ عَلَيَّ عِيُوبِي سَحَابَ رَأْفَتِكَ.

إِلَهِي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْأَبْقُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ أَمْ هَلْ يُجِيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِوَاهُ.

إِلَهِي إِنْ كَانَ النَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَةً فَأَنِّي وَ عِزَّتِكَ مِنَ النَّادِمِينَ وَ إِنْ كَانَ الْأَسْتِغْفَارُ مِنَ  
الْخَطِيئَةِ حِطَّةً فَأَنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى.

إِلَهِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ تَبُّ عَلَيَّ وَ بِحِلْمِكَ عَنِّي اعْفُ عَنِّي وَ بَعْلَمِكَ بِي ارْفُقْ بِي.

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا  
فَمَا عُدْرُ مَنْ أَعْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ.

إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبْحُ الذَّنْبِ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ.

إِلَهِي مَا أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصَاكَ فَتُبَّتْ عَلَيْهِ وَ تَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِكَ فَجَدَّتْ عَلَيْهِ يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ  
يَا كَاشِفَ الضَّرِّ يَا عَظِيمَ الْبِرِّ يَا عَلِيمًا بِمَا فِي السِّرِّ يَا جَمِيلَ السِّتْرِ اسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ  
إِلَيْكَ وَ تَوَسَّلْتُ بِجَنَابِكَ وَ تَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ لَا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجَائِي وَ تَقَبَّلْ  
تَوْبَتِي وَ كَفِّرْ خَطِيئَتِي بِمَنْكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پس از این مناجات و آن تصمیم و توبه واقعی که کرده بودم دلم کم کم روشن شد، دیگر لذت مناجات را کاملاً احساس می کردم، ذائقه ام احیاء شده بود و سلامتیش را دوباره باز یافته بود.

اما دریغ که شیطان و نفس اماره دست بردار نبودند، مرا اذیت می کردند، برای ترک گناه فشار زیادی بر من وارد می شد، آنها گناهان را برای من جلوه می دادند، مرا به سوی فحشا تشویق می کردند، راههای گناه را به روی من باز می کردند، بندگی خدا را به من دشوار معرفی می نمودند، حتی یک روز با همه تصمیمی که بر ترک گناه داشتم مرا وادار به گناه کردند، تمام آنچه رشته بودم پنبه شد و بالأخره مرا بیچاره و بدبخت نمودند.

عصر آن روز که ساعت آخرش متعلق به حضرت «بقیة الله الاعظم صاحب الزمان» (علیه السلام) بود سر به بیابان گذاشتم، جای خلوتی را در آن بیابان پیدا کردم، ابتدا نماز استغاثه حضرت «بقیة الله» (علیه السلام) را با کمال توجه و خضوع خواندم، بعد از نماز با زیارت «سلام الله الكامل التام» آن حضرت را زیارت کردم عرض حاجت که

۱- مفاتیح الجنان، صفحه ۱۱۷.

سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلِ التَّامِّ الشَّامِلِ الْعَامِّ وَ صَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَ بَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ التَّامَّةُ عَلَى حُجَّهِ اللَّهِ وَ وَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ وَ خَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ سُلَالَةِ النَّبُوَّةِ وَ بَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّقْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ مُظْهِرِ الْإِيمَانِ وَ مُلَقِّنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَ نَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّوْلِ وَ الْعَرْضِ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْأَمَامِ الْمُنتَظَرِ الْمَرْضِيِّ وَ ابْنِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْوَصِيِّ بْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ الْهَادِي الْمَعْصُومِ ابْنِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ الْأَيْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَ الْأَمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْأَمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَ فِعْلًا وَ أَنْتَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَعَجَّلْ



نجات از نفس اماره و شیطان باشد به آن حضرت نمودم، سپس با خدای مهربان مناجاتی را که در مصباح المتهجد آمده خواندم «دعای حزین»<sup>۱</sup> و گفتم:

اللَّهُ فَرَجَكَ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَكَ وَ قَرَّبَ زَمَانَكَ وَ كَثَّرَ أَنْصَارَكَ وَ أَعْوَانَكَ وَ أَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي كَذَا وَ كَذَا وَ بِهِ جَايَ كَذَا وَ كَذَا حَاجَاتِ خُودِ رَا ذَكَرَ كَنَدَ فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَامًا مَحْمُودًا فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكَ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضَاكَ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ كُرْبَتِي.

۱- مصباح المتهجد و مفاتيح الجنان.

أُنَاجِيكَ يَا مَوْجُودًا فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَ قَلَّ حَيَاتِي مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَيُّ الْأَهْوَالِ أَتَذَكَّرُ وَ أَيُّهَا أَنْسَى وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكُنْفِي كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهَى مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ حَتَّى مَتِي وَ إِلَى مَتِي أَقُولُ لَكَ الْغُتْبَى مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُ عِنْدِي صِدْقًا وَ لَا وِفَاءً فَيَاغَوْثَاهُ ثُمَّ وَاغَوْثَاهُ بِكَ يَا اللَّهُ مِنْ هَوَى قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدْ اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَرَبَّنتَ لِي وَ مِنْ نَفْسِ أَمَارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ إِنْ كُنْتُ رَحِمْتَ مِثْلِي فَارْحَمْنِي وَ إِنْ كُنْتُ قَبِلْتَ مِثْلِي فَاقْبَلْنِي يَا قَابِلَ السَّحَرَةِ اقْبَلْنِي يَا مَنْ لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُ مِنْهُ الْحُسْنَى يَا مَنْ يُغَذِّيَنِي بِالنَّعْمِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً ارْحَمْنِي يَوْمَ آتِيكَ فَرْدًا شَاخِصًا إِلَيْكَ بَصْرَى مُقَلِّدًا عَمَلِي قَدْ تَبَرَّءَ جَمِيعِ الْخَلْقِ مِنِّي نَعْمَ وَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَنْ كَانَ لَهُ كَدِّي وَ سَعْيِي فَانِ لَمْ تَرَحْمْنِي فَمَنْ يَرَحْمْنِي وَ مَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَ حَشْتِي وَ مَنْ يُنْطِقُ لِلسَّانِي إِذَا خَلَوْتُ بِعَمَلِي وَ سَأَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَانِ قُلْتُ نَعْمَ فَانِ الْمَهْرَبُ مِنْ عَدْلِكَ وَ إِنْ قُلْتُ لَمْ أَفْعَلْ قُلْتُ لَمْ أَكُنِ الشَّاهِدَ عَلَيْكَ فَعَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ سَرَابِيلِ الْقَطْرَانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ جَهَنَّمَ وَ النَّيرانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُغَلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ خَيْرَ الْغَافِرِينَ.

مولایم با تو در تمام جاها مناجات می‌کنم، شاید به فریادم گوش دهی، آخر جرم من زیاد و حیای من کم است. آقای من، مولای من، کدام ترس را یاد کنم و کدام را فراموش نمایم؟

اگر هیچ ترسی جز ترس از مرگ نبود کافی بود، تا چه رسد بعد از مرگ که وحشتش بیشتر و سخت‌تر است.

آقای من، مولای من، تا کی و تا چه وقت هی من بگویم، معذرت می‌خواهم و توبه کنم ولی تو درستی و صداقت و وفا را در من نبینی.

فریاد، باز هم فریاد، پناه، باز هم پناه به تو ای خدا از هوای نفس که بر من غلبه کرده است.

و از دست دنیا که خود را برای من زینت کرده است و از نفس اماره‌ای که همیشه مرا به بدی سوق می‌دهد، مگر به من خدا رحم کند.

ای آقای من، ای مولای من، اگر قبلاً مثل مرا مورد لطف و مرحمت قرار داده‌ای؟ به من هم رحم کن و اگر مثل مرا قبول کرده‌ای؟ مرا هم قبول کن.

ای خدائی که ساحرها را قبول کردی، مرا هم قبول کن.

ای محبوبی که من همیشه از تو خوبی دیده‌ام.

ای معبودی که صبح و شام به من غذا می‌دهی، در روزی که تنها به نزدت می‌آیم و چشم به رحمت تو دارم و همه مردم، همه، حتی پدر و مادر و کسانی که من به آنها کمک کرده‌ام از من دوری می‌کنند، به من رحم کن.

اگر تو به من رحم نکنی! چه کسی می‌خواهد به من رحم کند؟ و چه کسی در قبر با من انس می‌گیرد؟ و مرا از آن وحشت نجات می‌دهد و چه کسی زبان مرا گویا می‌کند؟

وقتی که تو سؤال کنی از چیزی که خودت بهتر از من می‌دانی.

اگر بگویم آن گناهان را من کرده‌ام چطور از عدالت فرار کنم؟ و اگر بگویم من نکرده‌ام می‌گویی مگر خودم شاهد بر اعمال نبوده‌ام.

پس تنها راه نجات عفو تو است.

ای مولای من، عفو تو است که مرا نجات می‌دهد، قبل از آنکه لباس عذاب بر بدنم پوشیده شود.

گذشت تو مایه نجات است، قبل از آنکه دستهایم بر گردنم غل و زنجیر گردد.

ای مهربان‌ترین مهربانان و ای بهترین بخشنده‌گان.

وقتی این دعا را به عربی خواندم و گریه زیادی کردم در آن بیابان، با خودم فکر می‌کردم که خدای تعالی دیگر گناهانم را بخشیده و مرا از گناه پاک کرده است ولی غافل از آنکه به قدری گناهان من زیاد بود که با این حرفها معلوم نبود آمرزیده شوم.

ناگهان به یادم آمد روایتی از «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) رسیده که فرموده است: کسی که یک مرتبه بر من صلوات بفرستد ذره‌ای از گناهانش باقی نمی‌ماند. <sup>۱</sup> من تسبیح به دست گرفتم و صد مرتبه صلوات فرستادم، باز هم علامت آمرزش کامل، ظاهر نشد، نه آنکه بخواهم منکر این حدیث باشم، شاید شرایطی دارد که در من وجود نداشت و یا آنکه گناهان من بیشتر از آن بود که با این مقدار از فعالیت آمرزیده شود.

پس باید چه کنم؟ یادم آمد که روزی یکی از علماء می‌گفت:

شخصی در حضور «امام صادق» (علیه السلام)

می‌خواست با یک «استغفرالله ربی و اتوب الیه» تقاضا کند

که یک گناه صغیره‌اش بخشیده شود، آن حضرت فرمود: این

۱- قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من صلى علىّ مرة، لم يبق من ذنوبه ذرة

(بحار الانوار جلد ۹۴ صفحه ۶۳ حدیث ۵۲).



طور نمی‌شود، باید به حمام بروی غسل توبه کنی، بعد دو رکعت نماز توبه بخوانی و از خدا طلب آمرزش بکنی تا خدا توبهات را قبول کند.<sup>۱</sup>

من هم این کار را کردم، یعنی قبلاً غسل توبه کرده بودم و سپس از جا برخاستم و دو رکعت نماز توبه خواندم و سه مرتبه استغفار را تکرار نمودم، باز هم خبری از بخشش گناهان به طور کامل نشد! یعنی آن علامت ظاهر نگردید.

اشک زیادی می‌ریختم، فکرم به جایی نمی‌رسید، نمی‌دانستم چه باید بکنم، بعد از آن، یک دور تاریخ گذشتگان را در ارتباط با گناهانشان و چگونه آنها از خدا طلب عفو کرده‌اند، را از نظر گذراندم، دیدم همه انبیاء و تمام اولیاء گریه و عزاداری بر «سیدالشهداء» (علیه السلام) را بهترین وسیله آمرزش گناهان می‌دانند.<sup>۲</sup>

حضرت آدم برای یک عمل مکروه، دویست سال گریه کرد ولی آمرزیده نشد، اما وقتی گفت:

«یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر  
بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان  
بحق الحسین»<sup>۳</sup>

و برای حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) اشک ریخت و عزاداری کرد، خدا گناهانش را بخشید.

۱- عن ابی بصیر قال: کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فقال له رجل .... انی استغفرت الله فقال له (علیه السلام) قم فاغتسل و صلّ ما بدالك، فانک کنت مقيما علی امر عظیم ما کان اسوأ حالک لومت علی ذالک. بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۳۴.

۲- مرحوم شیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کتاب «خصائص الحسینیّه» این مطلب را ثابت کرده و همچنین در کتاب «بکاء الحسین علیه السلام» احادیثی در تأیید این مطلب آورده شده است.

۳- بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۳۲۲.



پس من هم باید همین کار را بکنم، اما چگونه در این بیابان تنها مجلس عزاداری بر پا کنم؟ به یاد آمد که چند فراز از مصائب حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) را در نظر دارم، با خود گفتم: همانها را می‌خوانم و گریه می‌کنم، خدا به خاطر آنکه من اظهار محبت به محبوبش کرده‌ام، گناهان مرا می‌بخشد. لذا از روی زمین برخاستم و رو به قبله ایستادم، اول به حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) سلام دادم و سپس گفتم: حسین جان «قتلوك و ما عرفوك» تو را کشتند و تو را نشناختند.

حسین جان فراموش نمی‌کنم! آن ساعتی را که «ذوالجناح» با یال پر از خون و زین واژگون فریاد می‌زد: «الظَلِيْمَةُ الظَلِيْمَةُ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا»<sup>۱</sup>.

حسین جان طفل شیرخوارت را روی دستت هدف تیر سه شعبه زهرآلود کردند.<sup>۲</sup>  
حسین جان بدنت را پایمال سُم اسبها نمودند.

و بالأخره چند جمله از این قبیل مصیبتها را خواندم، اشک زیادی بر مصائب آن حضرت ریختم. بحمدالله قلبم روشن و چشم دلم باز شد، علامت آمرزش گناهان ظاهر شد و ناگهان بوی عطر عجیبی که با تمام وجودم آن را استشمام می‌کردم، فضای بیابان اطرافم را پر کرد.

آری نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود، ((وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى))<sup>۳</sup>

من یک قدم دیگر به طرف حقیقت برداشته بودم، یک حجاب دیگر از من برطرف شده بود، دیگر محال بود که شیطان بتواند مرا فریب دهد، مگر من می‌توانستم! از لذت

۱- مقتل خوارزمی جلد ۲ صفحه ۳۷.

۲- از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام نقل شده: السلام علی عبدالله بن الحسين الطفل الرضيع المرمی الصریح المتشطح دماء المصعد دمه فی السماء المذبوح بالتشهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرمله بن كاهل الاسدی. (بحار الانوار جلد ۱۰۱ صفحه ۲۶۹ تا صفحه ۲۷۴).

۳- سوره نجم آیه ۳۹.



مناجات با خدا و از سبک شدن در اثر غفران و از استشمام آن عطر معنوی دست بکشم و خدای نکرده دوباره خود را به گناه آلوده کنم و از شیطان پیروی نمایم، دیگر شیطان به من کاری نداشت، خدای تعالی به او نهیب زده بود که: ((إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ)).<sup>۱</sup> تو بر بندگانم تسلط نخواهی یافت.

علاوه من که ولایت شیطان را قبول نکرده بودم که او بر من مسلط باشد. ((إِنَّمَا

سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ))<sup>۲</sup>

بلکه آن روز و امروز در این بیابان با این آه و ناله توبه نصوح کرده‌ام و خدای تعالی طبق وعده‌اش مرا بخشیده و گناهانم را به حسنات تبدیل فرموده و با علامت باز شدن ذائقه معنوی که لذت مناجات را درک می‌کنم و باز شدن شامه معنوی که الآن در این بیابان آن عطر معنوی را استشمام می‌کنم، مرا به طرف خود کشانده و از بندگان خودش قرارم داده و قطعاً از شر شیطان هم مرا پناه داده است.

اما نفس اماره‌ام را چه کنم؟

این همان نفسی است! که انبیاء از دست او نالیده‌اند.

این همان نفسی است که با همکاری شیطان آدم را وادار به خوردن گندم کرد و او را از بهشت بیرون نمود.

این همان نفسی است که یونس را به دهان ماهی انداخت.

این همان نفسی است! که خدای تعالی در قرآن از قول بندگانش فرموده:

((وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ ۗ إِلَّا مَا

رَحِمَ رَبِّي ۚ إِنَّ رَبِّي غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ))<sup>۳</sup>

۱- سوره حجر آیه ۴۲.

۲- سوره نحل آیه ۱۰۰.

۳- سوره یوسف آیه ۵۳.



## توبه

(من نگهدارنده نفس خود نیستم، زیرا او مرا زیاد به

بدی امر می‌کند، مگر آنکه خدا به من رحم کند).

پس تا من موفق به تزکیه او نشوم و به دست خود او را تسلیم خدای خود نکنم. و او را مطمئن و راضیه و مرضیه تربیت نمایم، راحت نمی‌نشینم و بالأخره من در این دنیا و در عوالم بعد بدون این عمل، خوشبخت و سعادت‌مند نخواهم شد.

اما چگونه این کار دشوار را انجام دهم، از کج و از چه کمک بگیرم، همه کارها حتی آسان‌ترین آنها استاد می‌خواهد، پس چگونه کار به این پر زحمتی بدون معلم و استاد ممکن است انجام شود؟!

نه، به هیچ وجه امکان ندارد، بلکه استادش باید بزرگترین استادها باشد، معصوم باشد، قلب عالم امکان باشد، بر همه علوم احاطه داشته باشد و آن کسی جز حضرت «بقیة الله» ارواحنا فداه نخواهد بود.

اما چگونه دامن او را بدست آورم؟

عنقا شکار هر کس نشود!

یوسف با کلافی خریداری نگردد!

اینجا بود که باز ناله‌ام بلند شد، آن قدر گریه کردم تا از حال رفتم.

در آن حال دانستم که باید نفسم را تزکیه کنم تا به حقایق عالیه برسم و از شرّ او نجات پیدا کنم.

\*\*\*

در پایان توضیح این مطلب لازم است که بدانیم استغفار و توبه از نظر قرآن فوایدی دارد که خدای تعالی در چند آیه آنها را تصریح فرموده است.

در مرحله اول توبه امر الهی است که در چند آیه آن را متذکر شده است.

۱- می فرماید: ((يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ

تَوْبَةً نَّصُوْحًا))<sup>۱</sup> یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید توبه‌ای که برگشت به گناه نداشته باشد.

۲- ((وَتُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ جَمِيْعًا اَيْهَ الْمُؤْمِنُوْنَ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُوْنَ))<sup>۲</sup> یعنی بسوی خدا برگردید و توبه کنید ای مؤمنین شاید رستگار شوید.

بنابراین توبه یکی از واجبات الهی و عقلی است که باید هر مسلمانی آن را در تمام طول زندگی انجام دهد. و اما فوائد آن:

اولین و مهم‌ترین فوائد توبه این است که اگر صحیح و دائمی انجام شود، انسان را به کمالات روحی و به مقام عبودیت و خلیفة‌اللّٰهی می‌رساند زیرا اگر حرکت و بازگشت به سوی خدا نباشد و انسان سیر الی الله نکند چگونه ممکن است به مقصد و مقصود الهی نائل گردد.

دوّم: کسی که توبه می‌کند لذت خوبی از زندگی مادی و معنوی خود تا دم مرگ می‌برد. زیرا قرآن می‌فرماید:

((وَأَنْ اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوا اِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَعًا

حَسَنًا اِلَى اَجَلٍ مُّسَمًّى))<sup>۳</sup>

۱- سوره تحریم آیه ۸.

۲- سوره نور آیه ۳۱.

۳- سوره هود آیه ۳.



سوّم: کسی که توبه کند خدای تعالی از آسمان بر او رحمت فراوانی نازل می‌فرماید که فرموده: ((وَيَنْقُومُ

أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا))<sup>۱</sup>

چهارم: خدای تعالی به کسی که توبه کند قوّت و قدرت روحی و بدنی زیادی عنایت می‌کند زیرا می‌فرماید:

((وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ))<sup>۲</sup>

پنجم: کسی که توبه کند به خدای تعالی نزدیک می‌شود و با او انس می‌گیرد زیرا می‌فرماید: ((فَأَسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا

إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ))<sup>۳</sup>

ششم: کسی که توبه کند از مودّت و رحمت خاصّه الهی که مخصوص مؤمنین است برخوردار می‌شود زیرا

می‌فرماید: ((وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ))<sup>۴</sup>

۱- سوره هود آیه ۵۲.

۲- سوره هود آیه ۵۲.

۳- سوره هود آیه ۶۱.

۴- سوره هود آیه ۹۰.

هفتم: کسی که توبه کند فلاح و رستگاری در دنیا و

آخرت نصیبش می‌شود، زیرا فرموده: ((وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ

جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ))<sup>۱</sup>

هشتم: کسی که توبه کند خدای تعالی گناهانش را محو

می‌کند و شاید آنها را تبدیل به حسنات فرماید. زیرا

می‌فرماید: ((تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ

يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ))<sup>۲</sup>

نهم: کسی که توبه کند خدای تعالی او را وارد بهشتی

که از زیر آن آب‌هائی جاری است می‌فرماید. زیرا فرموده:

((وَيُدْخِلِكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ))<sup>۳</sup>

دهم: کسی که توبه کند خدای تعالی روز قیامت نور او

را از جلو و طرف راست پیشاپیش او قرار می‌دهد تا راه

بهشت را به آسانی پیدا کند. زیرا می‌فرماید:

((نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ

رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ))<sup>۴</sup>

۱- سوره نور آیه ۳۱.

۲- سوره تحریم آیه ۸.

۳- سوره تحریم آیه ۸ و سوره صف آیه ۱۲.

۴- سوره تحریم آیه ۸.



یازدهم: کسی که استغفار کند مال و اولادش زیاد می شود و از آنها کمک و نیرو می گیرد. زیرا خدای تعالی می فرماید:

((فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ

وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا))<sup>۱</sup>

بنابراین سالک الی الله در تمام مراحل سیر و سلوک باید ذکر استغفار را بگوید و همیشه متذکر توبه و انابه و استغفار باشد و اگر این استغفار در سحرها انجام شود بهتر است.



# بخش چهارم

## استقامت

- مرحله استقامت
- تنبلی و ناامیدی رفع می شود
- مرا ترسو بار آوردند
- تحمل مصائب
- صبر در مقابل مشقات عبادی
- استقامت و صبر در مقابل گناه
- کسل و بی حال نباشید
- با اراده قوی خوددار باشیم
- سوء ظن به مردم
- آنچه نزد خدا است باقی است
- استقامت یا رمز جمیع موفقیتها
- ارزش فکر کردن
- اهمیت تمرکز فکر
- دستورات تمرکز فکر
- نظرات یک مرتاض
- نظم در امور
- دستورات نظم در زندگی

## «مرحله استقامت»

استقامت به معنی طلب مقاومت و نیرومندی و پابرجا بودن و راست ایستادن در همه چیز و در همه کار و بلکه ایجاد نیرو، در وجود خود که در پی آورد این روحیه، انسان دارای عزمی راسخ و مقاومتی بی نظیر و قاطعیتی بی بدیل می گردد. زیرا یک سالک الی الله اگر استقامت نداشته باشد، در مقابل مشکلات و ناراحتیها از قبیل ریاضتهای شرعی و ترک گناهان و انجام واجبات و مبارزه بانفس و مخالفت با شیطان و عبودیت کامل، نمی تواند به راه خود ادامه دهد و بلکه قطعا از پا درمی آید، لذا باید به مسائلی که لازم است ولو به اختصار در این مرحله در موضوع استقامت اشاره نمود که انشاءالله مفید خواهد بود.

## «تنبلی و ناامیدی رفع می شود»

دوستی که مقامات عالیه سیر و سلوک را پیموده می گفت:  
 من یک آدم ترسو، ناامید، کم صبر، بدگمان به مردم، تنبل و منزوی بودم، آنقدر از حالات خودم متنفر بودم که دائما از خدا مرگم را می طلبیدم و حتی یک روز تصمیم گرفتم خودکشی کنم! زیرا وجود خودم را در دنیا بی فائده و باطل می دانستم، تا آنکه روزی به یک استاد بزرگوار، عالم و باتجربه که خدا او را اجر دهد، برخوردم و از او استمداد کردم، او دست مرا گرفت و به عنوان شاگردی قبولم کرد و اوّل مرا وادار به توبه نمود، مرحله توبه بسیار برایم سخت بود، زیرا اوّل شرط استاد این بود که باید



اعمال مخصوصی را با جدیت انجام دهم و حتی یک روز آنها را تعطیل نکنم ولی من که به تنبلی و کم صبری عادت کرده بودم، به خصوص در اوائل برنامه توبه بسیار به من سخت می گذشت اما به حمدالله خدای تعالی ایمان و رعبی از استاد در دلم انداخته بود که هر زمان می خواستم در اعمالم کوتاهی و یا تنبلی کنم، با یک ابراز لطف و گفتن این که از تو توقّعی نیست که اهل مسامحه باشی، مرا دوباره وادار به کار می کرد، تا آنکه مرحله توبه را گذراندم و از گناهان و اشتباهات و خطاهای گذشته پاک شدم.

در آن روزی که استاد به من فرمود: اگر از این به بعد معتقد باشی که هنوز خدا از تو نگذشته است! سوء ظن به پروردگار داری و بالأخره آن روزی که او مرا از گناهان گذشته ام به خاطر دهها روزی که به ریاضت مشغول بودم و توبه می کردم به من فرمود: حالا باید به مرحله استقامت وارد شوی، در این مرحله به تو طبعاً بسیار سخت تر می گذرد ولی اگر بخواهی به کمالات روحی برسی، راهی جز پشت سر گذاشتن این منزل و این مرحله نداری.

من گفتم: بحمدالله پنجاه درصد این مرحله در مدتّ چهل روزی که مشغول توبه بودم به وجود آمده و به یاری پروردگار بقیّه آن را در این مرحله با محبّت شما انشاءالله به وجود می آید، استاد به من گفت: همه روزه سوره «کهف» را بخوان و متوجّه باش که انسان به هر مقامی که می رسد، در اثر استقامت و بردباری است.

در سوره «کهف» خدای تعالی قصّه «اصحاب کهف» را نقل کرده و آنها را به خاطر مقاومتشان در مقابل دقیانوس (سلطان ظالمی که ادعای خدائی می کرد) و ترک مقام و بلکه ترک همه چیزشان، به خاطر حفظ ایمان و اعتقاداتشان مدح فرموده و آنها به عنوان جوانمردانی در قرآن یاد شده اند و از آن ساعتی که آنها به خواب می روند، خدای تعالی به کمک آنها می رود و تا سیصد سال که لازم است آنها به خواب باشند تا خطر، کاملاً از آنها دور گردد، و فراموش شوند آنها را حفظ می کند و پس از یک بیدار شدن موقتّ و کوتاه دوباره آنها را محفوظ نگه می دارد تا از اصحاب «امام عصر»



روحی فداه گردند، پس در نتیجه استقامت در راه دین، کمکهای فوق‌العاده پروردگار به بندگان می‌رسد و آنان از یاری خدای تعالی برخوردارند.

و نیز در سوره کهف خدای تعالی قصه دو نفر که یکی بی‌ثبات و بدون مقاومت و با ضعف ایمانی وارد باغش می‌گردد و به خاطر زرق و برق دنیا منکر معاد می‌شود و دیگری رفیقش که او را سرزنش می‌کند و از بی‌ثباتی و عدم استقامت او متنفر است و از او دوری می‌نماید و خدای تعالی به این وسیله به مردم می‌فرماید که: کسانی که دارای ضعف ایمانند مورد تنفر خدا و مردم‌اند و پروردگار متعال برکت را از اموالش برمی‌دارد و بلکه اموالش را نابود می‌کند، اما در اثر استقامت اگر چه انسان فقیر و تهیدست باشد خدای تعالی به او ثروت و برکت عنایت می‌فرماید.

و نیز در سوره کهف قصه حضرت «موسی» و حضرت «خضر» (علیهما السلام) را می‌خوانیم که حضرت «خضر» حضرت «موسی» را در صورتی به شاگردی و تبعیت از خود می‌پذیرد که حضرت «موسی» دارای صبر و استقامت باشد و هر کجا کم‌صبری می‌کند حضرت «خضر» او را هشدار می‌دهد که: من نگفتم تو نمی‌توانی با من صبر کنی و او را تهدید به طرد شدن و جدائی از محضر خودش می‌کند و در آخر هم وقتی حضرت «موسی» صبرش تمام می‌شود و می‌خواهد از او جدا شود فلسفه آن چه را که او نتوانسته بر آنها صبر کند برای حضرت «موسی» بیان می‌نماید و می‌رود.

و نیز در سوره کهف قصه «ذوالقرنین» را مفصلاً توضیح می‌دهد و به بشریت می‌فهماند که انسان در اثر پشتکار داری و استقامت می‌تواند، تمام کره زمین را تسخیر کند چنانکه «ذوالقرنین» با همت و تمکن و قدرت و استقامت به پیش می‌رود و خود را به منتهی‌الیه غرب یعنی کنار اقیانوسها رسانده و باز لشکرکشی کرده و به سوی بلوک شرق حرکت نموده و قسمتهائی از چین را تسخیر می‌نماید و او آن چنان با توکل و استعانت از ذات اقدس متعال استقامت در راه اهداف عالی خود را تعقیب می‌نماید که خدای تعالی او را به عنوان نمونه بارز کسی که به او تمکن و قدرت و استقامت داده در قرآن کتاب جاودانی جهان بشریت یاد می‌کند و مفصل قصه او را نقل می‌نماید.

استاد فرمود: از این قصه‌ها که در سوره کهف نقل شده انسان باید پند بگیرد زیرا  
خدای تعالی در قرآن فرموده است:

((لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ))<sup>۱</sup>

یعنی: حکایتهای پیامبران و قصه‌هایی که در قرآن آمده  
پند و اندرزی است برای صاحبان عقل.

پس همه روزه سوره «کهف» را بخوان و از این سوره مبارکه مدد بگیر و بدان که  
اگر انسان بخواهد به اهدافش برسد باید استقامت داشته باشد آن چنان که «اصحاب  
کهف» به وسیله استقامت به خدای تعالی و کمال معنوی رسیدند و آن چنان که  
«ذوالقرنین» به تسخیر دنیا و کشورگشائیهای فوق‌العاده رسید.  
و اگر انسان در دنیا ضعف داشته باشد به نتیجه نمی‌رسد و برکت از جان و مال و  
وقتش برداشته می‌شود.

سپس استاد به من گفت: من هر زمان ضعف و سستی در امر تبلیغ و امر به  
معروف و نهی از منکر و انجام وظایف در خدمت به خلق در خود احساس می‌کنم  
سوره «نوح» را می‌خوانم و به تو هم توصیه می‌کنم که همه روزه این سوره مبارکه را  
بخوانی و از آن برای استقامت کمک بگیری و توجه داشته باش چگونه حضرت  
«نوح» نهصد و پنجاه سال شب و روز مردم را تبلیغ کرد و با وعده و وعید آنها را به  
سوی خدا دعوت نمود ولی کسی به او توجه نمود بلکه آنها انگشتها را در میان گوش  
می‌گذاشتند که سخن او را نشنوند و لباسشان را بر سرشان می‌کشیدند تا او را نبینند  
ولی در عین حال او همچنان استقامت کرد تا بالأخره توانست چند نفری را به سوی  
خدا دعوت کند و سوار کشتی کند و آنها را از میان کسانی که حتی نسلشان فاسد شده  
بود بیرون بیاورد.

من مدت یک سال این دو سوره را می‌خواندم و مقید بودم که گناه نکنم و واجباتم  
را صحیح و در اوّل وقت انجام دهم پس از یک سال دیدم مثل کوه استوار شده‌ام همه

۱- سوره یوسف آیه ۱۱۱.



امراض روحی‌ام از بین رفته و دیگر اثری از ترس و تنبلی و کم‌صبری در وجودم یافت نمی‌شود و آماده برای طی مراحل کمالیه شده‌ام.

## «مرا ترسو بار آوردند»

در اثر بدآموزیهای پدر و مادرم و یا بهتر بگوییم در اثر محبت زیادی که پدر و مادرم نسبت به من داشتند، مرا ترسو بار آوردند.

فراموش نمی‌کنم، در کودکی هر وقت در شب می‌خواستم، از خانه بیرون بروم مادرم می‌گفت: بچه می‌ترسد، باید همراه او کسی باشد و نباید تنها بیرون برود یا آنکه از تاریکی مرا می‌ترساندند و می‌گفتند: بدون چراغ نباید در تاریکی وارد شود، از «گربه» مرا می‌ترساندند، از «لولو» مرا می‌ترساندند، از تنهایی مرا می‌ترساندند، از دیوانه مرا می‌ترساندند، از رفتن کنار حوض مرا می‌ترساندند، از اجنه و اشباح مرا می‌ترساندند، از مرده هم که خودم می‌ترسیدم، ولی آنها با قصه‌های دورغین که گاهی اجنه یا شیطان در بدن مرده وارد می‌شوند و با آن قیافه وحشتناک از میان تابوت حرکت می‌کند و به انسان حمله می‌کند، مرا بیشتر می‌ترساندند و بالأخره از همه چیز و همه صداها در من ایجاد رعب و ترس می‌نمودند و آن قدر این اعمال و تلقینات در من اثر سوء گذاشته بود که اگر پدر و مادر چشم مرا کور می‌کردند و یا دستهای مرا در کودکی قطع می‌نمودند بهتر از این بود که مرا آن همه ترسو بار آوردند!

لذا وقتی می‌خواستم مراحل سیر و سلوک را بیمایم و شنیده بودم که انسان وقتی پاک شود و روحش جلائی پیدا کند؛

انوار ملائکه را می‌بیند، ارواح اولیاء خدا را مشاهده می‌کند، مرده‌ها با او حرف می‌زنند، باید در خلوت با خدا مناجات کند، تاریکی و تنهایی بهترین وسیله دوری از ریا و سُمعه و ارتباط با خداست، اولیاء خدا در بیابانها تنها حرکت می‌کنند، باید در هفته یک روز به قبرستان برای زیارت اهل



قبور رفت و از مرگ دیگران عبرت گرفت و از مرگ متنبه شد.

من می‌ترسیدم که وارد مراحل سیر و سلوک شوم. زیرا با خود می‌گفتم، وقتی من از اولیاء خدا شدم و چشم دلم باز شد و این چیزهای وحشتناک را دیدم چه خواهم کرد!

حالا شما ببینید چقدر آنها به من صدمه زده بودند،

ولی در عین حال، شوق وصول به حقایق و تزکیه نفس مرا آنی راحت نمی‌گذاشت، در کشمکش روحی عجیبی واقع شده بودم. از طرفی می‌ترسیدم که اگر من تزکیه نفس کنم، ممکن است از آن چه می‌ترسم به سراغم بیاید و از طرف دیگر می‌دانستم که اگر ناپاک بمانم و به کمال روحی نرسم، حیوانی متولد شده و مثل حیوانات زندگی کرده و مثل حیوانی مرده‌ام.

لذا به محضر استاد بزرگواری که جانم به قربانش باد، مشرف شدم و شرح حالم را به او گفتم، او به من گفت: من نمی‌گذارم تا زمانی که مرض ترست را معالجه نکرده‌ام، تو چیزی از انوار ملائکه و یا مسائل غیرعادی را ببینی، من بدون آن که متوجه باشم او چه خواهد کرد، تسلیم دستورات او شدم، او ابتدا دستور توبه را به من داد و مدت‌ها در مرحله توبه برای پاک شدن از گناهان و عقب افتادگی‌هایم ریاضت می‌کشیدم. سپس به من دستور استقامت را داد و بیشتر روی مبارزه با ترس با من کار می‌کرد و چون من مقید بودم، هر چه او می‌گوید، مو به مو عمل کنم و این تعهد را به او داده بودم، او مرا با دستورات زیر، هم دارای استقامت و پایداری نمود، و هم به کلی ترس را از وجود من بیرون کرد.

اوّل به من گفت: ترس به خاطر نداشتن استقامت و پایداری است، بنابراین باید تا مدت ده شب هر شب هزار قدم در بیابان تاریک اطراف شهر راه بروی! شب اوّل و دوّم می‌توانی، با یک نفر از دوستان و رفقای خودت این کار را بکنی و از شب سوّم حتماً باید تنها این کار را انجام دهی و بدانی و بلکه به خود تلقین کنی، محلی که تاریک است نسبت به محلی که روشن است چیزی (که همان روشنائی باشد) کم دارد



و انسان نباید از عدم و نیستی بترسد، و بعد متوجه باشی که وقتی با شخص دیگری به تاریکی می‌روی و نمی‌ترسی، علتی جز انس با آن شخص و عدم تمرکز فکر به مسائل وحشتناک ندارد. زیرا اگر همیّات شخصی کنار گذاشته شود پنجاه درصد ترس در تاریکی از بین می‌رود و اگر متوجه باشی که در تاریکی جز همان چیزهایی که در روشنائی هست چیز دیگری وجود ندارد و بلکه تاریکی، روشنائی را هم کم دارد. پنجاه درصد ترس باقی مانده هم از بین می‌رود، لذا من این دستور را ده شب عملی کردم، ولی شبهای اول به قدری می‌ترسیدم که حتی نمی‌خواستم صدای نفس کشیدنم هم بلند شود و رفته رفته به کلی ترس از تاریکی و تنهایی در شبهای اواخر از دلم بیرون رفته بود و دیگر از تاریکی و تنهایی نمی‌ترسیدم.

دوم به من گفت: پس از این ده شب و پس از آن که از تاریکی و تنهایی نترسیدی باید ده شب هر شب یک ساعت در اتاق خلوت و تاریک بنشینی و با خود فکر کنی که الآن اجنه وارد اتاق می‌شوند و این تخیل را هر چه می‌توانی بیشتر در خود تقویت کن، تا آن که مسأله جنّ در نظر تو کاملاً عادی گردد و احتمالاً تخیلاتت در اوائل چیزهایی را در نظر تو مجسم می‌کند ولی نباید به آنها اهمیّت بدهی و بلکه خود را خوشحال بگیری که می‌خواهی با موجوداتی که دیگران با آنها در ارتباط نیستند، ارتباط برقرار کنی.

من آن چه استاد فرموده بود انجام دادم، شبهای اوائل خیلی می‌ترسیدم و احیاناً چشمهایم سیاه تاریکی می‌کرد و اشباحی به نظرم می‌رسید، ولی همان طوری که استاد گفته بود، خود را خوشحال می‌گرفتم و با خود می‌گفتم که چه خوب شد، می‌خواهم با موجوداتی که دیگران با آنها در ارتباط نیستند، من در ارتباط باشم و در شبهای آخر نه چیزی می‌دیدم و نه ترسی داشتم و بحمدالله به کلی ترسم از جنّ و ملائکه و ارواح ریخته بود و حتی آرزو می‌کشیدم که آنها را ببینم، اما هنوز از مرده می‌ترسیدم و در نتیجه از مرگ زیاد وحشت داشتم و استاد هم در این خصوص چیزی به من نمی‌گفت، ولی در هفته یک روز به من اصرار می‌کرد که با او به قبرستان بروم و برای اهل قبور فاتحه‌ای بخوانم.



در یکی از این هفته‌ها، از استاد سؤال کردم که شما چرا مرا در موضوع مرگ و ترس از آن وادار به استقامت و نترسیدن از مرده نمی‌کنید؟ استاد به من گفت: به دو جهت هنوز وقت معالجه این مرض روحی از تو نشده، اول به خاطر آن که تو هنوز حقیقت مرگ و مردن را نمی‌دانی و دوم آن که نمی‌توانی فکر کنی انسانی که مرده است، چیزی از او کم شده یعنی قدرت از او کم شده، تفکرات موزیانه که باید انسان از آن بترسد از او کم شده، و بالأخره روح او که همه فعالیت او بستگی به آن دارد، از او کم شده است، پس چرا باید انسان از او بترسد و من چون مقید بودم که بالای حرف استاد حرفی نزنم صبر کردم، تا آن که وقتش رسید و من به کلی از ترس مرگ و مردن و مرده نجات پیدا کردم، یعنی در مرحله اول مقداری استاد برای من حقیقت مرگ و مردن را توضیح داد و بعد هم چون من دانشجوی دانشکده پزشکی بودم و لازم بود به اطاق تشریح بروم و با چاقو جنازه‌ای را تشریح کنم. اگر چه روزهای اول خیلی ترسیدم ولی کم‌کم به حقیقت گفتار استاد متوجه شدم که گفته بود مرده نمی‌تواند علیه من کاری که من باید از آن بترسم انجام دهد و من رفته رفته مانند غسالها که دائما مرده‌ها را می‌شویند و به هیچ وجه نمی‌ترسند، شده بودم و من در این جا پی بردم که انسان از هر چیزی که می‌ترسد، باید با کمال شجاعت از راه صحیحی به طرف آن حرکت و با زحمت مختصری یک عمر خود را از ناراحتی نجات بدهد.

و من با این ریاضت مختصر که توانسته بودم، ترس را از وجود خود برطرف کنم، احساس کردم آن چنان استقامتی در من پیدا شده که حتی همه کارهای مشکل را می‌توانم به آسانی انجام دهم.



## «تحمل مصائب»

یکی از شاگردان مکتب «اهل بیت»

می‌گفت:

من طفل خردسالی بودم که مادرم از دنیا رفت، مصیبت او آن چنان در روحیه من اثر نامطلوبی گذاشت که هر وقت کسی از نزدیکانم دچار کسالت مختصری می‌شد، نمی‌توانستم خود را کنترل کنم و اگر یک فرد از آنهایی که من او را می‌شناختم، از دنیا می‌رفت بیشتر از صاحبان مصیبت جزع و فزع می‌کردم و برای احتمال خبرهای ناگوار فوق‌العاده متأثر می‌شدم، این حالت مرا از پا درآورده بود، لذا نزد عالم بزرگواری که به گمان خودم می‌تواند مرض روحی مرا معالجه کند رفتم، او به من گفت: این حالت در اثر این است که تو پرعاطفه‌ای و لذا دلت برای دیگران بیش از معمول می‌سوزد و این یکی از صفات حمیده انسانی است و تو نباید ناراحت باشی ولی من متوجه شدم که او از کسالت روحی من اطلاعی ندارد. زیرا این مرض روحی نزدیک بود مرا به هلاکت بکشاند، من فوق‌العاده کم تحمل و کم صبر شده بودم، من دیگر حاضر نبودم کوچک‌ترین مصیبتی را تحمل کنم، لذا به خدمت استادی که هم اکنون هم استاد من است و از او بهره‌های فراوانی برده‌ام رفتم او به من گفت: این حالت که به تو عارض شده، در اثر همان ضربه مصیبت مادرت که در طفولیت متوجه تو شده، بوده است و انشاءالله با دستوراتی که من به تو می‌دهم و تو گوش به حرف خواهی داد، این حالت در تو تعادل پیدا می‌کند، من از او تشکر کردم و تعهد نمودم که هر چه می‌گوید عمل کنم و تحت فرمانش باشم، استاد به من گفت:

اول آنکه باید در شبانه روز بسیار بگوئی «یا صابر» (لااقل هزار مرتبه) که از اسماء‌الهیة است و این اسم مقدس تو را مدد می‌کند که در مصائب دنیا صبور و با استقامت باشی.

دوم: این آیه مبارکه را بسیار بخوان، که خدای تعالی در قرآن فرموده:



وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ  
 الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَكَشِرَ الصَّيْرِبِ الَّذِينَ  
 إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
 أُوتِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ  
 الْمُهْتَدُونَ

و توجه کاملی به معنی آن آیات داشته باش، زیرا توجه به این آیات صبر و تحملت را در مصائب زیاد می کند و سپس باید همه روزه بلکه باید در تمام اوقات به خود القاء کنی که من باید در مقابل تمام مصائب مثل کوه استوار باشم و هیچ مصیبتی نمی تواند، مرا از پا درآورد، باید به خود بگوئی من قویم، من از مردان بزرگ تاریخ که در مقابل مصائب بزرگ تحمل می کردند و به کمال انسانیت و بزرگی رسیدند، چه کم دارم! حضرت «مریم» (علیها السلام) اگر به بزرگ ترین مصیبت که حامله شدن بدون شوهر و تهمت زنا آن هم از طرف نزدیکانش مبتلا نمی شد، استقامت نمی کرد، بلکه مثل افراد ترسو و زیون خودکشی می نمود و به این همه عظمت که چند میلیارد مسیحی و مسلمان همه در مقابلش احترام کنند موفق نمی گردید، حضرت «عیسی» (علیه السلام) اگر در مقابل مصائبی که حواریین و دشمنان یهودیش متوجه او کردند، استقامت و صبر و تحمل نمی داشت و صحنه را خالی می گذاشت، موفق به عظمتی که امروز میلیاردها مسلمان و مسیحی او را به عنوان فرد بارز عالم خلقت بشناسند، نمی شد.

«رسول گرامی اسلام» (صلی الله علیه و آله) اگر تحمل مشقات و مصائبی که در مدت بیست و سه سال متوجه او شد نمی کرد، یقیناً امروز دین مقدس اسلام به این عظمت باقی نمی ماند. و بالأخره اگر به حالات انبیاء و اولیاء و بلکه دانشمندان و



بزرگان دقیقاً توجّه کنی! شاید کسی را که بدون تحمّل مصائب و استقامت در مقابل ناملايمات به جایی رسیده باشند، نمی‌یابی و اساساً بدان که دنیا مملوّ از مصائب و ناملايمات است، دنیا خانه‌ای است که به بلا پیچیده شده و بالأخره همه کس به نحوی مبتلای به آن بلیات و مصائب می‌گردند و تنها کسی که در مقابل این ناملايمات صبور و دارای استقامت و ایمان است، می‌تواند زندگی راحتی داشته باشد.

یکی از بزرگان علم و دانش می‌گفت: من روستازاده بودم، پدرم مرد بسیار فقیر و بی‌بضاعتی بود، مصائب و گرفتاریهای زیادی متوجّه‌اش می‌شد، مثلاً فراموش نمی‌کنم که در زمستانی به خاطر مرضی که همه اهل خانه به آن مبتلا شدیم، تنها از پنج پسری که او داشت من جان سالم بدر بردم و چهار برادر و مادرم در ظرف یک هفته در مقابل چشم من و پدرم از دنیا رفتند، ما حتّی به خاطر برف سنگینی که راه ما را با شهر بسته بود، نتوانستیم پزشکی به بالین آنها بیاوریم، این مصیبتها به قدری پدرم را ناراحت کرده بود که من یک روز متوجّه شدم او می‌خواهد خود را در اصطبل با طناب حلق آویز کند، من او را دلداری دادم و دائماً به خود می‌گفتم که اگر من هم در مقابل این مصیبتها کم صبری کنم کاری جز صدمه به خودم، جز نشان دادن ضعف، جز اظهار عجز و ناتوانی، نکرده‌ام، پس چرا خود را در مقابل این حوادث بشکنم و استقامتم را از دست بدهم و در تاریخ نامم را به عنوان یک فرد شکست خورده و ناتوان بگذارم ولی اگر محکم بایستم و مشغول کارهای علمی و معنوی و خود سازی بشوم و به این مصائب و بلاها اعتنائی نکنم. قطعاً موفق می‌شوم و به کمالات علمی و معنوی می‌رسم، لذا سینه را سپر بلاها کردم و مثل کوه استوار ایستادم و به قدر پیشیزی به مصائب بزرگ و بلاهای به ظاهر خانمان سوز اعتنائی نکردم، رفته رفته بلاها کوچک شدند، مصائب حقیر گردیدند، فشارهای روزگار قابل تحمّل شدند و من موفق به آنچه حالا دارم گردیدم.

طبق آماري که در یکی از روزنامه‌ها خواندم و در کتاب اتحاد و دوستی نوشته است «در هر ۳۵ دقیقه یک نفر در آمریکا خودکشی می‌کند و در هر دو دقیقه یک نفر دیوانه می‌شود» اگر این مردم صبر و بردباری در مقابل مصائب روزگار می‌داشتند و با

قوه ایمان و نیروی اراده به پیش می‌رفتند، قطعا این آمار وحشتناک، بسیار کاهش پیدا می‌کرد و این همه جنایت در عالم به وجود نمی‌آمد.

سپس استاد به من گفت: اگر می‌خواهی در مقابل مصائب دنیا صبور و با استقامت باشی، کوشش کن که اعتقادات را به خدای تعالی تقویت کنی، زیرا وقتی خدا را شناختی و به او تکیه کردی و از این راه آرامش قلب و دلت را به دست آوردی می‌توانی، به آسانی مصائب را تحمل کنی و دیگر خوف و حزنی نداری، خدای تعالی در این خصوص در قرآن کریم فرموده:

((إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))<sup>۱</sup>

یعنی: کسانی که می‌گویند، پروردگار ما خدای تعالی است و سپس پا برجا ایستاده‌اند، نه خوفی برای آنها خواهد بود و نه حزنی آنها را می‌گیرد.

استاد به من گفت: همه روزه لحظاتی که می‌خواهد خوابت ببرد و لحظات اولی که از خواب بیدار می‌شوی به خودت تلقین قوت و قدرت کن با خود بگو من قوی هستم من توانایم من در مقابل تمام مشکلات استقامت می‌کنم و مثل کوهی استوارم و امثال این کلمات را مدت چند دقیقه به خود تلقین نما.<sup>۲</sup>

من به مواعظ و دستورات استاد عمل کردم اگر چه چند، ماه معطل شدم و تمام افکارم متمرکز در به دست آوردن صبر و استقامت در مقابل مصائب روزگار بود ولی به حمدالله موفق به استقامت و صبر کاملی گردیدم و آن ضعف و ناراحتی روحیم بکلی از بین رفت و خدای تعالی مرا در این جهت مدد فرمود.

۱- سوره احقاف آیه ۱۳.

۲- مفصل این مطلب در بخش تمرکز فکر خواهد آمد.



## «صبر در مقابل مشقات عبادی»

من در عبادت خیلی کم صبر و کم حوصله بودم و فکر می‌کردم که اگر یک شب تا صبح مثلاً در حرم بیتوته کنم و یا یک عبادت پر زحمت را یک مرتبه انجام دهم و بقیه اوقات به طرف عبادت نروم، باید به تمام کمالات روحی برسم. لذا همه روزه کتب ادعیه را باز می‌کردم و مقداری از دعاها را می‌خواندم و خیال می‌کردم که دعاها و اعمال مستحبه مانند باغ گلی است که وقتی انسان در آن وارد می‌شود، باید هر روز گلی غیر از گل روز قبل بچیند و برگردد.

روزی استادی، مرشدی، حکیمی و بهتر بگویم طیب روحی، که جانم به قربانش باد، مرا در این خصوص کاملاً راهنمایی کرد و از سرگردانی و حیرت نجاتم داد، زیرا سالها که من مشغول دعا و اعمال مستحبه بودم و به نتیجه‌ای نرسیده بودم و خسته هم شده بودم، به نزد آن استاد بزرگوار رفتم و جریان خودم را برای او شرح دادم، او به من گفت: اعمال مستحبه‌ای که در کتابها نوشته‌اند و از پیشوایان دین رسیده است در حقیقت مثل داروهائی است که در داروخانه‌ای گذاشته باشند، اگر شما هر روز وارد داروخانه‌ای بشوید و مقداری از آن داروها را بردارید و بخورید کار درستی نکرده‌اید بلکه باید اولاً اگر شما مریض هستید، مرضتان را یا خودتان و یا طیب معالجتان تشخیص دهد و بعد داروی مورد نیازتان نیز تشخیص داده شود و سپس از آن دارو آن قدر استفاده کنید، تا اثرش را در وجودتان احساس نمائید، حتی در بعضی از روایات آمده که یک عمل لااقل یک سال باید مداومت شود.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «من عمل عملاً من

اعمال الخیر فلیدم علیه سنه و لایقطعه دونها»<sup>۱</sup>.

یعنی: کسی که عملی از اعمال مستحبه و خیر را انجام

می‌دهد باید لااقل یک سال مداومت کند و در وسط قطعش

ننماید.

۱- مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۵.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «اذا كان الرجل علی عمل فليدم علیه سنةً ثم يتحول عنه ان شاء الی غیره».<sup>۱</sup>  
 یعنی: وقتی انسان یک عمل مستحب عبادی را می‌خواهد انجام دهد، لااقل یک سال بر آن مداومت کند پس از آن اگر خواست می‌تواند به عمل عبادی دیگری بپردازد.

و نیز «امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «ایاک ان تفرض علی نفسک فريضةً فتفارقها اثني عشر هلالاً».<sup>۲</sup>  
 یعنی: مبدا عملی را تصمیم بگیری که انجام دهی و کمتر از دوازده ماه بشود.

و از طرف دیگر انسان نباید در خواندن دعا و یا عبادت افراط و زیاده‌روی کند، زیرا انسان از عبادت زده و خسته می‌شود.

«امیرالمؤمنین» (علیه السلام) در وصیائی که به فرزندش فرموده می‌گوید: «واقصد یا بنی فی معیشتک، و اقتصد فی عبادتک و علیک فیها بالامر الدائم الذی تطیقه».<sup>۳</sup>  
 یعنی: ای پسر من در معیشت و عبادتت میانه رو باش و عبادت دائمی را که طاقتش را داشته باشی انتخاب کن و همیشه با همان کمیت و کیفیت عبادت نما.

۱- اصول کافی ج ۲، ص ۸۵.

۲- اصول کافی ج ۲، ص ۸۳.

۳- بحار الانوار ج ۷۱، ص ۲۱۴.



و باز فرمود: «قلیل تدوم علیه ارجی من کثیر مملول

فیه»<sup>۱</sup>.

یعنی: عبادتی که کم باشد ولی ادامه داشته باشد امیدوار کننده‌تر است برای موفقیت و رسیدن به کمالات، تا عبادت و اعمال مستحبّه‌ای که زیاد باشد ولی خسته کننده و ملال‌آور باشد.

«امام سجّاد» (علیه السّلام) فرمود: «انی لاحب ان اداوم

علی العمل و ان قل»<sup>۲</sup>.

یعنی: من دوست دارم که به یک عبادت مداومت کنم اگر چه کم باشد.

«امام باقر» (علیه السّلام) فرمود: «ما من شی احب الی

اللّه عزوجل من عمل یداوم علیه و ان قل»<sup>۳</sup>.

یعنی: چیزی محبوب‌تر از عملی که انسان بر آن مداومت داشته باشد نزد خدای عزوجل وجود ندارد، اگر چه آن عمل کم باشد.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «ان خیر العبادات ...

ادومها و ان قل»<sup>۴</sup>.

یعنی: بهترین عبادات آن عبادتی است که مداوم باشد

اگر چه کم باشد.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲- اصول کافی ج ۲، ص ۸۲.

۳- اصول کافی ج ۲، ص ۸۳.

۴- بحار الانوار ج ۷۱، ص ۲۱۵.





بنابراین باید اذکار و عبادات مستحبّه را به قدر طاقت و به قدر نیاز روح که انسان را خسته نکند و روح را کسل ننماید انجام داد و بعلاوه باید به یک ذکر و یک دعا و عبادتی که انتخاب می‌شود، مدّتی با تشخیص استاد مداومت نمود.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: من در جوانی در حال طواف بودم و بسیار کوشش در عبادت می‌کردم و در آن حال بسیار عرق کرده بودم، که پدرم بر من عبور کرد و فرمود: ای پسر، ای «جعفر» خدای تعالی وقتی که بنده‌ای را دوست داشته باشد او را وارد بهشت می‌کند و از او راضی می‌شود به عمل کم و آسانی که او انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

سپس استاد گفت: انسانی که دارای استقامت است، همیشه به هر کاری که وارد می‌شود، باید آن را مدّتها ادامه دهد، تا به نتیجه برسد، اگر شما بخواهید میخی را به دیوار بکوبید باید چکش را بر میخ مکرر بکوبید و به خصوص اگر دیوار محکم باشد و تا مداومت بر کوبیدن چکش به روی میخ نداشته باشید موفّق نخواهید شد.

دعاها هم همین طورند، اگر کسی بخواهد صد در صد به مسأله‌ای از مسائل و به مرحله‌ای از مراحل روحی موفّق شود، باید به وسیله یکی از عبادتها که متناسب آن مرحله هست مدّتی مداومت نماید و حتّی یک روز و یا یک نوبت هم آن را ترک ننماید، افرادی که هر روز به کاری مشغول‌اند و هنوز یک کار را به پایان نرسانده مشغول کار دیگر می‌شوند، هیچ زمان کار صحیحی انجام نمی‌دهند و توفیقی به دست نمی‌آورند.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «عدو العمل،

الکسل».<sup>۲</sup>

۱- بحارالانوار ج ۶۸، ص ۲۱۳.

۲- اصول کافی ج ۵، ص ۸۵.



یعنی: دشمن اعمال صالحه و خوب کسالت و خستگی  
و بی حالی است.

و نیز فرمود: «الکسل یضر بالدين و الدنيا»<sup>۱</sup>.

یعنی: بی حالی و عدم استقامت، به دین و دنیای انسان  
ضرر می زند.

سپس استاد به من گفت: فرزندم، این که در احادیث وارد شده که باید انسان دارای  
صبر در عبادت باشد، منظور همین مداومت در عبادت و تحمّل مشقّاتی است که  
نصیب انسان در راه عبادت و بندگی خدا می گردد، می باشد.

«امیرالمؤمنین» (علیه السلام) فرمود: «المداومة، المداومة،

فانّ الله لم يجعل لعمَل المؤمن غاية الا الموت»<sup>۲</sup>.

یعنی: به عبادت و اعمال خیر مداومت کنید، مداومت  
کنید، زیرا خدای تعالی قرار نداده برای اعمال خیر و عبادت  
پایانی مگر مرگ.

و من به تو، توصیه می کنم که اگر می خواهی از این کم حوصلگی و کم صببری  
نجات پیدا کنی، یک عبادت سبک که مناسب حال و روحیهات باشد را انتخاب کن و  
سپس مقید باش که حتّی یک روز هم آن را ترک نکنی و لا اقل یک سال به آن  
مداومت نمائی (البته بعدها آن عبادت را استاد مطابق حال من به من دستور می داد) و  
بکوش که ارادهات را تقویت کنی و حتّی به فکر ترک عبادت هم نیفتی.

۱- تحفه العقول ص ۲۱۹.

۲- مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۵.

## «استقامت و صبر در مقابل گناه»

در وقتی که من جوان بودم شیطان و نفس اماره مرا به زانو درآورده بودند، در آن وقت هر چه می‌کردم که به گرد گناه نگردم، باز مرا آنها در وسط گناه می‌انداختند، به قدری خود را در مقابل شیطان و نفس، ضعیف می‌دیدم که کم‌کم می‌خواستم به کلی از بندگی خدای تعالی و ترک گناه مأیوس شوم، به نزد استاد بزرگواری بار یافتم، او به من فرمود: اگر تو، به دو چیز متوجه باشی در ترک گناه استقامت پیدا می‌کنی.

اول: آنکه بدانی گناه یعنی چه؟

دوم: آنکه عظمت ذات اقدس پروردگار را متوجه باشی!

توضیح آنکه: انسان اگر لاقل روحش را به قدر بدنش اهمیت بدهد و بداند که گناه مانند زهر است که اگر انسان کوچک‌ترین گناه را مرتکب شود، لاقل مثل این است که یک قطره زهر خورده و قطعاً روح را مسموم می‌کند و سلامت روحی خود را از دست می‌دهد و اگر ادامه پیدا کند ممکن است، به کلی روحش بمیرد، قطعاً به هیچ وجه گناه نمی‌کند.

و یا اگر انسان خدای تعالی را لاقل به قدر یک میزبان پرمحبتی که او را دعوت کرده و تمام نعمتها را برای او فراهم ساخته و در مقابل او احترامات لازمه را انجام داده، بداند. همان گونه که حاضر نیست در حضور آن میزبان مهربان کاری بکند که او را به غضب درآورد، همچنین اگر کسی لاقل به محبتهای خدای تعالی و نعمتهای او متوجه باشد، کوچک‌ترین گناهی که خدای تعالی را به غضب در بیاورد، انجام نخواهد داد.

«امیرالمومنین» (علیه السلام) فرمود: «من استقام فالی

الجنة و من ذل فالی النار»<sup>۱</sup>.

یعنی: کسی که در راه ترک گناه زحمت می‌کشد و

استقامت در مقابل نفس و شیطان می‌نماید، به سوی بهشت

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۱۹.



روانه است و کسی که ذلت گناهکاری را به دوش می‌کشد،  
به سوی جهنم روانه خواهد بود.

و بدان که هر کسی در گرو اعمال خود است، خدای تعالی فرموده: **((كُلْ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً))**<sup>۱</sup> و چون این چنین است، باید انسان برای آخرتش، برای استراحت در زندگی ابدیش، برای نجات از عذاب الهی، برای آنکه مبادا قلبش بمیرد، گناهان را ترک بنماید و حتی کوچک‌ترین گناه در نظرش بزرگ و با عظمت باشد «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لا تحقروا شیئاً من الشر و ان صغر فی اعینکم»<sup>۲</sup>.

یعنی: بدیها و گناهان را حقیر نشمارید، اگر چه در نظر شما کوچک باشند.

بنابراین انسان به خاطر ضررهائی که از گناه متوجهش می‌شود، به خاطر درهم نشکستن عظمت اوامر پروردگار، به خاطر وفاداری و شکر نعمتهای الهی، به خاطر نجات از آتش جهنم، باید خود را از گناه حفظ کند و در همه حال تقوی و پرهیزگاری را کاملاً رعایت نماید.

«امیرالمؤمنین» (علیه السلام) به فرزندش حضرت  
«سیدالشهداء» (علیه السلام) فرمود: «یا بنی اوصیک بتقوی  
الله فی الغنی و الفقر»<sup>۳</sup>.

یعنی: ای پسر من تو را به تقوی و دوری از گناه توصیه  
می‌کنم چه در حال ثروت و غنی و چه در حال فقر و  
نیازمندی باشی.

۱- سوره مدثر آیه ۳۸.

۲- بحارالانوار ج ۷۳، ص ۳۵۵.

۳- بحارالانوار ج ۷۷، ص ۲۳.

سپس استاد به من گفت: اگر بدانی که خدای تعالی تا چه حد در مقابل گناه به غضب درمی آید هیچگاه گناه نمی کنی، گناه در حقیقت مبادرت به ایجاد غضب و سخط خدای تعالی است و آن چنان گناه پروردگار را به غضب درمی آورد که می فرماید:

((وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ

يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ))<sup>۱</sup>

یعنی: کسی که خدا و رسولش را عصیان کند و حدود الهی را درهم بشکند، خدای تعالی او را وارد آتش می کند که در آن مخلد خواهد بود و برای او عذاب سختی در نظر گرفته شده است.

و من برای تو برنامه ای تنظیم می کنم که انشاءالله به هیچ وجه گناه نکنی و همیشه خدای تعالی را از خود راضی نگهداری.

اول: با ذکر «یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ» که لااقل پانزده دقیقه باید طول بکشد متوجه مهربانیهای خدای تعالی باش و نعمتهای او را به یاد بیاور.

دوم: با ذکر «یا دِيَّانُ» که لااقل ده دقیقه باید طول بکشد و به معنی «جزا دهنده» است به یاد عذابهای الهی برای معصیت کاران و این که کوچک ترین گناه از نظر پروردگار محو نمی شود، باش و وقتی حالت خوف و خشیت در تو پیدا شد و اشکی از دیدگانت جاری گردید، با خواندن صیغه استغفار (لااقل صد مرتبه) تصمیم بگیر و با خود بگو که اگر قطعه قطعه ام کنند به سوی گناه نمی روم. و باید این عمل را لااقل تا چهل روز عمل کنی که انشاءالله ترک گناه برای تو آسان می گردد و موفق خواهی شد.

۱- سوره نساء آیه ۱۴.

۲- اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ.



و ضمناً این را بدان که ارزش انسان بستگی به اراده او دارد هر چه اراده‌اش قوی‌تر باشد ارزشش، انسانیتش، بیشتر است، پس در آخر با یک اراده قوی خود را وادار به ترک گناه بکن و شدیداً پای این اراده بایست و از خدای تعالی درخواست موفقیت خود را بنما.

### «کسل و بی‌حال نباشید»

روزی به دوستی که یکی دوبار در زندگی شکست خورده و به مقصدی که منظورش بود نرسیده و در نتیجه یأس و ناامیدی سر تا پای وجودش را فرا گرفته بود، برخورددم. و وجود او را در دنیا عاطل و باطل دیدم، او به طور کلی در اثر پیشامدهای روزگار کسل و بی‌حال کناری نشسته و خود را تسلیم حوادث و بلاها نموده و به هیچ وجه از خود دفاعی نمی‌نمود، حال عبادت نداشت و به کلی سر تا پای وجودش را بی‌رغبتی به عبادت فرا گرفته بود. و حال آنکه اگر انسان در مقابل هجوم بلاها و حوادث مانند کوه نایستد و به کار خود و عبادتهایش ادامه ندهد، یقیناً از پا در می‌آید و در دنیا و آخرت دچار زیانهای غیر قابل جبران می‌گردد.

من او را به محضر یکی از بزرگان و اساتید علم تزکیه نفس بردم و از او خواستم که شرح حال خود را برای آن استاد بزرگ بیان کند. او خوشبختانه حرف مرا گوش کرد و شرح حالی از خود برای آن عالم بزرگوار بیان نمود.

استاد با مواعظ زیر و دستوراتی که به او داد او را موفق به حیات مجددی گرداند. و بحمدالله تا به حال از بهترین شاگردان برنامه‌های معنوی و روحی بوده است. استاد ابتدا آیاتی از قرآن مجید که مربوط به نشاط و سرعت در خوبیها و استقامت در عبادت بود، برای او تلاوت کرد و معتقد بود که این آیات به تنهایی نورانیت ایجاد

می‌کند. و او را به نشاط در عبادت در می‌آورد. و از این کسالت و بی‌حالی بیرون می‌برد. و آن آیات قرآن اینها بودند:

((وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ))<sup>۱</sup>

یعنی: هر کسی را راهی است به سوی خدای تعالی، پس بر یکدیگر به سوی خوبیها پیشی بگیرید، شما هر کجا باشید خدای تعالی همه‌تان را حاضر می‌کند، خدای عزوجل بر هر چیزی قدرت دارد.

و فرموده: ((وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ))<sup>۲</sup>

یعنی: به سوی مغفرت پروردگارتان شتاب کنید. و بر یکدیگر پیشی بگیرید.

و فرمود: ((فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ))<sup>۳</sup>

یعنی: به سوی خوبیها بر یکدیگر پیشی بگیرید.

و فرمود: ((أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ))<sup>۴</sup>

یعنی: آنان به سوی خوبیها سرعت می‌گیرند.

۱- سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۳۳.

۳- سوره مائده آیه ۴۸.

۴- سوره مومنون آیه ۶۱.



پس بر همه مسلمانان لازم است که به سوی کارهای خوب اعمّ از کارهای خوب دنیائی یا کارهای خوب آخرتی بر یکدیگر سبقت بگیرند و لحظه‌ای از پیشرفت به سوی کمالات مادی و معنوی کوتاهی نکنند.

سپس استاد به او گفت: این حالت روحی تو را در روایات «فترت» گفته‌اند، یعنی سکون و توقّف بعد از مدّتی عبادت‌های بی‌رویه و خسته‌کننده که منتهی به همین حالت طبعاً می‌شود.

«پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرموده: «الا ان لكل

عبادة شرة ثم تصیر الی فتره».<sup>۱</sup>

یعنی: همه بدانید که برای هر عبادتی مدّتی (به خصوص در اوائل) نشاط و رغبت زیادی است و انسان با شوق و شغفی به سوی آن عبادت می‌رود و چون توقّف دارد که زود به نتیجه برسد و طبعاً بدون برنامه‌ریزی و روش صحیحی که باید در عبادت اتخاذ کند بوده لذا به آنچه می‌خواسته نخواهد رسید، خسته می‌شود و بعد متوقّف می‌گردد.

حال اگر این توقّف و ایستگاهش در زمانی باشد که هنوز انحراف پیدا نکرده و در منهج صحیح و صراط مستقیم لنگر انداخته باشد، خدای تعالی دست او را خواهد گرفت و او را هدایت خواهد فرمود، ولی کسی که افراط کرده و از صراط مستقیم خارج شده و به خاطر عشق در عبادت از این و آن دستور گرفته و به مسلک‌های انحرافی کشیده شده و در آن انحراف لنگر انداخته و خسته شده گمراه خواهد بود و عملش بیهوده و خودش به هلاکت می‌رسد.

۱- اصول کافی چهار جلدی با ترجمه، کتاب الایمان و الکفر جلد ۳ صفحه ۱۳۶.



سپس «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود:  
 «اما ائی اصلی و انام و اصوم و افطر و اضحک و ابکی  
 فمن رغب عن منهاجی و سنتی فلیس منی».<sup>۱</sup>

یعنی: آیا نمی بینید که من، هم نماز می خوانم، و هم به  
 موقع خود می خوابم و هم بعضی از روزها روزه می گیرم و  
 هم روزها غذا می خورم و هم خنده می کنم و هم گریه  
 می کنم.

توضیح آنکه من هم مثل شما زندگی عادی دارم و مانند بشری هستم که در تمام  
 کارهای بشری شرکت می کنم، نه به جانب افراط می روم و نه به جانب تفریط، نه  
 آنقدر عبادت می کنم که خسته شوم و خواب را بر خود حرام کنم و نه آن قدر تنبلی  
 می کنم که از دایره بندگان خدا و عبادت کنندگان خارج شوم. شما هم مثل من باشید،  
 کسی که از راه و روش و سنت من سرپیچی کند از من نیست.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «ان لكل احد شرّة و

لكل شرّة فترة، فطوبی لمن كانت فترته الی خیر».<sup>۲</sup>

یعنی: برای هر کسی در هر کاری نشاطی و بی حالی و  
 سکونی هست خوشا به حال آن کسی که نشاطش منتهی به  
 کارهای خوب شود و در کارهای بد متوقف نگردد، زیرا اگر  
 در حال نشاط کارهای بد بکند و بعد در همان حال بماند به  
 بدترین وضع مانده، ولی اگر در حال نشاط مشغول کارهای  
 خوب باشد اگر چه بعداً متوقف شود در جای خوبی متوقف  
 گردیده است.

۱- بحار الانوار ج ۶۸، ص ۲۱۱.

۲- بحار الانوار ج ۶۸، ص ۲۱۱.



و «امام باقر» (علیه السلام) فرمود: «ما من احد الا وله شرّة و فترة، فمن كانت فترته الى سنّة فقد اهتدى و من كان فترته الى بدعة فقد غوی»<sup>۱</sup>.

یعنی: کسی نیست مگر آنکه دارای نشاط و بی حالی در مواقع مختلف زندگی است و اکثراً در اوائل دارای نشاطی هستند، پس کسی که سکونش در عبادت و دستورات الهی قرار بگیرد هدایت می شود ولی کسی که سکونش در بدعتها قرار بگیرد گمراه شده است.

سپس استاد به او گفت: طبق احادیث زیادی که از «معصومین» (علیهم السلام) نقل شده انسان باید در عبادت میانه رو باشد.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «لا تکرهوا الى انفسکم

#### العبادة»<sup>۲</sup>.

یعنی: عبادت و مستحبات را بر خود با اکراه نفس تحمیل نکنید.

پس نباید انسان بیشتر از آنچه که از عبادت لذت می برد و برای آن نشاط دارد عبادات مستحبّه را انجام دهد، تا به این روزی که تو در آن قرار گرفته ای بیفتد که اگر انسان در همین حال فترت و خستگی از عبادت بمیرد، به خصوص اگر در انحراف و بی رغبتی نسبت به خدای تعالی و بی توجه به راه و روش «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) باشد به بدترین وضع مرده است.

«ابن مسعود» را دیدند که در وقت مرض بسیار می گیرد، از او پرسیدند: که ای «ابن مسعود» چرا این قدر گریه می کنی؟ گفت: مرض در وقتی گریبان گیر من شده که

۱- بحارالانوار ج ۶۸، ص ۲۱۲.

۲- بحارالانوار ج ۶۸، ص ۲۱۳.

از عبادت کسل و خسته‌ام و بی‌رغبت نسبت به آن هستم و  
ای کاش این مرض در وقتی که کوشش در عبادت می‌کردم  
و نشاط داشتم متوجّه من می‌شد.<sup>۱</sup>

پس اوّل دستوری که می‌خواست، تو درگذشته رعایت کرده باشی، تا خسته نشده  
باشی این بود که زیاده‌روی در عبادت نمی‌کردی.

در اینجا دوست ما به استاد گفت: آن زمان من به نزد یکی از علماء راه یافتم او به  
من دستور عبادات مستحبّه زیادی را می‌داد و حتّی گاهی شبها تا صبح مرا بیدار نگه  
می‌داشت و من مشغول عبادت می‌شدم و امروز من احتمال می‌دهم که مقداری از  
خستگی و یأس و ناامیدی‌ام مربوط به آن اعمال زیاد آن روزها باشد.

استاد در جواب او گفت: درست است، حقّ با شما است، استاد و مربّی نباید برنامه  
عبادی زیادی که کسل‌کننده باشد به شاگرد دستور دهد زیرا «پیغمبر اکرم»  
(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«انّ هذا الدّین متین فاوغلوا فیه برفق و لاتکرهاوا عبادة

الله الی عباد الله».

یعنی: این دین بسیار محکم و قوی است، پس در آن با  
کنترل کامل و مدارای صحیح وارد شوید و عبادت خدای  
تعالی را بر بندگان خدا به طوری که آنها کراهت داشته  
باشند تحمیل نکنید.

و ضمناً این را بدان از علائم جهل و نادانی این است که انسان جاهل در کارها یا  
زیاده‌روی می‌کند و یا کند روی می‌نماید.

حضرت «علی» (علیه السلام) فرمود: «لایری الجاهل الاّ

مفرطاً او مفرطاً».<sup>۲</sup>

۱- بحارالانوار ج ۶۸، ص ۲۱۰.

۲- بحارالانوار ج ۶۸، ص ۲۱۷.



یعنی: همانگونه که یک انسان بی اطلاع از رانندگی وقتی پشت فرمان ماشین می نشیند، یا به طرف راست منحرف می گردد و یا به طرف چپ منحرف می شود، هم چنین شخص جاهل در هر کاری که راه و روشش را نمی داند اگر خودسرانه و بدون راهنما وارد شود منحرف می گردد، در عبادت و بندگی خدا و رسیدن به کمالات روحی هم همین گونه است البتّه باید راهنمای انسان به تمام دقائق سیر و سلوک و حرکت به سوی کمالات وارد باشد که فرموده اند:

«هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشُدُهُ» یعنی: هلاک است کسی که حکیمی، استادی، مرشدی نداشته باشد که او را راهنمایی کند.

لذا من به تو دستور می دهم که برای رفع ناامیدی و یأس و این سستی که به تو عارض شده، باید با اراده کامل و جدی همه روزه صد مرتبه «لا اله الا الله» و صد مرتبه «صلوات» و صد مرتبه «استغفار» با توجه به معنایش بگوئی و واجبات را صحیح و اول وقت انجام دهی و محرّمات را ترک کنی و این دستور را تا چهل روز لااقل تحمّل کنی، تا بعد ببینیم چه باید کرد.

دوستم می گفت: که من بعد از چهل روز کاملاً احساس می کردم که دوباره به نشاط آمده ام و حال عبادت خوبی مانند قبل پیدا کرده ام.

### «با اراده قوی خوددار باشیم»

یکی از تجار پرکار و محترم که در راه کمالات روحی کوشش زیادی داشت و به خاطر شغلش لازم بود که سالی چند مرتبه به خارج از کشور سفر کند، روزی به من گفت: می خواهم مسافرتی که به اروپا و سایر ممالک غیر اسلامی داشته ام ترک کنم.

زیرا وقتی در میان مردم فاسد و دور از معنویت آن جا قرار می‌گیرم، تغییر حالی پیدا می‌کنم که نمی‌توانم خود را از گناه حفظ نمایم.

من به او گفتم: استادی داشتم که وقتی یک چنین حالتی را از خودم برای او گفتم، به من گفت: این تغییر حال به خاطر این است که تو مرحله «استقامت» را خوب نگذرانده‌ای. زیرا اگر دارای استقامت می‌بودی مثل کوهی می‌شدی که این بادهای تو را تکان نمی‌داد، مثل کسی بودی که لباس ضد حریق پوشیده و میان آتش رفته که اگر این چنین می‌بودی آتش فساد غرب و اروپا تو را نمی‌سوزاند، مثل پیامبران الهی که در میان کفار زندگی می‌کردند بودی. آنها علاوه بر آن که خودشان را حفظ می‌نمودند هادی و راهنمای دیگران هم بودند و ضمناً این را بدانید که انسانها در مقابل محیطی که در آن زندگی می‌کنند سه نوع ممکن است باشند:

اول آن که: کاملاً تحت تأثیر محیط واقع شوند و همچون کف روی آب که هر کجا آب می‌رود آنها را هم می‌برد و یا هم چون پشه‌هایی که در فضا مشغول پروازند و هر کجا باد می‌رود، آنها را هم می‌برد، می‌باشند که پر واضح است این دسته از مردم از نظر کلیه جوامع علمی و دینی و سیاسی بسیار بی‌ارزش و بی‌قدر و قیمت‌اند، اینها به درد هیچ کاری نمی‌خورند و اکثراً بالأخره مورد سوء استفاده و آلت دست خائنین و طاغوتیان و یا مقهور اعتیادها و بی‌بند و باریها می‌شوند.

دوم: جمعی هستند که صاحب اراده و دارای استقامت و در مقابل فساد محکم و به طور ساده تحت تأثیر محیط و یا فرد منحرف واقع نمی‌شوند ولی آن قدر هم قدرت ندارند که محیط را تحت تأثیر خود قرار دهند، از نفوذ کلمه و قدرت روح و روان برخوردار نیستند اینها اگر چه نسبتاً خوب و دارای استقامت‌اند ولی به هر حال باید یک انسان با اراده و سالک الی الله از این قوی‌تر و با قدرت‌تر باشد.

سوم: مردمی هستند که آن چنان پا برجا و قوی و دارای اراده و نفوذ کلمه، بدون خوف و ترس می‌باشند که هر کجا واقع می‌شوند محیط اطرافشان را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند، اینها مثل بنیان مرصوص، مثل کوه، مثل فولاد محکم‌اند و مثل باران،



سرزمین زیر نفوذ و اطراف خود را پر از برکت می‌کنند و مثل طوفان تمام بدیها و زشتیها را از جامعه دور می‌نمایند.

اینها را خدای تعالی به صریح قرآن محبوب خود قرار داده آنجا که می‌فرماید:

((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا

كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرَّضُونَ))<sup>۱</sup>

یعنی: خدای تعالی کسانی را که در راه او با دشمن در

یک صف می‌جنگند و مثل دیوار بتنی محکم‌اند شدیداً

دوست می‌دارد.

اینها از نظر «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) مثل کوهی هستند که بادهای تند

آنها را نمی‌لغزاند، آن‌جا که فرموده:

«المؤمن كالجبل الرأس لا يحرّكه العواصف» یعنی: مؤمن

مانند کوه محکم و پا برجا است که او را عواصف و بادهای

تند تکان نمی‌دهد.

حالا شما اظهار می‌کنید که به میان فساد نخواهید رفت زیرا تحت تأثیر آنها واقع

می‌شوید و حال آن‌که باید بروید و فساد را برطرف کنید، اگر این کار را در توان خود

نمی‌دانید، پس بیائید در مکتب خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السلام) مدتی به

ریاضت نفس و خودسازی مشغول گردید و نفس و روح خود را تقویت کنید و

استقامت که یکی از اصولی‌ترین مسائل اخلاقی اسلامی است، در خود به وجود

بیاورید، آن وقت در میان مسلمانان، در میان اهل گناه و معصیت، در میان کفار و

ستمگران وارد شوید و امر به معروف و نهی از منکر را که دو وظیفه واجب اسلامی

است، با کمال قدرت و استقامت بدون حزن و ترس انجام دهید و مردم را به سوی

خدای تعالی دعوت کنید، تا این آیات درباره شما صدق کند:

۱- سوره صف آیه ۴.

((وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا

وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ))<sup>۱</sup>

چه کسی نیکوتر کلامی از کسی که مردم را به سوی خدا می خواند و عمل صالح می کند، دارد و او می گوید: من از تسلیم شدگانم.  
و می فرماید:

((إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ

عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَتْخَافُ وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ

الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٢٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ))<sup>۲</sup>

یعنی: کسانی که می گویند، پروردگار ما خدا است سپس بر سر این کلمه پا بر جا می ایستند و استقامت می کنند، ملائکه بر آنها نازل می شوند و می گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید.

ما اولیاء شمائیم و کمک‌کنندگان شمائیم در زندگی دنیا و در آخرت و از برای شما است آنچه دلتان بخواهد و هر چه طلب کنید.

۱- سوره فصلت آیه ۳۳.

۲- سوره فصلت آیات ۳۰ و ۳۱.



بعضی گمان کرده‌اند که ملائکه را خدای تعالی تنها پس از مرگ و از دنیا رفتن بر کسانی که دارای استقامت بوده‌اند نازل می‌کند و حال آنکه این چنین نیست، اگر کسی در راه خدا استقامت کند متوجه می‌شود که در همین دنیا هم ملائکه بر او نازل می‌گردند و آنها ملائکه را بوسیله آثارشان می‌بینند و متوجه می‌شود که او را به نحوی یاری می‌کنند که دیگر نه از کسی و نه از پیشامدی می‌ترسد و نه از چیزی محزون می‌گردد و این علامت یعنی نترسیدن و محزون نشدن از چیزی که در این آیه آمده نتیجه نزول ملائکه و یاری آنها است بخصوص که صریحا می‌گویند ما در زندگی دنیا کمک و ولی شمائیم و این حالت برای مؤمن در دنیا مناسب‌تر است که داشته باشد تا در آخرتی که مواجه با خدای مهربان است، و علاوه در سوره احقاف آیه ۱۳ برای کسانی که به قدری از حقایق دورند که دیدن ملائکه را با چشم دل و نزول آنها را در دنیا برای مؤمنین مشکل می‌دانند فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)

بنابراین کسی که دارای مقاومت در مقابل مشکلات «حفظ ایمان و امر به معروف و نهی از منکر» باشد نه خوفی از کسی و یا از چیزی دارد و نه او را موضوعی محزون می‌کند.

حالا اگر می‌خواهی در مقابل فساد قوی و با استقامت باشی اول باید اصول عقائد خود را محکم کنی که این کار نقش فوق‌العاده‌ای در به وجود آمدن استقامت دارد و سپس همه روزه چند دقیقه در جای خلوت بنشین و کمرت را راست نگاه‌دار و با تصمیم و قاطعیت فوق‌العاده‌ای با خود بگو، که:

من به هیچ بادی نمی‌لغزم.

تحت تأثیر هیچ چیز قرار نمی‌گیرم.

من متکی به خدای قادر حکیم و توانا هستم.

او در همه حال پشتیبان من خواهد بود.

من هرگز شکست نخواهم خورد.





از این گونه کلمات و جملاتی شبیه به آنها را لااقل ده دقیقه با خود تکرار کن و نفس عمیقی بکش و صد مرتبه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را بگو و از خدای تعالی طلب قدرت و استقامت و صبر بنما انشاءالله موفق خواهی شد، آن وقت متوجه خواهی شد که ملائکه بر تو نازل می‌شوند و تو را یاری می‌کنند و آن چنان آرامشی به تو می‌دهند که دیگر نه از چیزی بترسی و نه محزون شوی.

دوست تاجر من این برنامه را که استاد فرموده بود عملی کرد، اگر چه متجاوز از سه ماه ریاضتش طول کشید ولی بعد از آن آن چنان قوی و با قدرت شده بود که یقیناً مظهر «بنیان مرصوص» و جبل راسخ و مؤمن واقعی گردیده بود.

### «سوءظن به مردم»

در دوران تحصیل استادی داشتم که به خاطر یک برخورد کوتاه ولی مؤثر با چند نفر اشخاص خائن و مکار و ظالم به قدری نسبت به مردم بدبین شده بود که حاضر نبود با احدی طرح دوستی و رفاقت بریزد و چون خود را تنها می‌دید آن قدر در کارها متزلزل و کم استقامت بود که نمی‌توانست کوچک‌ترین کاری که مقداری زحمت داشت و یا به طول می‌انجامید به پایان برساند.

در نتیجه، تنبلی و انزواطلبی هم گریبان‌گیر او شده و با علم و دانشی که داشت وجودش به یک موجود بی‌ارزش و بی‌خاصیت تبدیل گردیده بود، ولی در عین حال خودش متوجه این نکته بود که سوءظن به مردم کار بسیار بدی است و همین حالت باعث شده بود که او به این بی‌ارزشی در میان جامعه وجود داشته باشد.

من با آنکه از شاگردان او در فقه و اصول بودم ولی مطالب زیر را از باب تذکر به او گفتم و بسیار مؤثر بود. امید است برای شما هم مفید باشد.

اول به استاد گفتم: شما به خاطر سوءظنی که نسبت به مردم دارید خود را تنها می‌بینید و طبعاً ضعف زیادی در خود احساس می‌کنید، این سوءظن و بدگمانی مورد نهی قرآن مجید واقع شده آنجا که می‌فرماید:

((يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ  
بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا))<sup>۱</sup>

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پرهیزید از بیشتر گمانها، زیرا بعضی از گمانها گناه است و در زندگی مردم تجسس هم نکنید.

«امیرالمؤمنین» (علیه السلام) فرمود: «اطرحوا سوءالظن بینکم فان الله عزوجل نهی عن ذلك».<sup>۲</sup>

یعنی: ای مسلمانان سوءظن و بدگمانی را از میان خود بردارید زیرا خدای تعالی شما را از آن نهی فرموده است. از «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) سؤال شد که: «کم بین الحق و الباطل؟ فقال: اربع اصابع و وضع امیرالمؤمنین (علیه السلام) یدہ علی اذنه و عینہ، فقال ما رأَت عیناک فهو الحق و ما سمعته اذناک فاکثره باطل».<sup>۳</sup>

یعنی: چقدر فاصله بین حق و باطل هست؟ فرمود: چهار انگشت و آن حضرت دستش را گذاشت بین گوش و چشمش سپس فرمود: هر چه را دیدی حق است و هر چه را شنیدی بیشترش باطل است.

۱- سوره حجرات آیه ۱۲.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹۴.

۳- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹۶.

«امیرالمؤمنین» (علیه السلام) فرمودند: «ضع امر اخیک  
 علی احسنه حتّی یأتیک منه ما یغلبک و لاتظنن بکلمة خرجت  
 من اخیک سوءا و انت تجد لها فی الخیر محملاً»<sup>۱</sup>.

یعنی: چیزی که مربوط به برادر مسلمانان هست بر  
 آنچه بهتر است حمل کن تا دلیلی بر تو برسد که برای تو  
 حقیقت را روشن کند و هیچگاه کلمه‌ای را که از برادر  
 مسلمانان به تو می‌رسد و تو می‌توانی آن را حمل به خوبی  
 کنی بر بدی حمل مکن.

سپس به استاد گفتم: طبق احادیث متعدّده‌ای<sup>۲</sup> اگر انسان از کسی چیزی که به ظاهر  
 بد است دید باید تا هفتاد محمل و تأویل خوب برای آن درست کند و گمانش را بر  
 آنها یا بر یکی از آنها حمل نماید و حتّی طبق آنچه از «رسول اکرم» (صلی الله علیه و  
 آله) رسیده باید برای برادر مسلمانان عذر بتراشی و نگذاری که او خود را به زحمت  
 عذر آوردن در کار بدی که کرده است بیندازد.<sup>۳</sup>

و باید طبق دستور «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) در کتاب «نهج البلاغه»، به هیچ  
 وجه حرف مردم را علیه برادر مسلمانان نشنوی (سپس فرمود) باطل آن چیزی است  
 که در بدی برادر مسلمانان بگوئی شنیدم و حقّ آن چیزی است که بگوئی دیدم.<sup>۴</sup>  
 سپس به استاد گفتم:

۱- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹۶.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹۶.

۳- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

۴- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.



«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «إذا اتهم المؤمن اخاه

انهات الايمان في قلبه كما ينهات الملح في الماء»<sup>۱</sup>.

یعنی: وقتی مؤمنی برادر مؤمنش را در قلب خود به بدی

نسبت بدهد ایمانش به مثل نمک در آب حل می‌شود و

تحلیل می‌گردد.

استاد به من گفت: خدای تعالی به تو جزای خیر عنایت کند که مرا موعظه کردی.

ولی آیا می‌دانی که اگر در روزگاری فساد غلبه کند، انسان نباید به مردم حسن‌ظن

داشته باشد؟ زیرا حضرت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) در «نهج البلاغه» فرموده:

«إذا استولى الفساد على الزمان و اهله فاحسن رجل الظن

برجل فقد غرر»<sup>۲</sup>.

یعنی: اگر فساد بر زمان و اهله غلبه کرد و کسی به

دیگری حسن‌ظن داشت گول خواهد خورد.

و حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) فرمودند:

«إذا كان زمان العدل فيه اغلب من الجور فحرام ان تظن باحد

سوء حتى يعلم ذلك منه و اذا كان زمان الجور فيه اغلب من

العدل فليس لاحد ان يظن باحد خيرا حتى يبدو ذلك منه»<sup>۳</sup>.

یعنی: زمانی که عدل بر ظلم و جور غلبه داشته باشد بر

تو حرام است که به کسی سوء‌ظن داشته باشی. مگر آنکه از

او بدی را ببینی و بدانی و به عکس اگر زمانی پیش آمد که

ظلم و ستم بر عدل و داد غلبه نمود در اینجا لازم نیست که

۱- بحار الانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

۲- بحار الانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

۳- بحار الانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

حسن ظنّ به دیگران داشته باشی مگر آنکه ظاهر شود که برادر مؤمنت منظور خیری داشته است.

و فراموش نمی‌کنم که وقتی در حوزه علمیه قم درس می‌خواندیم استادمان هر روز جمله‌ای از مرحوم «شهید ثانی» به عنوان درس اخلاق نقل می‌کرد و من می‌نوشتم یک روز در موضوع زشتی سوءظنّ نقل می‌کرد که مرحوم «شهید ثانی» فرموده:

هم چنانکه فحاشی و بدگوئی به شخص مؤمن در ظاهر حرام است، همان طور حرام است اگر در باطنش نسبت به برادر مؤمن خود بدگوئی کند و منظور از سوءظنّ حرام، آن است که انسان در باطن معتقد به بدی برادر مؤمنش باشد، در حالی که یقین به آن بدی نداشته باشد ولی خطور اینکه پیش می‌آید معفو است، خدای تعالی فرموده: به پرهیزید از بیشتر گمانهای بد زیرا بعضی از گمانها گناه است، سپس انسان حق ندارد که نسبت به غیر، بدگمان باشد مگر آنکه به بدی او طوری یقین کند که قابل تأویل و حمل بر صحت نباشد و هر چه انسان نسبت به برادر مؤمنش گمان بد داشته باشد شیطان آن را القاء کرده است، پس باید شیطان را که فاسق‌ترین فاسقها است تکذیب کند زیرا خدای تعالی فرموده: اگر فاسقی خبری به تو داد آن را تحقیق کن و فوراً نپذیر. زیرا ممکن است ندانسته به صدمه بیفتید.<sup>۱</sup>

پس جایز نیست که ابلیس را تصدیق کنی از همین جا است که در دستورات دین مقدّس اسلام آمده که اگر دیدی شخصی، دهانش بوی مشروبات الکلی می‌دهد، نباید بگوئی که او مشروب خورده و نباید بر او حدّ جاری کنی. زیرا ممکن است، او مشروب را مضمضه کرده باشد و یا ظالمی او را مجبور به خوردن خمر نموده باشد. پس به هیچ وجه

جایز نیست که انسان به مسلمانی سوءظنّ پیدا کند «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تعالی ریختن خون مسلمان و از بین بردن مالش را حرام کرده و نیز حرام کرده است که نسبت به او سوءظنّ داشته باشید.

پس لازم است که اگر گمان بدی در دلت نسبت به برادر مسلمانت پیدا شد، فوراً آن را رفع کنی و بر خود مقرر نمائی که حال او بر تو مانند گذشته پنهان است.

گاهی بعضی از مردم به ظاهر پاک و عادل‌اند و می‌آیند نزد تو از دیگران بدگوئی می‌کنند و حسادتی هم در کار نیست ولی عادت کرده‌اند که به دیگران دائماً اعتراض کنند، این شخص را تو گمان کرده‌ای که عادل است زیرا کسی که غیبت می‌کند فاسق است و نمی‌تواند عادل باشد و اگر خدای نکرده عادت به ایراد گرفتن از مردم را دارد نمی‌تواند عادل باشد که به عنوان شهود از او استفاده می‌گردد و متأسفانه مردم در مسئله غیبت مسامحه می‌کنند. زیرا به آن عادت کرده‌اند.

و هر زمان سوءظنّی نسبت به برادر مسلمانت پیدا کردی برای او دعای خیر کن زیرا این عمل شیطان را ناراحت می‌کند و وسوسه او را از تو دفع می‌نماید و اگر از برادر مسلمانت منکری دیدی او را در پنهانی نصیحت کن و نگذار که شیطان تو را بفریبد و وادارت کند که غیبت او را بکنی و وقتی او را موعظه کردی مبادا کاری کنی که او مجبور باشد تو را با عظمت بداند و تو او را کوچک بشماری و این را بدان که یکی از بدیهای سوءظنّ به برادران مؤمن این است که انسان وادار به تجسس در حالات مردم می‌شود، زیرا قلب انسان به ظنّ و گمان تنها قانع نیست،

بلکه می‌خواهد آنچه را که گمان کرده یقین کند لذا به تجسس می‌پردازد و حال آنکه خدای تعالی فرمود:

((وَلَا تَجَسَّسُوا))<sup>۱</sup> تجسس نکنید.

و بدان که غیبت، سوءظن و تجسس در یک آیه واقع شده و در همان آیه نهی شده است و معنی تجسس این است که انسان نگذارد بندگان خدا زیر سایه ستر و پوشش الهی بمانند.<sup>۲</sup>

در اینجا استاد و من در نتیجه‌گیری از این بحث به آنجا رسیدیم که یکی از چیزهایی که انسان را منزوی می‌کند و بلکه سستی و بی‌ارادگی به انسان می‌بخشد سوءظن و بدبینی نسبت به مردم و یا به روزگار است.

### «آنچه نزد خدا است، باقی است»

پس از جنگ بین ایران و عراق به جوانی که یک دست و یک پایش را در جبهه جنگ از دست داده بود و او شاگرد یکی از اولیاء خدا در راه تزکیه نفس بود، برخوردیم. به من می‌گفت: من یک پا و یک دستم را در راه خدا داده‌ام و یک پا و یک دست دیگرم را که الآن دارم در حقیقت معتقدم که اینها را از دست می‌دهم و آن دست و پایی که برایم می‌ماند همان دست و پایی است که با انفجار «مین» در جنگ از بین رفت.

من به او گفتم: حق با تو است، زیرا پروردگار متعال فرموده:

((مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ))<sup>۳</sup>

۱- سوره حجرات آیه ۱۲.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، صفحه ۲۰۱ چاپ بیروت.

۳- سوره نحل آیه ۹۶.



یعنی: آنچه در راه خدا داده‌اید باقی است و آنچه در نزد

شما مانده است از بین رفتنی است.

و من بسیاری از معلولین و کسانی که نقصی در اعضای بدنشان بوده دیده‌ام که با استقامت کامل کوچک‌ترین اهمیتی به آن نقص عضو نداده بلکه خوشحال هم بوده‌اند که چیزی برای عالم قیامتشان از بدنشان در نزد خدای تعالی دارند. آنها معتقدند که دنیا زودگذر است و بالأخره انسان از دنیا خواهد رفت و اعضای بدنشان مربوط به همین دنیا است و یک روزی آنها هم باید از بین بروند و زیر خاک باشند، پس اگر انسان دست و پای در راه خدا بدهد می‌تواند در آخرت از خدا صدها برابر بهترش را بگیرد و یا اگر خدای تعالی به او عضوی کمتر از معمول داده باشد، در قیامت جبران خواهد کرد. لذا هیچ انسان عاقلی چیزی را که همیشه باقی است فدای اشیاء فانی نمی‌کند، آنها در مقابل فشارهای دنیا استقامت می‌کنند و منتظر پایان زندگی زودگذر دنیا هستند.

خوشا به حال کسانی که این گونه اعتقادی داشته باشند که هم ناراحتیهای دنیا را با سهولت رد می‌کنند و هم در نزد خدای تعالی چیزی دارند و در دنیا خوش می‌گذرانند و کمبودهای موقت، آنها را ناراحت نمی‌کند.

اگر به تاریخ مراجعه کنیم می‌بینیم که: در دنیا جمعی ظالم و ستمگر بوده و جمع دیگری مظلوم و مستضعف بوده‌اند ولی امروز همه آنها از دار دنیا رفته‌اند اما ظالم جز نام بد در دنیا و عذاب وجدان و عذابهای سخت عالم آخرت برایش چیزی باقی نمانده ولی مظلوم پاداشها و اجر فراوانی در نزد خدای تعالی برایش باقی است.

اصحاب حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) در اثر صبر و استقامت و نثار کردن خون و جان و مالشان در راه خدا به مقامی نائل شدند که «امام صادق» (علیه السلام) در زیارتی که به «صفوان» دستور داده می‌فرماید:

پدر و مادرم فدای شما باد و یا در مکرر از زیارات به

آنها «ائمہ اطهار» (علیهم السلام) خطاب فرموده که:

«فزتم واللہ فوزا عظیما فیالیتنی کنت معکم».



یعنی: به خدا قسم شما به بزرگ‌ترین رستگاری و

سعادت‌مندی نائل شدید ای کاش من هم با شما بودم و به

این رستگاری می‌رسیدم.

و چون حضرت «ایوب» در مقابل از دست دادن مال و اولاد و سلامتی خود صبر

کرد، خدای تعالی او را به عنوان بنده خوب در قرآن یاد کرده است و با ملاحظت

عجیبی به «پیامبر» گرامی اسلام دستور فرموده که: ((وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ))<sup>۱</sup> یعنی: یاد

کن بنده‌مان «ایوب» را.

آیا پاداشی بهتر از این می‌شود که نام یک فرد، به نیکوکاری در کتاب جاودانی

الهی به عنوان بنده خوب خدا یاد شود و همیشه بهترین بندگان خدا متوجّه مقام

عبودیت او باشند.

بنابراین همیشه اعمال خوب و استقامت در راه وفاداری و بلکه هر کاری که با

جدیت و استقامت صحیح انجام شود باقی می‌ماند.

امید است که خدای تعالی این درک و فهم را به ما مرحمت فرماید.

در پایان این بخش به خاطر یک برخورد که ذیلاً شرح

داده می‌شود موضوع استقامت از کتاب «اتّحاد و دوستی» که

اولین اثر اینجانب است به این کتاب منتقل می‌گردد و آن

برخورد این است:

روزی با یکی از دوستان که شاگرد خوب استادش بود

برخورد کردم ایشان گفت:

من بحث استقامت کتاب «سیر الی الله» را مطالعه کرده‌ام

و کتاب «اتّحاد و دوستی» را هم در باب استقامت مطالعه

نموده‌ام، می‌خواستم از شما تقاضائی کنم و آن این است که

چه می‌شد اگر مطالب کتاب «اتّحاد و دوستی» را در



خصوص استقامت در کتاب «سیر الی الله» در باب استقامت اضافه می‌کردید. زیرا ما وقتی این کتاب را برای حرکت به سوی خدا مطالعه می‌کنیم و برای ما عنوان درس دارد، لازم است مطالب کتاب «اتحاد و دوستی» را نیز در موضوع استقامت مطالعه کنیم و اگر آنها در یک کتاب می‌بودند به نظر من بهتر بود.

من از این دوست تشکر کردم و به خاطر درخواست او و به خاطر آنکه مطالب آن کتاب و این کتاب از یک مؤلف است و مانعی ندارد که مطالبش از کتابی به کتاب دیگرش منتقل گردد، درخواست او را پذیرفتم و مطالب کتاب «اتحاد و دوستی» را در باب استقامت به این کتاب با مختصری کم و زیاد و بدون آنکه از آن کتاب چیزی حذف شود منتقل نمودم امید است خدای تعالی به روندگان راه کمالات روحی توفیق بیشتری عنایت فرماید.

### «استقامت یا رمز جمیع موفقیتهای»

من در زندگی ده‌ها رفیق داشته‌ام که با اندک غفلی آنها را از دست داده‌ام، البته اگر چه نمی‌بایست من کوتاهی در انجام وظائف دوستی می‌کردم ولی آنها هم بسیار کم استقامت بوده‌اند. اگر بنا باشد رفقا با دیدن یک مورد اشتباه از یکدیگر جدا شوند هیچ دوستی، با دوستش در دوستی باقی نمی‌ماند.

بنابراین دوستان باید نسبت به یکدیگر با وفا باشند، از اشتباهات یکدیگر صرف نظر کنند و در مقام دوستی با استقامت باشند. زیرا استقامت و پایداری فضیلتی است که باید در هر فردی به طور کامل وجود داشته باشد تا به موفقیّت و خوشبختی و محبوبیت نائل گردد.

«گوته» می گوید:

«از همه چیز مهم‌تر در زندگی آن است که انسان هدفی بزرگ داشته باشد و برای رسیدن به هدف خود دارای استعداد و استقامت کافی هم باشد».

خوانندگان محترم همان گونه که می‌دانید تیپ عزلت طلب بیش از هر چیز از تحمیل بدشان می‌آید، در کتب روانکاوی برای این عده‌علامات و خصوصیات زیادی نقل شده که منجمله همین حالت است و نیز از علائم دیگر آنان عدم استقامت است.

«خواجه نوری» در کتاب روانکاوی می‌نویسد:

در عزلت طلب میل به انجام رساندن کار و میل کوشش خیلی ضعیف است، غالب کارهایی که شروع می‌کند به پایان نمی‌رساند و از هر کاری که کوشش و جدیت لازم داشته باشد فراری است، به این معنی که اگر کاری را پس از مدت‌ها عقب انداختن آغاز کند به اولین مانع و اشکالی که برخورد نماید چون که مستلزم کوشش و جدیت بیشتری است فوراً از آن دلسرد می‌شود و مختصر علاقه و اشتیاقی هم که داشت خاموش می‌گردد، برای این قبیل اشخاص ممکن است صدها فکر خوب و مفید پیش آید مثلاً خیال می‌کنند:

فلان معامله مفید را اگر انجام دهند خوب است.

فلان شخص متنفذ را اگر ملاقات نمایند در پیشرفت کارشان مؤثر است.

فلان مقاله یا کتاب را اگر بنویسند انجام کار مهمی است...

ولی تمام این امیال به علت ضعف قوه خواستن غالباً از محیط خیال خارج نمی‌شود و به فعل در نمی‌آید.

و بالأخره، مسأله «استقامت و پابرجا بودن» یکی از مهم‌ترین موضوعات دامنه‌داری است که درباره آن کتابها نوشته شده ولی به عقیده من با یک جمله کوتاه می‌توان آن را



خاتمه داد و آن این است که اگر کسی توانست نسبت به هر عملی که می‌خواهد انجام دهد در قلب خود میل مستدام ایجاد کند توانسته در هر کاری استقامت داشته باشد. همّت عالی و استقامت، انسان را به اوج عزّت می‌رساند.

حضرت «علی» (علیه السلام) فرمود: «الشرف بالهمم

العالية لا بالرمم الباليه». شرف و افتخار مربوط به همّت

عالی است نه به نسبی که پست است.

شاعر در این باره می‌گوید:

دم ز نیاکان مزن ای سفله طبع «لاشرف بالرمم الباليه»

رو چو «علی» همّت عالی بیار «الشرف بالهمم العالیه»

یکی از دانشمندان می‌گوید: «برای مردمی که می‌توانند اراده کنند هیچ عملی غیر ممکن نیست».

افرادی که دارای ثبات و استقامت نیستند مورد اطمینان احدی واقع نمی‌گردند. مکرر شده که جوانانی تصمیم به انجام عملی گرفته و بعد آن را فراموش کرده‌اند، این عمل برای آنها جز بدبختی فائده دیگری نداشت.

شاگرد صنعتگری اگر در نزد استاد، استقامت و ثبات نداشته باشد هیچگاه استاد حاضر نمی‌شود که تمام رموز صنعتی خود را در اختیار او بگذارد چون با خود فکر می‌کند که اگر من با زحمت زیاد به او عملی را تعلیم دادم قطعاً نفعش به دیگری خواهد رسید.

شما اگر استقامت نداشته باشید کسی به شما اطمینان نخواهد داشت دوست نزدیک شما اسرار زندگی خود را در اختیارتان نمی‌گذارد. چون ممکن است امروز در کمال امانتداری و رفاقت باشید ولی فردا به کلی از این رویه دست بکشید.

امروز مرد باتقوا و پرهیزگاری هستید ولی فردا ابا از آن خبری ندارید. وفاداری و استقامت در دوستی، خود بزرگترین وسیله جلب دوستان است.

شما اگر بدانید یک فردی تا آنجائی که بتواند در دوستی وفاداری می‌کند و در ناراحتیهای شما یار و مددکار شما است به هر قیمتی که ممکن است با او طرح آشنائی خواهید ریخت و بهترین استدلال شما این است که او مرد وفاداری است.

روزی جمعی به ریاست یک نفر دانشمند، نزد من آمدند و گفتند: مایلیم به فلان کار خیر دست بزنیم آیا برای پیشرفت آن کار باید چه کرد؟

در پاسخ گفتم که: در مرحله اول این جمعیت را درست پابرجا نمائید که در مشکلات از زیر بار زحمت و مشقت فرار نکنند، چون مسلم است که اگر در جمعی استقامت پیدا شد به هر عملی که از آن مشکل‌تر نباشد اگر دست بزنند به آخر می‌رسانند.

شما اگر حالات رجال سیاسی، ... دانشمندان بزرگ، رؤسا، ... شخصیت‌های باعظمت، مخترعین و اولیاء خدا و ... را درست دقت کنید می‌بینید که بزرگترین رمز موفقیت آنان همین استقامت بوده است.

و از آن طرف هر عقب افتادگی و بدبختی، هر شکست خوردگی و بیچارگی جز در اثر ترس و سستی و ضعف نبوده است.

لذا اسلام تا می‌توانسته مسلمانان را به استقامت و وفاداری ترغیب فرموده و آنان را با نوید ثواب و گاهی هم با اشاره به رموز استقامت به این عمل پر ارزش وادار کرده است.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان در مرحله اول به پیشوای عظیم‌الشان اسلام برای پیشرفت و موفقیت او دستور می‌دهد که باید در تمام ناراحتیها شکیبها باشد و استقامت را از دست ندهد و همچنین مسلمانان را هم وادار به استقامت و بردباری نماید.

((فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ))<sup>۱</sup>

۱- سوره هود آیه ۱۱۲.



(استقامت کن آن چنانکه به تو امر شده است) و هم  
جمعی که از کفر به اسلام مشرف گردیده‌اند باید استقامت  
داشته باشند.

«و این عمل یعنی وادار کردن مسلمانان را به استقامت  
به قدری بر «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) دشوار بود  
که «امام صادق» (علیه السلام) فرمود:»  
بر «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) آیه‌ای پر  
مشقت‌تر از این آیه نازل نگردید.<sup>۱</sup>  
و نیز «پیشوای اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود:  
سوره هود مرا پیر و فرتوت نمود.<sup>۲</sup>

در اینجا بعضی از بیخردان که مقام والای «پیغمبر اسلام» را نمی‌دانند می‌گویند که:  
چون استقامت در مقابل اوامر الهی بسیار کار پر زحمتی است و در این آیه شریفه  
«پیغمبر اسلام» مأمور به استقامت است، آن حضرت ناراحت گردیده و این تعبیرات را  
نموده است.

باید به آنها گفت که:

در سوره شوری هم پروردگار متعال به رهبر عظیم‌الشان  
اسلام همین امر را فرموده که:

**((وَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ ط وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ))<sup>۳</sup>**

و چنانکه مأموریت داری استقامت کن و پیرو هوای  
نفس مردم مباش.

پس چرا «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) از آن آیه شکایت نفرمود.

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۱۱۸.

۲- تفسیر نورالثقلین، جلد دوم، صفحه ۳۳۴.

۳- سوره شوری آیه ۱۵.

مسلمانان به قدری با این همه تأکیدات، سستی و ضعف از خود نشان می‌دادند که در بعضی از جنگها اکثر آنان فرار می‌کردند و اطراف «پیغمبر معظم اسلام» (صلی الله علیه و آله) را خالی می‌گذاشتند. بهترین نمونه برای اثبات این گفتار، غزوه احد است که شاید جریان آن جنگ و فرار مسلمین را در کتب تاریخ خوانده باشید. و بالأخره باز قرآن، مسلمانان را امر فرموده که:

((فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ))<sup>۱</sup>

در برابر اوامر الهی استقامت نمائید.  
و در ترغیب آنان به این عمل پر ارزش در دو آیه می‌گوید:

((إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ))<sup>۲</sup>

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما خدا است سپس بر سر این گفتار ایستادگی دارند ملائکه بر آنان فرود می‌آیند و به آنان می‌گویند هیچ نترسید و ابدًا محزون مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده است.  
و نیز فرموده:

((وَأَلُّوْا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا))<sup>۳</sup>

۱- سوره فصلت آیه ۶.

۲- سوره فصلت آیه ۳۰ و سوره احقاف آیه ۱۳.

۳- سوره جن آیه ۱۶.



اگر در طریقه اسلام و عمل به دستورات دین ایستادگی می نمودند به آنان آب فراوان می دادیم.

و لذا افراد مسلمانی که به این دستور آسمانی عمل کردند به عظمت و شخصیت فوق العاده ای رسیدند، اگر چه در ظاهر پست ترین افراد به نظر می آمدند.

«بلال» که از اهل حبشه و مردی سیاه پوست و از بردگان خلف ابن امیه بود در «دار ارقم» چشمش به جمال پیشوای عظیم الشان اسلام افتاد، فریفته آن نور پاک گردید. سپس در اثر تبلیغات آن حضرت مشرف به دین مقدس اسلام شد، ولی وقتی آقا و مالک او متوجه اسلام او گردید، با ابی جهل (سرسخت ترین دشمنان «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله)) همدست شد و او را به کمک یکدیگر شکنجه و آزار می کردند. سنگهای گران و سنگین بر پشتش می گذاردند که نمی توانست از جا حرکت کند، او را در برابر آفتاب گرم و سوزان حجاز به قدری نگاه می داشتند که پوست بدنش می سوخت با آهن گداخته او را داغ می کردند. ولی بلال در همه حالات صبر می کرد و با کلمه توحید و یاد پروردگار، خود را دلخوش می داشت و بالأخره در اثر صبر و استقامت، «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) دستور فرمود که او را خریدند و آزاد کردند.

بلال تا آنجا ایمانش کامل شد که مؤذن مخصوص «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) گردید، کس دیگری با وجود بلال حق اشغال منصب او را نداشت. پس از وفات «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) هم باز به توصیه آن حضرت دست از محبت و علاقه «علی و فاطمه» (علیهما السلام) برداشت و آن چنان در ایمان به خدا و محبت و پیروی خاندان عصمت و فاداری کرد که از بزرگترین قهرمانان اسلام به شمار آمد و در زمره شجاع ترین مسلمانان محسوب شد.

روزی بر منبر این سخنان را برای جمع زیادی نقل کردم وقتی از منبر پائین آمدم جوانی که تحت تأثیر سخنان من واقع شده بود پرسید: آیا به چه وسیله ممکن است انسان خود را آن گونه تربیت کند که در تمام کارها استقامت داشته باشد؟





من گفتم: چند حالتی است که اگر در انسان وجود پیدا کند او را متزلزل می‌سازد و استقامت و پایداری را از دست او خواهد گرفت و تا انسان آن صفات را از بین نبرد ممکن نیست بتواند استقامت کند.

## یک - ترس

عمده‌ترین چیزی که بشر را از همه کارها باز می‌دارد ترس است.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «لایکون المؤمن

جباناً». «مرد با ایمان، ترسو نمی‌شود.

«مسلمان از هیچ چیز نمی‌هراسد، تا وقتی بشر از غیر

خدا می‌ترسد به خوشبختی کامل نخواهد رسید».

به گفته «آنتونیوس بشیر»<sup>۱</sup> تا وقتی ترس را از قلب خود

ریشه‌کن نسازید قادر به انجام هیچ گونه کاری نخواهید بود.

و باز گفته: «ترس سرسخت‌ترین دشمن زندگی است.

ترس شما را از سعی و کوشش در تمام اوقات زندگی

باز می‌دارد».

علت پیدایش این حالت در بشر سه چیز است:

اول: علاقه شدیدی است که انسان به اهمیت و بزرگی خود دارد می‌ترسد که اگر با رفیق خود زیادتر خصوصی شود در یک مجلس با او شوخی و مزاح کند و در نتیجه اهمیتش از دست برود، لذا از همان اول با دوست خود زیاد طرح علاقه و یگانگی نمی‌ریزد و یا اگر جمله‌ای را در مجمعی بگوید ممکن است مردم متوجه گردند که او دارای اهمیتی نیست، علم و دانش ندارد، لذا ابداً از ترس سخن نمی‌گوید و یا اگر

۱- بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۰۱.

۲- «آنتونیوس بشیر» نویسنده کتاب «آئین خوشبختی» و از دانشمندان روانشناس

مصری است.



بخواهد عملی را تعقیب کند چون ممکن است شکست بخورد و در میان مردم مفتضح گردد هیچگاه به آن کار دست نمی‌زند و...

دوّم: عدم اعتماد به نفس

به عبارت دیگر انسان گاهی در عین آنکه بسیار با همّت و توانا است ولی با خود گمان می‌کند که وجود بی‌لیاقتی است هر کار جزئی و آسان برای او که پیش آمد می‌کند می‌ترسد که مبادا نتواند آن را به پایان برساند.

اگر سخن حکیمانه‌ای را فکر پاکش درست کرده و مایل شود آن را اظهار کند به خیال آنکه مردم هم او را بی‌لیاقت می‌شمارند به دیگری نسبت می‌دهد.

گاهی می‌شود که در مجلسی یک مطلب علمی طرح می‌گردد و موضوع باطلی مورد تصدیق افراد و رفقاییش قرار می‌گیرد با آنکه از نظر او اشکالات فراوانی دارد می‌ترسد به آنها اعتراض کند.

اگر هم یک وقت بر سبیل ندرت سخن می‌گوید به قدری بعداً خود را سرزنش و لعنت می‌کند که برای همیشه خود را غمناک و ناراحت می‌سازد اگر با کسی بخواهد دوستی کند با خود می‌گوید: من از کجا با این عدم لیاقت می‌توانم شرایط محبّت را به پایان برسانم لذا از همان اوّل دست به دست دوستان نمی‌دهد.

سوّم: کم‌کاری و بی‌تجربگی.

زیاد دیده‌ایم که اگر هنوز شخصی در میان افراد سخن نگفته بخواهد سخنرانی کند بسیار می‌ترسد!

اگر به جوان تاجری گفته شود که فلان متاع بسیار پر نفع است و کاملاً برایش صدق گفتار واضح گردد. باز می‌گوید: من این کار را نکرده‌ام می‌ترسم ضرر کنم.

شخص کار نکرده به قدری کمرو است که اگر بخواهد با کسی دوستی و رفاقت کند در مرحله اوّل، این عمل برایش امکان‌پذیر نیست و بعد هم دوستی او پایدار نمی‌ماند.

علماء اخلاق و روانشناسان اسلامی برای علاج ترس دستوراتی داده‌اند که ما به بعضی از آن دستورات که معالج قطعی این مرض است اشاره می‌کنیم.



اول: آنکه تا می‌توانید حرف ترس به میان نیاورید هیچگاه نگوئید می‌ترسم فلان کار را انجام دهم...

من قادر نیستم این عمل را به پایان برسانم...

بلکه همیشه کلمات شجاعانه به زبان جاری کنید بگوئید همه چیز در مقابل من کوچک است به یاری خدا از هیچ چیز نمی‌ترسم.

دوم: از هر چه می‌ترسید به طرف آن حرکت کنید و در جوار آن زندگی نمائید مثلاً کسی که از تاریکی می‌ترسد مقید باشد که همیشه تنها در میان تاریکی برود.

سوم: به عقل خود مراجعه کنید به شما خواهد گفت که: اگر خود را ترسو معرفی نمائید از شخصیت شما بیشتر کاسته می‌شود افرادی که شجاعانه به طرف کارهای بزرگ حرکت می‌کنند بهتر از شما نبوده‌اند.

چهارم: هیچگاه گوش به سخنان زنان<sup>۱</sup> و افراد ترسو ندهید آنها ممکن است در اثر محرومیت از پیشرفتهای زندگی کلماتی را بگویند که سبب ترس و وحشت شما گردد مثلاً ابداً گوش به اینکه فلان چیز منحوس است آن حیوان شوم است ندهید.<sup>۳</sup>

تا می‌توانید فکر اینکه من بد اقبالم و یا به بدبختی دچار شده‌ام نکنید...

این سخنان اساسی ندارد نه عقل به شما دستور می‌دهد که خود را با این کلمات وحشت زده کنید و نه دین و نه مذهب.

شما با به کار بستن این دستورات می‌توانید خود را از این مرض روانی نجات دهید.

## دو - یأس و ناامیدی

حیرت‌انگیزترین عامل بدبختی و مهم‌ترین وسیله عقب‌ماندگی و اساسی‌ترین آفت استقامت و پافشاری، یأس و ناامیدی است.

۱- بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۲۱۳.

۲- بحارالانوار جلد ۷۳ صفحه ۳۱۴.

۳- در روایات متعدّد وارد شده که تطیّر از اّمّت پیغمبر برداشته شده است.



«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الامل رحمة لامتی و لو لا الامل ما رضعت والدة ولدها و لا غرس غارس شجرا»<sup>۱</sup>. (امید و آرزو، رحمت است از برای پیروان من، اگر آرزو و امید نبود مادر به فرزند خود شیر نمی‌داد و همچنین باغبان درختی را نمی‌کاشت).

اگر افراد بشر امیدوار به آینده نبودند، ممکن نبود دست به کوچک‌ترین کار دنیا بزنند.

بنابراین هر کاری که در میان بشر عملی می‌شود از امید آنان سرچشمه گرفته و هر موضوعی که تعقیب نمی‌گردد در اثر یأس و ناامیدی بوده است.

مرد با ایمانی که اعمال زشت را ترک می‌کند، نود درصد به امید ثواب است.

بازرگانی که کالای پر قیمت را می‌خرد و می‌فروشد نیز به امید استفاده است.

مرد زحمتکشی که صبح تا به شام خود را آزرده می‌سازد، نیز امید مزد و پاداش دارد.

اگر دوستی، امید به وفاداری رفیقش نداشته باشد، از همان ساعت اوّل، رفاقت را ترک می‌گوید و این موضوع به قدری واضح است که هیچ احتیاج به استدلال ندارد.

«پلوتارک» می‌گوید: اگر مانند «اریستید» بیچاره و آواره شوم یا مانند «سقراط» به آتش فقر و فلاکت بسوزم، یا مانند «اناکساگور» در غربت و ناکامی جان بسپارم، هیچ اهمّیت ندارد ولی وای اگر ستاره امید در دلم خاموش شود.<sup>۲</sup>

خواننده محترم، برای دفع این مرض روحی باید به خود تلقین کنید که همه مردم دوستان وفادار من‌اند.

۱- بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۱۷۳.

۲- کتاب «در آغوش خوشبختی».



اگر آنها نباشند خوشگذرانی برایم مفهوم ندارد، همه کارها انجام می‌شود و نفع زیادی به دستم خواهد رسید، روزگار با من موافق است و...

### سه - کم صبری

همه شنیده‌اید که می‌گویند:

صبر تلخ است و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت  
این کلام بسیار حکیمانه است واقعا اگر انسان صبر و شکیبائی را فراموش کند در تمام کارها عاجز می‌شود.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: «من لایعد الصبر  
لنوائب الدهر یعجز». کسی که صبر و بردباری را برای  
فشارهای روزگار ذخیره نکند عاجز خواهد شد.

«این موضوع مسلم است که دنیا خانه بلا است.»<sup>۲</sup>  
«لرد آویبوری» می‌گوید: «مصائب روزگار چون باد  
می‌وزد و مانند باران می‌بارد، هیچ کس از دست آن امان  
ندارد.

زندگی با مصیبت و رنج آمیخته است.  
هر کس زنده است باید رنج بکشد و بار مصائب را  
تحمل کند.

کسی که به دریا می‌رود دامنش تر می‌شود.  
کسی که در خارستان قدم می‌زند خارهای جانگداز  
پایش را رنجه می‌کند.

و هر کس در این جهان زنده است مصائب و مشکلات،  
چون زنبور و عقرب بر دلش نیش می‌زند و یک دم راحتش  
نمی‌گذارد. چه باید کرد؟ دنیا را این طور ساخته‌اند! و ناله و

۱- بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۸۳.

۲- بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۸۲ حدیث ۴۵.



شکایت ثمری ندارد! جز اینکه فشار مصائب را بیشتر و

مشکلات را بزرگتر می‌کند.<sup>۱</sup>

و از پیشوایان دین اسلام روایات زیادی وارد شده که فرموده‌اند وقتی بر یک مرد با ایمان بلا می‌رسد فقط برای اصلاح او است خدا می‌خواهد او را در جمیع کارها پا برجا سازد.<sup>۲</sup>

خواننده عزیز، غم و محنت روزگار دل را روشن و فکر را قوی می‌کند.

مصائب بزرگ، مردان بزرگ به وجود می‌آورد.<sup>۳</sup>

مردی که کم‌صبر است، با روبرو شدن این گونه مصائب خود را از دست می‌دهد و اگر دست به کاری بزند با یک ناراحتی بسیار جزئی دیگر نمی‌تواند استقامت کند.

اگر با شما دوستی کند، در همان اوائل کار بی‌وفائی خواهد کرد. و هیچ جای

تردید نیست که کم‌صبری برای پیشرفت مقاصد عالیه بشر بدترین آفت است.

بنابراین مرد خردمند همیشه به فکر نجات از این مرض روحی است. باید عقل

خود را حاکم قرار دهد و در هر کار صبر و بردباری داشته باشد تا در مدت کوتاهی کم‌صبری را از بین ببرد.

### چهار - عجله

علم و تجربه ثابت کرده است که عجله و شتاب در کارهای دنیا باعث پشیمانی و

ضرر است و به عکس عملی که پس از اندیشه و تأمل و به موقع خود صورت پذیرد

به پایان می‌رسد و موجب رضایت خاطر می‌گردد و مرد عجول هیچگاه حاضر نیست

عواقب کارها را تحت مطالعه دقیق قرار دهد و سپس با متانت به سوی هدف حرکت کند.

۱- کتاب «در آغوش خوشبختی».

۲- غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۸۲۳، حدیث ۳۴۲.

۳- بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۲۸۶.

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الاناة من الله و العجلة من الشیطان». <sup>۱</sup> عجله و شتاب در کارهای دنیا، در اثر وساوس شیطان است ولی تأمل و عاقبت‌بینی از طرف پروردگار جهان است.

تفکر و اندیشه در کارها از نظر اسلام به قدری پر ارزش است که شاید پیشوایان دین برای هیچ عملی به آن اندازه نوید ثواب نداده باشند. <sup>۲</sup> معروف است که می‌گویند: «دنیا دار اسباب است» <sup>۳</sup> یعنی: هر کاری که در دنیا می‌خواهد عملی شود باید به وسیله اسبابی انجام گیرد.

بنابراین اگر مرد عجول حوصله نکند که کارها را به مقامات مربوطه آن ارجاع دهد مسلماً ممکن نیست بتواند به نتیجه‌ای برسد و وقتی که کارش به بن بست افتاد و آزرده گردید، استقامت خود را از دست می‌دهد.

و نیز این افراد غالباً مایل‌اند که دیگران هم مانند آنان در اعمال و رفتار عجله کنند اگر رفیق و دوست آنان با آنها همکاری نکند از او منزجر می‌گردند و اساساً مسیر مرد عجول با یک مرد فکور و عاقبت‌اندیش از هم فاصله زیادی دارد و ممکن نیست که این دو نفر با یکدیگر بتوانند همراهی کنند و اگر هم برای مدت کوتاهی آشنائی و دوستی بین آنان برقرار شود ثباتی ندارد.

ولی غالباً این گونه افراد را زمانه تغییر می‌دهد و تجربه برایشان ثابت می‌کند که این عمل صحیح نیست رفته رفته متوجه می‌شوند که عجله و شتاب برای پیشرفت مقاصد و منافعشان مفید واقع نمی‌گردد.

مرد عاقل هیچگاه به کاری که نفعی برایش ندارد اقدام نمی‌کند.

۱- بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۳۴۰ حدیث ۱۲.

۲- اصول کافی جلد ۳ صفحه ۹۱ حدیث ۳.

۳- بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۹.



لذا زیاد دیده‌ایم افرادی را که در جوانی در کارها عجول بوده‌اند ولی در پیری متین و بردبار گردیده‌اند.

### پنج - سوءظن

یکی از بزرگترین عوامل عزلت طلبی و عدم استقامت در رفاقت سوءظن به مردم است این چنین شخصی با خود فکر می‌کند که همه مردم با او دشمن‌اند در و دیوار قصد اذیت و آزار او را دارند.

اگر بخواهد کوچک‌ترین عملی را انجام دهد افراد با او مخالفت می‌کنند.

تا می‌تواند در اثر همین حالت با کسی دوستی نمی‌کند و اگر هم چند روزی با شخصی طرح آشنائی ریخت به مجرد آنکه دوستش یک عمل یا سخنی برخلاف عقیده او بگوید یا انجام دهد با خود می‌گوید: این مرد قطعاً با من ستیزگی و لجاجت نموده دیگر دوستی و آشنائی با او حرام است.

روی این حساب استقامت و وفاداری را از دست می‌دهد و ابدا حاضر نیست در دوستی پایداری کند و هم چنین گاهی با خود فکر می‌کند که روزگار علیه او می‌چرخد این آسمان و زمین که به سیر خود ادامه می‌دهند برای بدبخت کردن او می‌کوشند. لذا گاهی دیده می‌شود که افرادی می‌گویند:

ما بخت برگشته‌ایم؟!...

روزگار با ما مساعدت نمی‌کند!...

ضعیف همیشه پامال است!...

و گاهی هم برای اعتقاد خود این شعر را شاهد می‌آورند:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

ولی باید به آنان گفت که: در نظام طبیعت اگر ضعیف پامال بود هیچگاه طفل با آن ضعف در دامن تربیت مادر پرورش پیدا نمی‌کرد اگر ضعیف در نظام طبیعت پامال بود هیچگاه دانه گندم در دل خاک رشد نمی‌نمود و...

پس در نظام طبیعت و دستگاه آفرینش ضعیف طرفدار زیادی دارد.





ولی تو در اثر بدگمانی و ضعف نفس و عدم استقامت و خیالهای باطل این گونه گمان کرده‌ای که ضعیف پایمال است.

من جوانی را می‌شناسم که به دوست‌ترین افراد و نزدیک‌ترین آشنایان خود به قدری بدبین است که نمی‌تواند برای یک ساعت هم با آنها در یک مجلس بنشیند. او با خود خیال می‌کند که وقتی با آنها مجالست کند او را سحر و جادو می‌کنند ولی در اثر تجربیات فراوان و ایجاد ایمان در قلب خود توانست این بدگمانی را از خود دور کند و معتقد گردد که همه افراد مخلوق آن خدائی هستند که نعمتهای زیادی را به رایگان به او داده است و اگر با ایمان کامل به دستورات پروردگار مهربان عمل کند قلوب مردم را متوجه او می‌گرداند و همه عالم را به نفع او وادار می‌کند.  
قرآن مجید می‌فرماید:

((وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم

بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ))<sup>۱</sup>

اگر مردم دهکده‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری کنند برکتهای آسمان و زمین را بر آنان می‌گشایم.

### شش - تنبلی

شما وقتی کلمه تنبلی را می‌شنوید قطعاً یک فرد بی‌اراده در ذهنتان مجسم می‌شود که در گوشه‌ای نشسته و زانوها را در بغل گرفته و هر کاری را به او پیشنهاد می‌کنند به علت تنبلی، حالش اقتضا ندارد که انجام دهد و شما شدیداً از او بدتان می‌آید و انزجار عجیبی نسبت به او در قلب خود احساس می‌کنید.  
در خارج هم همین گونه است هیچگاه مردی که تنبلی را پیشه خود کرده دست به کارهای پر زحمت نمی‌زند وفاداری و استقامت در دوستی و سائر کارها از او خیلی بعید است و به هیچ چیز علاقه ندارد جز به تن‌پروری و عزلت‌طلبی!

۱- سوره اعراف آیه ۹۶.



حتی نسبت به زندگی خودش نقش تماشاچی را بازی می‌کند او ابدا احساس نمی‌کند که خودش ذینفع و مسئول این زندگانی است.

اگر کسی بزرگترین ضرر را به او وارد سازد نمی‌تواند اعتراض کند. اگر زن و فرزندش دست به مهم‌ترین جنایات بزنند برای او سهل و آسان است، اهمیت نمی‌دهد و به گفته یکی از دانشمندان اروپا مرد کاهل، مانند ساعتی است که فاقد هر دو عقربه است لذا بودن و نبودن او یکسان و بی تفاوت است.

خواننده محترم، مرض تنبلی به قدری مهلک است که مانند آن هیچ مرضی در اضمحلال انسان نمی‌کوشد. لذا هر چه زودتر باید به فکر علاج آن برآمد.

«س.ا.ماردن» در کتاب «اسرار کامیابی» می‌نویسد: «کسی که در دوران خردسالی تنبل است حتما در دوران سالخوردگی نیز تنبل خواهد بود چه تنبلی در انسانها رشد و نمو می‌کند و اگر در آغاز به صورت یک رشته تار عنکبوت باشد در پایان کار به صورت یک سلسله زنجیر در می‌آید، تنبلی آهسته حرکت می‌کند ولی فقر به زودی از او پیش می‌افتد، معنی کامل تنبل بودن فقیر ماندن است».

دین مقدس اسلام هم با اصرار زیادی پیروانش را به کسب و کار و جدیت در امور معاش ترغیب فرموده که اگر بخواهم درباره آن بحث کنم زیاد به طول می‌انجامد.

فقط باید گفت: کاهلی و تنبلی یک نوع خودکشی است زیرا مرد کاهل و تنبل به اندازه کافی مرده است اگر چه از زندگی حیوانی همچنان برخوردار می‌باشد.

یک روز در جلسه‌ای که برای جمعی از دوستان در اخلاقیات حرف می‌زدم به مسأله تنبلی اشاره کردم بعد از جلسه یکی از دوستان گفت: جناب آقای «ابطحی» هر کس تا حدی به این مرض روحی مبتلا است. لذا از شما تقاضا داریم که اگر داروی شفابخشی برای رفع این مرض خطرناک در نظر دارید در این جلسه یا در مجلس بعدی بیان کنید.



من گفتم: غالباً افراد تنبل مردمان بی‌علاقه و خسته جامعه می‌باشند و از طرفی هم، چون مجبور به کار و تحصیل روزی هستند باید با خستگی زحمت بکشند و این عمل خود بیشتر موجب ناراحتی آنان می‌گردد.

چند سال قبل یکی از پزشکان در مجله‌ای شرحی راجع به آزمایشهای خود که ثابت می‌کرد «ملالت و بی‌زاری از کار، تولید خستگی می‌کند» منتشر ساخت.

پزشک مزبور عده‌ای از شاگردان را بر سیبل آزمایش به کارهایی واداشت که می‌دانست هیچ‌گونه علاقه و میلی بدان ندارند. نتیجه‌اش چه شد؟!

شاگردان به زودی احساس خستگی و سستی کردند، از سردرد و خستگی چشم، شکایت نمودند، تند مزاج و عصبی شدند در مورد بعضی از آنها حتی عمل هاضمه‌شان نیز مختل گردید.

آیا تمام اینها «تصویری» بود؟

خیر، آزمایشهایی که از دستگاههای هاضمه، گردش خون و تنفس این شاگردان به عمل آمد نشان داد که وقتی انسان از کاری ملول و کسل است فشار خون و مصرف اکسیژن به طور محسوس تنزل می‌کند و به محض اینکه شخص، احساس علاقه و خوشی در کار خود بکند عمل بدن مجدداً تنظیم می‌شود.

دکتر «توران‌دیک» اظهار داشت که:

«ملالت و بی‌زاری از کار، یگانه عامل کاستن از فعالیت انسان می‌باشد.»

پس بنابراین نباید هیچگاه افراد تنبل را به کارهایی که به آن علاقه ندارند وادار کنید. بلکه برای از بین بردن این مرض روانی باید اول تحقیق نمائید که او به چه کار علاقه‌مند است. سپس همان را به او پیشنهاد کنید. هیچگاه به فکر آن نباشید که این عمل بی‌ارزش است فائده‌ای ندارد بگذارید عادت به کار کردن و زحمت کشیدن نماید تا خود به خود این مرض از بین برود و اگر هم شخصی است که ابداً به هیچ کار علاقه ندارد باید در مرحله اول یک عمل کم‌زحمت و پر نفعی را در مقابل او گذاشت و سپس او را با یادآوری منافع آن عمل علاقه‌مند به انجام آن کار کرد تا رفته‌رفته این مرض از او دفع شود.



دوستان، شما می‌توانید با این دستورات خود را به استقامت و پایداری وادار کنید و برای همیشه در دوستی و رفاقت وفادار باشید.

سقراط حکیم گفته: «اگر خواستی کسی را به دوستی و رفاقت انتخاب نمائی:

اول: باید از حال وی تفتیش کنی که در کودکی نسبت به پدر و مادر و خواهر و برادر و فامیل خود چگونه رفتار می‌نموده پس از تفحص کامل اگر دانستی که با آنها به خوبی و درستی سلوک می‌کرده و نسبت به آنها وفادار بوده و در انجام وظیفه تنبلی نمی‌کرده آنگاه امید به دوستی او داشته باش.»

توضیح آنکه اگر در مقابل افرادی که کمال محبت را باید به آنان داشته باشد استقامت کرده و وفادار بوده است در این دوستی هم پایدار و وفادار خواهد بود.

باز حکیم نامبرده می‌گوید:

«دوم: بین سلوک او با دوستانی که پیش از تو داشته چگونه بوده است اگر نسبت به آنها به شرایط دوستی و مودت عمل می‌کرده و در انجام وظائف دوستی تنبلی نمی‌کرده او را به دوستی خود انتخاب کن.»

«سوم: نگاه کن که میل و رغبت او در چیست اگر تنبلی و راحت‌طلبی و خودخواهی بر او غالب گردیده و از آن طرف میل به عیاشی و شهوت‌پرستی دارد بدان که همین صفت موجب تقاعد او می‌شود و حقوق دوستی و مودت را ادا نخواهد کرد و استقامت و پایداری نخواهد داشت.»

«دانشمند بزرگ علامه نراقی که یکی از علماء علم اخلاق و صاحب کتاب

«معراج السعادة» و «جامع السعادات» است، می‌گوید:»

«اعلم ان من تمام الحبّ للاخوان فى الله الوفاء و هو الثبات على الحبّ و لوازمه و ادامته الى الموت و بعده مع اولاده و اصدقائه»<sup>۱</sup>.

وفا متمم دوستی در راه خدا است و معنی وفا این است که در دوستی و لوازم آن استقامت و ثبات داشته باشی، تا دم مرگ او را از دست ندهی و پس از او هم به اولاد و دوستانش محبت کنی.

استاد روانشناس «جوجیتسو» به شاگردان خود می‌گفت: «چون بید خم شو و چون بلوط مقاومت کن».

«مستر کارنگی» می‌گوید: «به نظر شما علت اینکه لاستیکهای اتومبیل تا این درجه فشار را تحمل کرده و بالا و پائین می‌پرند چیست؟»

در ابتدا کارخانجات تهیه کننده لاستیک کوشیدند لاستیکهایی بسازند که با تکانهای شدید جاده مقاومت کند ولی به زودی متوجه اشتباه خود شدند. زیرا لاستیکهای آنها در مدت کوتاهی خرد شده و تکه تکه گردید آن وقت همین لاستیکهای بادی ساخته شد که فشار و تکان دست‌اندازهای جاده را در خود جذب می‌کنند.

اگر من و شما هم بخواهیم در جاده حیات بدون تکان و دست‌انداز به راحتی پیش برویم باید بیاموزیم که چگونه می‌توان فشار و تکان جاده پر مانع و ناهموار حیات را در خود جذب کرد و لذا باید در مقابل شدائد استقامت ورزید و دوستی را از دست نداد».

۱- کتاب «جامع السعادة» جلد ۳ صفحه ۱۸۸.



## امتیاز دستورات اسلام بر گفتار دانشمندان:

شما اگر در کتب دانشمندان و فلاسفه از زمان سقراط و افلاطون که تقریباً حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده‌اند تا این زمان را دقت کنید خواهید دید که آنچه آنان دستور استقامت به نوع بشر داده‌اند برای پیشرفت مقاصد مادی و دنیائی بوده است.

من نمی‌گویم این عمل صحیح نیست ولی اگر کسی قانونی جعل کند و منافع مادی و معنوی را با هم بتواند برای پیروان خود جلب نماید مسلماً کامل‌تر است. توضیح آنکه گاهی می‌شود یک شخص در ضمن تعلیم استقامت و وفاداری مستمعین خود را فقط متوجه امور مادی و دنیای محدود قابل زوال می‌نماید و گاهی یک فرد آسمانی در ضمن آوردن قوانین اخلاقی مردم را سوق به ایمان و اهمیّت آن می‌دهد و آنان را متوجه عالمی مافوق این جهان هم می‌نماید و به این وسیله دایره فعالیت فکر آنها را وسعت می‌دهد.

بنابراین امتیاز اسلام و دستورات دین بر سخنان و گفتار دانشمندان غیر مسلمان کاملاً واضح می‌گردد.

شما در جمله‌ای که از علامه نراقی نقل کردم دقت کنید.

تنها او که در مهد دین تربیت شده در ضمن گفتارش کلمه «الله» را اضافه می‌کند و به این وسیله مردم مسلمان را متوجه می‌سازد که اگر می‌خواهید در دوستی وفادار باشید باید برای خدا و در راه او دوستی نمائید.

دوستان، به حدیث اسلام ادامه و استقامت در دوستی و مودت را اهمیّت داده و به مردم مسلمان امر فرموده که باید در علاقه به یکدیگر پا برجا باشند که «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ان الله يحبّ المداومة علی الاخاء القدیم فداوموا علیه»<sup>۱</sup>

۱- میزان الحکمة جلد اول صفحه ۵۴ حدیث ۲۳۹.

پروردگار بزرگ دوست می‌دارد که مردم مسلمان در دوستیهای پر سابقه ثابت قدم باشند و رفقا و آشنایان قدیمی را از دست ندهند، پس (ای مسلمانان) دوستی را همیشگی کنید و در آن محبت‌ها پا برجا باشید.

و کسانی که این عمل پر ارزش را ترک می‌کنند اسلام، آنان را مردمانی خام و نادان دانسته زیرا حضرت «علی» (علیه السلام) فرمود:

«مودة الاحمق تزول کما تزول التراب». دوستی و رفاقت شخص نادان و بی‌خرد از بین رفتنی است آن چنانکه خاک و غبار از هم می‌پاشد و باد می‌برد.

و گاهی هم دوستی را رَحِم و قرابت فرض کرده و قطع کننده آن را مانند کسی می‌داند که از اقوام خود دوری می‌کند.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود:

«مودة یوم ميلة و مودة شهر قرابة و مودة سنة رحم ماسة من قطعها قطعها الله».

دوستی و آشنائی یک روز، علاقه و رفاقت کوتاهی است ولی اگر مودت تا یک ماه به طول انجامید، این خود خویشاوندی است و اگر یک سال ادامه داشت رفیق مورد علاقه را مانند رحم و اقوام نزدیک می‌نماید که اگر با او قطع مراوده کند خدا عمر او را کوتاه می‌گرداند.

(نقل از کتاب اتحاد و دوستی)

## «ارزش فکر کردن»

بدون تردید هیچ عاقلی منکر اهمیت فکر کردن و یا فکر را به کار انداختن در مسائل مهم و مختلف زندگی و علمی نبوده و نخواهد بود.



تفکر، بزرگترین راز موفقیت در همه چیز و در همه کار  
و بلکه از سفارشات مؤکد قرآن مجید است، آنجا که فرموده:

((قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا

تَتَفَكَّرُونَ))<sup>۱</sup>

و فرموده: ((كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

تَتَفَكَّرُونَ))<sup>۲</sup>

و فرموده: ((فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ))<sup>۳</sup>

و فرموده:

((كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ))<sup>۴</sup>

و فرموده: ((وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَفَكَّرُونَ))<sup>۵</sup>

می‌بینید که پروردگار متعال فرق بین کور و بینا را با  
«تفکر» تعیین کرده، و آیات خود را برای «تفکر» بیان  
فرموده، و قصص قرآن را برای متفکرین نقل کرده، و  
مثالها و اندرزهای این کتاب مقدس را برای متفکرین  
توضیح داده است.

۱- سوره انعام آیه ۵۰.

۲- سوره بقره آیات ۲۱۹ و ۲۶۶.

۳- سوره اعراف آیه ۱۷۶.

۴- سوره یونس آیه ۲۴.

۵- سوره حشر آیه ۲۱.



«تفکر» به قدری در اسلام پر ارزش است که یک ساعت آن را معادل و بلکه بالاتر از یک سال عبادت می‌داند.<sup>۱</sup>

«امیرالمؤمنین» (علیه السلام) فرمود: تفکر، انسان را به سوی نیکی می‌کشاند و به اعمال نیک وادار می‌نماید.<sup>۲</sup>  
حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) فرمودند: عبادت، به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه تنها عبادت با تفکر در امر الهی محقق می‌شود.<sup>۳</sup>

بنابراین هر انسانی که متفکرتر است پر ارزشتر است و باید یک سالک الی الله تا می‌تواند فکر خود را تقویت کند و به هر مرحله‌ای با تفکر کامل قدم بگذارد و کوچک‌ترین بی‌توجهی نسبت به آن مرحله نداشته باشد، ولی مسأله مهم‌تر این است. که باید علاوه بر تقویت فکر، تمرکز فکری هم داشته باشد، یعنی تمرکز فکر خود را در اختیار بگیرد که این موضوع (یعنی تمرکز فکر در امور معنوی) از اساسی‌ترین مسائل زیربنائی و پر اهمیت سیر الی الله است. و از شعاعهای استقامت است.

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: تفكر ساعة خير من عبادة سنة،

تفسیر عیاشی جلد ۲ صفحه ۲۰۸.

۲- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۵.

۳- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۵.



## «اهمیت تمرکز فکر»

یکی از موفق‌ترین شاگردان مکتب سیر و سلوک و  
روندگان راه خدا و علماء اهل معنی در ضمن نامه‌ای  
می‌نویسد:

من که شاگرد خوب استادم بودم. و کوشش می‌کردم تمام دستورات استاد عزیزم را  
مو به مو اجرا کنم، فکر می‌کردم پس از مرحله توبه و استقامت دیگر وقتی بخواهم  
نماز بخوانم لحظه‌ای توجّهم از خدای تعالی سلب نمی‌شود. اما متأسفانه دیدم باز هم  
در نمازها حواسم پرت می‌گردد و توجّه زیادی به خدای تعالی ندارم، به محضر استادم  
رفتم و از وضع روحی خود شکایت کردم و از آن بزرگوار استمداد نمودم تا مرا  
راهنمایی کند، او در جواب من فرمود: باید در تو «تمرکز» فکر ایجاد شود و با این  
جمله دست مرا گرفت و به اتاق خلوتی برد و گفت: فرزندم، هر زمان خواستی  
عبادت، نمازی و یا هر کار دیگری که باید در آن حواست جمع باشد انجام دهی، اوّل  
کاری که باید بکنی این است که نگذاری چیزهایی که به آن علاقه بیشتری داری در  
مقابلت باشد و آنها را ببینی، یعنی نگذاری تو را آنها به خود جلب کنند، مثلاً زنت،  
فرزندانت و یا مناظر زیبائی که در آن ساعت فکر تو را به خود جلب می‌کند. در مقابل  
و یا در منظرت باشد.

و از همین جهت است که در اسلام برای کسی که می‌خواهد نماز بخواند دستور  
رسیده که باید به اطراف نگاه نکند و با کسی حرف نزند، چیزی نخورد، خنده و گریه  
نکند، یعنی به چیزهایی که او را به خنده و یا به گریه در می‌آورد توجّه نکند، اینها  
همه‌اش برای به وجود آوردن تمرکز فکر و توجّه کامل به پروردگار است.

بنابراین به هر وسیله‌ای که ممکن است باید بکوشی تا اختیار تمرکز فکرت را در  
دست بگیری. یعنی بتوانی به هر چه در هر وقت می‌خواهی تمرکز فکری پیدا کنی، و  
وقتی به چیزی توجّه پیدا کردی آن چنان تمرکز فکری به آن داشته باشی که هیچ چیز  
حواست را پرت نکند.

و بالأخره یکی از مهم‌ترین وظایف کسی که می‌خواهد سیر الی الله بکند این است که اختیار تمرکز فکرش را داشته باشد.

سپس استاد به من گفت: هر مرتاضی و یا سالک الی اللهی، یا مکتشفی و یا مخترعی و یا مطالعه کننده‌ای و یا هر کسی که بخواهد کار صحیح و سالم و درستی بکند باید تمرکز فکری داشته باشد و در حقیقت تمرکز فکر مایه جمیع کارهای صحیح و درست است.

لذا اگر تو نتوانی در خود تمرکز فکر به وجود بیاوری و با حواس پرتی بخواهی سیر الی الله که بسیار مشکل است و بلکه مانند صراط قیامت از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است انجام دهی، به هیچ وجه موفقیت نخواهی داشت. پس بکوش تا در خود تمرکز فکر به وجود آوری و اختیار افکارت در دست خودت باشد.

من کلمات او را شنیدم و تصمیم داشتم به هر نحوی که شده آنها را عمل کنم ولی متأسفانه نمی‌توانستم تمرکز فکر برای خود به وجود آورم.

لذا برای مرتبه دوم نزد او رفتم و از او تقاضا کردم به من بگوید چگونه در خود تمرکز فکر را به وجود آورم، او به من در این ارتباط چند دستور داد که من آنها را عمل کردم و بحمدالله به نتایج خوبی رسیدم.

## «دستورات تمرکز فکر»

اوّل:

استادم می‌گفت: اگر می‌خواهی تمرکز فکرت در اختیارت قرار بگیرد باید روزی یک ساعت تا چهل روز در اطاق کوچکی که هیچ نوع تزئینات و چیزهایی که توجهت را به خود جلب می‌کند نداشته باشد، عبادات و دعاها و تلاوت قرآنت و بخصوص اذکار را در آنجا انجام دهی و خود را صد در صد در محضر خدائی که محیط بر همه چیز است بدانی و به چیزی غیر او فکر نکنی و با دقت کامل مهار فکرت را در دست



بگیری و نگذاری کوچک‌ترین حواس پرتی عارضت گردد، در این صورت می‌توانی به مقصد بررسی و تمرکز فکرت را در اختیار بگیری و این کار را تمرین نمایی.

دوّم:

استادم فرمود: یکی از چیزهائی که فکر را متمرکز می‌کند عشق و علاقه شدید به چیزی یا به فردی از افراد است، عشق تمام فکر انسان را به معشوق متمرکز می‌کند و حواسش را از چیزهای دیگر جمع می‌نماید، اگر انسان بتواند به کاری که می‌خواهد انجام دهد. علاقه پیدا کند و به آن کار عشق بورزد، کارش را با تمرکز فکر و صحیح انجام می‌دهد. پس بدون تردید یکی از راههای در اختیار گرفتن تمرکز فکر این است که انسان عشق و علاقه شدیدی در خود قبل از انجام هر کار نسبت به آن کاری که می‌کند به وجود آورد.

توضیح آنکه: انسان نباید کاری را که به آن علاقه ندارد (بخصوص کارهای فکری) انجام دهد، زیرا در این صورت آن کار با حواس پرتی و ناصحیح انجام می‌شود. بنابراین من به تو توصیه می‌کنم هر کاری را که می‌خواهی انجام دهی اول آن را، نتایج آن را، اهمّیت آن را، نقش آن را در سعادت خود و یا اجتماع بشناس و سپس به آن عشق پیدا کن که در آن وقت به موقّیّت کامل خواهی رسید.

سوّم:

استادم فرمود: یکی دیگر از چیزهائی که تمرکز فکر را در اختیار تو قرار می‌دهد توکّل به خدا است، من در اینجا نمی‌خواهم تو را به مرحله توکّل وارد کنم. زیرا توکّل از مراحل بالائی است که تو هنوز نمی‌توانی به آن دست یابی. ولی در همین مرحله تو باید بدانی که همه کارها دست خدا است، لذا نباید از آینده‌ات، از فقرت، از مرضت، از هر نوع چیزی که از آن نگرانی داری بترسی و حواست پرت آنها باشد، و الا هر مقدار ایمانت به خدا و توکّلت به پروردگار کمتر باشد مسائل زیادی در زندگی حواست را پرت می‌کند و نمی‌توانی در چیزی که باید تمرکز فکر در آن داشته باشی حواست را جمع کنی.



سپس استاد فرمود: مطلبی که بعضی آن را «سرّ اکبر» یا راز بزرگ می‌نامند. این است که اگر می‌خواهید کسی را نصیحت کنید و یا مطلبی در خودتان و یا دیگری اثر مثبت داشته باشد آن را در بخش دوّم از سه بخش خواب و «خلسه» و بیداری تلقین نمائید، زیرا در آن زمان تمرکز فکری بیشتری انسان دارد.

توضیح آنکه انسان وقتی می‌خواهد بخوابد ابتداء بیدار است و سپس به حال «خلسه» می‌رود یعنی بین خواب و بیداری قرار می‌گیرد و بعد بخواب عمیق فرو می‌رود.

آنچه مورد بهره برداری در تمرکز فکر و تلقین باید قرار بگیرد مرحله دوّم (حالت خلسه) در هنگام بخواب رفتن و در هنگام بیدار شدن است، چون اشخاص در این مرحله ۷ تا ۱۰ دقیقه‌ای در حالت خلسه و هیپنوتیزم و تمرکز فکر هستند.

لذا هر گونه تلقین و اندرز و سخن در او اثر می‌کند و اثر بسیار عمیق و ارزنده‌ای دارد، نهایت باید راز قوانین تلقین را انسان بداند و متوجّه باشد که تلقین با یک بار در حالت خلسه در خود و یا در طرف اثر نمی‌کند، بلکه بایستی ۲۰ بار هر تلقینی تکرار شود، مثلاً بیست بار در صبح بگوید: «من شجاع هستم». تا از هیچ چیز نترسد و استقامت پیدا کند.

و نیز تلقین در یک روز یا دو روز اثر نمی‌کند، بلکه بایستی بیست روز تا چهل روز تکرار شود، البته اثرش در اشخاص (به خاطر تفاوت درجه تلقین پذیری آنها) فرق می‌کند و باید دانست که جمله‌ای که باید تلقین گردد نباید هر روز عوض شود، بلکه حتّی در تمام مدّت چهل روز یک مطلب تلقین گردد، و اگر تلقین به وسیله ضبط صوت به عمل آید بهتر است و انسان دیرتر از حالت خلسه بیرون می‌آید، و دیگر آنکه تلقین نباید حالت منفی داشته مثلاً حتّی نگوید: که «من مریض نیستم» بلکه بگوید: «من سالمم» و یا «من ضعیف نیستم» بلکه بگوئید: «من قویم» و جمله‌ای را که می‌خواهید به خود تلقین کنید یا باید با صدای خود و یا با صدای کسی که دوستش دارید (مثلاً استادتان) در نوار کاست ضبط کنید و شب، قبل از بخواب رفتن و یا صبح قبل از بیدار شدن ضبط صوت را روشن کنید و آن جملات را بشنوید.



و بالأخره جمله‌ای که باید به شما تلقین شود اگر با مهربانی و کمال محبت ادا گردد و بیست مرتبه هر روز در مدت چهل روز تکرار شود نتیجه مطلوبی خواهید گرفت.

## «نظرات یک مرتاض»

در هندوستان در شهر پونا وقتی در کنار رودخانه آن شهر ایستاده و منتظر یکی از دوستان بودم، مردی را دیدم که اعمال خارق العاده‌ای انجام می‌داد او با زبانهای مختلف که من جمله عربی و فارسی بود حرف می‌زد زیرا اول فکر می‌کرد من عربم و با عربی حرف زد و بعد که متوجه شد من فارسم با من فارسی سخن گفت در علوم غریبه استاد بود هیپنوتیزم و خواب مغناطیسی از کارهای معمولی او بود در همان مدتی که در کنار رودخانه نزد من ایستاده بود چند قلم از هنر نمایشهای خود را به معرض نمایش گذاشت که مرا متعجب کرد، از او پرسیدم: بزرگترین رمز موفقیت تو در این همه هنر و دانش چیست؟ او به من گفت:

عمده موفقیت من و مایه اصلیش مسئله‌ای بوده که استادم در اوایل شروع به ریاضتم به من دستور داد و آن این بود که چندین ماه مرا وادار به در اختیار گرفتن تمرکز فکرم نمود.

او به من گفت: که اگر فکرت را متمرکز کنی و حواس را جمع نمائی به آنچه بخواهی می‌رسی.

او می‌گفت: حواس جمعی در هر کاری لازم است و تمام کارهای فوق‌العاده و بلکه خارق العاده با حواس جمعی باید انجام شود.



من در مدّت عمرم به تجربه فهمیده‌ام که حتّی تردستیها و چشم‌بندیها و هیپنوتیزم و کلیّه علوم غریبه و تمام اعمالی که مرتاضها انجام می‌دهند بدون تمرکز فکر امکان پذیر نیست.

آن هنرمند هندی به من می‌گفت: من در جوانی آن قدری که برای به دست آوردن تمرکز فکر تلاش کرده و زحمت کشیده‌ام برای هیچ مسئله دیگری از قبیل این همه هنرهایی که شما از من مشاهده می‌کنید رنج نبرده‌ام. زیرا به هر هنری که می‌رسیدم می‌دیدم مایه اولیّه و زیر بنایش تمرکز فکر است.

من در شهر بنارس سالها عاشق دختری بودم و چون به او تمرکز فکر پیدا کرده بودم تمام اعمال و حرکات او را با آنکه فاصله مکانی زیادی از من داشت می‌دیدم و مشاهده می‌نمودم و تمام اعمالش را زیر نظر می‌گرفتم من الآن اکثر اعمال خارق العاده را با نیروی تمرکز فکر انجام می‌دهم.

بعضی معتقدند که اگر انسان بتواند به نیروی تمرکز فکر به طور کامل و صحیح دست یابد همه کارهای خارق العاده را می‌تواند انجام دهد. زیرا روح انسان دارای نیروی عجیب و بلکه چون منتسب به خدا است و خدای تعالی فرموده: **((وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي))** دارای نیروی بی‌نهایت است.

بر این اساس اگر روح انسان تمام نیروی فکری خود را روی چیزی بسیج کند و تمرکز در خود به وجود آورد قطعاً همه کارهای مهم را می‌تواند انجام دهد. شاید شما شنیده باشید که بعضی از مرتاضها در این مملکت می‌توانند قطار را نگه دارند من خودم می‌توانم آهو را در حال فرار فقط با تمرکز فکر و نگاه به او، او را در جای خود می‌خکوب کنم و نگذارم فرار کند من خودم می‌توانم مار و حیوانات ضعیفی مانند آن را در اثر قوه اراده و تمرکز بی‌جان کنم و حتّی او را بخشکانم.



واقعاً هم این مرتاض هندی می‌توانست این کارها را بکند و همان گونه که او مدعی بود من هم معتقدم که او تمام هنرهای فوق العاده و عجیب و غریب را با تمرکز فکر انجام می‌داد.

### «نظم در امور»

یکی از سالکین الی الله در شرح خاطرات خود نوشته که: من به هیچ وجه نمی‌توانستم در عبادات و یا در مراحل کمالات تمرکز فکر که از اساسی‌ترین شرایط موفقیت است داشته باشم. لذا نزد استاد عزیزم، رفتم و از او تقاضا نمودم که مرا از این حواس پرتی نجات داده و راه به دست آوردن تمرکز فکر را به من تعلیم دهد.

او پس از چند سؤال از وضع زندگی من و متوجه شدن به اینکه من در کارهای روزمره بسیار نامنظم به من گفتم: باید تصمیم‌گیری که در تمام کارهای کوچک و بزرگ منظم باشی تا آنکه در دراز مدت تمرکز فکر در تو، به وجود آید.<sup>۱</sup>

او در ابتدا به من دستور محاسبه و مراقبه را داد و گفتم: در هر روز یک جلسه برای بررسی اعمال تشکیل بده و افکار و صفات و اعمال را محاسبه کن یعنی بنشین و از اول صبح تا موقع خواب تمام اعمال را از نظر بگذران (این عمل حافظه را هم زیاد می‌کند) که اگر اعمال نامنظم و بیهوده‌ای انجام داده‌ای از آنها شرم‌منده خواهی شد و فردا آن اعمال را تکرار نخواهی کرد و در نهایت اگر بعضی از آنها گناه باشد استغفار می‌نمائی که اسم این عمل محاسبه است.

دوّم در شبانه روز مراقب باش که مبادا کارها را بی‌حساب و بدون برنامه انجام دهی و مرتّب مراقب اعمال و رفتارت باش که از حدّ وسط خارج نشود و به طرف افراط و تفریط انحراف پیدا نکند و گناه و معصیت به هیچ وجه ننمائی و در تمام

---

۱- و ضمناً معلوم باشد که برای این چنین افراد نامنظم دستورات بالا برای تمرکز فکر مفید نیست و اگر هم باشد بسیار موقت و کم فائده است.



کارها نظم را رعایت نمائی که نام این عمل مراقبت است و سپس فرمود: باید مقید باشی که در تمام کارها نظم و ترتیب عقلائی و دقیق را رعایت کنی.

و این را بدان که نظم، در دراز مدّت انسان را از حواس پرتی نجات می‌دهد و کم‌کم در انسان تمرکز فکر به وجود می‌آورد. زیرا وقتی انسان همه کارهایش روی حساب بود و صبح که از خواب برخاست می‌دانست که تا شب چه باید بکند و در هر ساعت معین شده بود که چه اعمالی در آن ساعت باید انجام دهد فکرش راحت و طبعاً از اضطراب و تشوّت فکر و حواس پرتی نجات پیدا می‌کند.

نظم در زندگی سبب راحتی فکر و تمرکز آن می‌گردد زیرا وقتی فکر انسان آرامش داشت و راه صحیح خود را انتخاب نمود و مدّتی به این برنامه عادت کرد. از ناراحتیهای فکری و تشوّت آن نجات پیدا می‌کند غالباً کسانی که نامنظم‌اند در کارها سرگردانند و نمی‌دانند چه باید بکنند این سرگردانی و پریشانی کم‌کم در فکر آنها اثر می‌گذارد و فکرشان هم سرگردان و پریشان می‌شود و نتیجه این پریشانی این است که هیچگاه به کاری دل نمی‌بندند و هیچ کاری را به پایان نمی‌رسانند و همه کاره هیچ کاره هستند.

یک شخص نامنظم شب که می‌شود هیچ کاری را نکرده و خسته هم شده است! ولی یک فرد منظم همه کارهایش را به موقع انجام داده علاوه بر آنکه خسته نشده نشاطی هم پیدا می‌کند و با خود می‌گوید: بحمدالله همه کارها را به موقع انجام داده‌ام. و بالأخره همه انبیاء و اولیاء (علیهم السّلام) و تمام حکما و دانشمندان به نظم در زندگی در امور جزئی و کلی سفارش کرده و خودشان به آن عمل نموده و فواید بسیاری برای آن ذکر کرده‌اند.

که یکی از آن فواید این است که اگر کسی نامنظم باشد به هیچ وجه نمی‌تواند دارای تمرکز فکر و استقامت گردد و به عکس نظم در امور تمرکز و آرامش فکری و استقامت به وجود می‌آورد.



## «دستورات نظم در زندگی»

سپس استاد فرمود: یک دفتر یادداشت داشته باش و همه روزه صبح اوّل وقت در آن دفتر تمام کارهایی که باید تا شب انجام دهی بنویس و همه آنها را سر وقت و ساعت خودش انجام بده و به هیچ وجه مسامحه نکن.

به مردم و دوستان بفهمان که من منظمم تا آنها تو را به این عنوان بشناسند و خللی در نظم زندگی تو به وجود نیاورند.

قاطعیّت از خود در نظم زندگیّت به مردم نشان بده تا آنها تو را به این عنوان بشناسند.

با مردم نامنظم و کسانی که برای وقت تو و وقت خودشان ارزشی قائل نیستند نشست و برخاست نکن که همچون مرض مسری در تو اثر می‌گذارند و تو را نامنظم می‌کنند.

به وعده‌هایت سر وقت عمل نما و اگر کسی به وعده‌اش با تو وفا نکرد او را ترک کن ولو ضرر بسیاری به تو بخورد.

در نظم زندگیّت با قاطعیّت و تعهّد با همه و خودت برخورد کن تا بتوانی موفق به این راز بزرگ سعادت و رمز عظیم موقّیّت و سرّ پر اهمیّت خوشبختی بشوی.

من از استاد: به خاطر این راهنمایی مهمّش تشکر کردم و دستورات او را به کار بستم و بحمدالله موفق به نظم امورم شدم و تمرکز فکر پیدا کردم.

## بخش پنجم

### صراط مستقیم

- مرحله صراط مستقیم
- معنی صراط مستقیم
- صراط دنیا و صراط آخرت
- مکاشفه آموزنده
- فلسفه اسلامی
- میزان واقعی
- نظم در زندگی
- وسواس
- نداشتن عقائد انحرافی
- توقیفی بودن عبادات
- ترک محرّمات و انجام واجبات
- تعهد و وفای به عهد
- ولایت فقیه
- رسومات
- صراط مستقیم و شهوت
- غضب
- نظافت و زینت
- ازدواج
- آداب معاشرت

این قسمت از کتاب را حتماً باید سالک الی الله پس از آنکه قسمت‌های قبل را کاملاً مطالعه نمود و خلاصه مطالب آن را زیر نظر استادی در وجود خود پیاده کرد، مطالعه کند و به مرحله‌ای که در این قسمت ذکر شده، عمل نماید و اگر بنخواهد ترتیب آنها را بهم بزند و یا همه آن کمالات را یک دفعه در خود ایجاد کند، قطعاً موفق به برداشتن کوچک‌ترین قدمی در مراحل کمالات روحی نخواهد شد.

مثلاً اگر کسی بنخواهد قبل از مرحله «استقامت» به مرحله «صراط مستقیم» که در این فصل مطرح شده قدم بگذارد یا قبل از «یقظه» به مرحله «توبه» وارد شود، موفقیتی نصیبش نخواهد گردید.

و ضمناً تذکر این نکته لازم است که همه این مراحل باید با نظارت کامل استاد انجام شود و الا اگر انسان بنخواهد تنها به آنچه در این کتاب نوشته شده عمل نماید و خودسرانه به تزکیه نفس و کمالات روحی پردازد، علاوه بر آنکه به زحمت زیادی می‌افتد، موفقیتش هم ضعیف خواهد بود؛ ولی اگر این کتاب را استادان و کسانی که به روحیات شاگردان مسلط‌اند مطالعه کنند و یا کسانی که طبق برنامه استاد مشغول تزکیه نفس می‌باشند، برای بینش بیشتر با تجویز استاد مطالعه نمایند، بسیار بسیار مفید خواهد بود.

بنابراین اگر مراحل یقظه و توبه و استقامت را در این کتاب مطالعه کرده‌اید اینک مرحله چهارم سیر الی الله را که «صراط مستقیم» است و مهم‌ترین مراحل تزکیه نفس است مطالعه نمایید.

## «مرحله صراط مستقیم»

سالک الی الله پس از آنکه در استقامت و صبر و پایداری و عزم راسخ و قاطعیت و اعتماد به نفس صددرصد ورزیده گردید و خودسازی را در این مراحل کاملاً به پایان رسانید، باید با جدیت کامل و تمرکز فکر و مراقبت شدید خود را برای نجات از هر گونه انحراف چه در جهت افراط و چه در جهت تفریط آماده نماید و برای خود میزانی حسّاس و دقیق و بدون خطا و اشتباه برای اعمال و عقائد و افکارش در نظر بگیرد و صددرصد خود را با آن میزان تطبیق کند.

در قرآن مجید برای این میزان و این الگو بیشتر کلمه «صراط مستقیم» به کار رفته و حتی در هر نماز بر مردم مسلمان واجب است که در ضمن سوره «حمد» بگویند: ((أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)) یعنی: خدایا ما را به راه راست هدایت فرما.

بنابراین یکی از مهم‌ترین و حسّاس‌ترین مراحل خودسازی مرحله «صراط مستقیم» است و آن شامل تعادل فکری و اعتقادی و عملی می‌گردد که انشاءالله در این بخش همه آن مطالب کاملاً توضیح داده می‌شود، امید است

سالکین الی الله متوجّه اهمّیت این مرحله بوده و خود را کاملاً با «صراط مستقیم» اسلامی تطبیق دهند.

ضمناً ناگفته نماند که در مرحله «صراط مستقیم» دو موضوع باید کاملاً عملی شود:

اول: «مراقبت» یعنی سالک الی الله باید مراقب باشد که مبدا کوچک‌ترین انحرافی چه در جهت افراط و چه در جهت تفریط داشته باشد.

باید مانند راننده‌ای باشد که پشت فرمان ماشین نشسته و کاملاً مراقب است که حتّی نیم میلیمتر فرمان را به طرف راست و یا به طرف چپ انحراف ندهد.

سالک الی الله باید در شب و روز کاملاً مراقب باشد که حتّی یک کلمه، یک قدم، یک حرکت از «صراط مستقیم» دین و شریعت انحراف پیدا نکند؛ کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند با بی‌بندوباری و گناه و معصیت و یا حتّی با وسواسی بودن و تقدّس بیش از حد به خدا برسند، سخت در اشتباه‌اند، تمام اساتید علم اخلاق معتقدند بزرگترین و پرفائده‌ترین عملی که سالک الی الله انجام می‌دهد «مراقبه» است و پر واضح است که «مراقبه» همان مواظبت کردن از عدم انحراف از خطّ مستقیم دین و شریعت و دستورات مراجع تقلید است.

بنابراین باید سالک الی الله ملکه مراقبت را در خود ایجاد کند که حتّی در مواقع حواس پرتی هم از «صراط مستقیم» دین انحراف پیدا نکند.

دوم: «محاسبه» یعنی حساب در دستش باشد و بی حساب به عبادات و اعمال مستحبّه مبادرت نکند.

در بعضی از احادیث آمده که امام (علیه السّلام) فرموده است: از ما نیست کسی که در شبانه روز حساب نفس خود

را نکند، اگر بدی و یا گناه کرده، استغفار کند و آن را جبران نماید و اگر اعمالش نیک بوده و درست حرکت نموده، شکر خدا را نماید.<sup>۱</sup>

بعضی از اولیاء خدا شبها قبل از خواب در اتاق خلوتی می‌نشستند و تمام اعمال شبانه روز خود را از نظر می‌گذرانند و نفس لوّامه خود را قاضی قرار می‌دادند، خود را محاکمه می‌کردند و می‌گفتند: قبل از آنکه این محکمه در قیامت در محضر پروردگار تشکیل شود، ما خودمان محکمه را تشکیل می‌دهیم و به حساب خود رسیدگی می‌کنیم. زیرا اگر این چنین کردیم ناآرامی برای روز قیامت نداریم، «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا»<sup>۲</sup> یعنی: حساب خود را قبل از آنکه به حسابتان برسند، روشن کنید و قبل از آنکه وزن‌تان کنند، خود را وزن نمایید و با «میزان اعمال» خود را بسنجید.

بنابراین سالک الی الله قبل از آنکه بخواهد وارد مرحله «صراط مستقیم» گردد، باید ملکه محاسبه و مراقبه را در خود به وجود آورد و نگذارد به هیچ وجه انحراف از «صراط مستقیم» حتی در زمان غفلت برای او به وجود آید. عینا مانند راننده‌ای باشد که حساب جاده و پیچهای خطرناک و موانع راه و حدود سرعت و علائم راهنمایی و

۱- بحار الأنوار جلد ۱ صفحه ۱۵۲ و جلد ۷۰ صفحه ۷۲.

«عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل خیرا استزاد الله منه و حمد الله علیه و ان عمل شرا استغفر الله منه و تاب الیه».

۲- بحار الأنوار جلد ۷۰ صفحه ۷۳.

حرکت از قسمتهای مجاز در دستش باشد و حتی در زمان غفلت هم آنها را فراموش نکند.

### «معنی صراط مستقیم»

یکی از شاگردان مکتب تزکیه نفس که روح و قلب پاکی داشت و مراحل «توبه» و «استقامت» را گذرانده و وارد مرحله «صراط مستقیم» گردیده بود، می‌گفت: شب و روز اولی که وارد این مرحله شده بودم و با تمام فکر متوجه «صراط مستقیم» و شرائط آن و خصوصیات آن که استاد توضیح داده بود، گردیده بودم و اعمالی را که استاد دستور داده بود، انجام داده و خوشحال بودم که خدای تعالی توفیق دیگری به من عنایت کرده که توانسته‌ام قدم دیگری به سوی کمال بردارم و دست به دعا در خلوت برداشته و مکرر این آیه شریفه را به عنوان دعا می‌خواندم:

((أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ))<sup>۱</sup>

(خدایا ما را به «صراط مستقیم» هدایت کن؛ صراط کسانی که به آنها نعمت دادی، نه راه کسانی که به آنها غضب فرمودی و نه راه کسانی که گمراه‌اند).

و در آن شب این آیات را ورد خود ساخته بودم، در آن حال و در آن توجه مخصوص ناگهان حال مکاشفه‌ای دست داد که می‌دیدم تمام وجودم درخواست می‌کند که: «خدایا مرا به صراط مستقیم هدایت کن» حال طلب فوق‌العاده‌ای داشتم، در جستجوی آن بودم که چگونه مرحله «صراط مستقیم» را در وجود خود پیاده کنم، از خدا می‌خواستم آن چنانکه استادم گفته بود تمام اعمال و افکار و اعتقاداتم با «صراط مستقیم» تطبیق کند.

۱- سوره حمد آیات ۶ - ۷.



ناگهان در مغزم این آیه شریفه را که در سوره «زخرف» آمده مورد تحلیل قرار دادم، زیرا این آیه به من الهام شده بود:

((فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ))<sup>۱</sup>

یعنی: ای پیامبر! متمسک باش به آنچه به تو وحی شده، که اگر این کار را بکنی تو در «صراط مستقیم» خواهی بود. بنابراین «صراط مستقیم» پیروی و تمسک به آن چیزی است که بر «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) از دین و معارف و احکام و غیرها وحی شده است، زیرا او روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید وحی است و خدای تعالی در قرآن فرموده:

آنچه پیامبر به شما داده از دین و احکام و معارف یا از غنائم جنگی بگیرید و از آنچه شما را نهی فرموده و نداده است صرفنظر کنید.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید:

ای پیامبر! قسم به قرآنی که پر از حکمت است، تو از فرستادگان الهی هستی و بر «صراط مستقیم»<sup>۳</sup>. پس اگر کسی پایش را جای پای «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) در عبادات و معارف و عقائد و اخلاق بگذارد، در «صراط مستقیم» قرار گرفته است.

۱- سوره زخرف آیه ۴۳.

۲- ((وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) (سوره حشر آیه ۷).

۳- ((يَس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)) (سوره

یس آیات ۱ الی ۴).

از این مطالب به یاد آمد که در چندی قبل به مسجدی رفته بودم، شخصی به دیگری اقتدا کرده بود و مقید بود که صددرصد همراه او رکوع و سجود و قیام و قعود کند، من متوجه بودم که اوّلی امام و دوّمی مأموم است، ولی اگر او در یکی از ارکان نماز با امام همراه نبود، یقیناً من چنین برداشتی نداشتم، پس معنی مسلمان بودن و شیعه «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) بودن و اقتدا به «پیامبر اکرم» (صلی اللّٰه علیه و آله) نمودن این است که هر کاری را که آنها کرده‌اند بدون کم و زیاد این هم بکنند و در کوچک‌ترین عملی از راه و روش آنها تخطّی نکنند، که معنی «صراط مستقیم» هم همین است.

### «راه راست کدام است؟»

یکی از سالکین الی اللّٰه که در مرحله «صراط مستقیم» واقع شده بود، می‌گفت: من از شما در منبر شنیده بودم که می‌فرمودید اگر کسی مرحله توبه و استقامت را بگذراند ملائکه به کمک او می‌آیند و او را کمک می‌کنند و این آیات را می‌خواندند:

((إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ

عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ

الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ))<sup>۱</sup>

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما خدا است (و مرحله توبه را می‌گذرانند) سپس استقامت می‌نمایند (و مرحله استقامت را می‌گذرانند) ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و به

۱- سوره فصلت آیه ۳۰.

آنها می گویند نرسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما  
به بهشتی که به شما وعده داده شده است.

و ((إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))<sup>۱</sup>

کسانی که می گویند پروردگار ما خدا است سپس  
استقامت می کنند نه خوفی بر آنها هست و نه محزون  
می شوند.

پس ملائکه حقایق را به قلب انسان در مراحل بعد از استقامت نازل می کنند و به  
انسان کمک می کنند لذا من وقتی در «مرحله صراط مستقیم» وارد شدم استاد به من  
فرمود: اگر می خواهی در هر مرحله ای سریع تر به کمال برسی و زودتر آن مرحله را  
طی کنی، صددرصد در همان مرحله تمرکز فکری داشته باش و بکوش مبادا حواست  
به جای دیگری پرت شود.

من این مطلب را به ذهن خود سپرده بودم و شش دنگ فکرم را در تمام امور به  
«صراط مستقیم» داده بودم، تا آنکه شبی پس از آنکه وظائف عبادی خود را انجام داده  
و انتظار می کشیدم که شاید مکاشفه ای دست دهد، لوحه ای را در مقابل خود دیدم که  
این آیه روی آن نوشته شده بود:

((وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِهِ

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))<sup>۲</sup>

یعنی: این راه من است که راست است؛ پس، از آن  
پیروی کنید و از راههای مختلف دیگر که انحراف دارد

۱- سوره احقاف آیه ۱۳.

۲- سوره انعام آیه ۱۵۳.

متابعت نکنید، زیرا آن راهها شما را از راه خدا جدا می‌کند، این وصیّتی است که شما را به آن توصیه می‌نمایم شاید دارای تقوی شوید.

اگر چه ظاهر آیه شریفه با سیاق آیات قبل منظور از «صراط مستقیم» متابعت احکام و دستوراتی است که بر «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) نازل شده، ولی آنچه من در این خصوص دیدم و با سائر آیات قرآن و روایات و حتی ظاهر همین آیه شریفه مطابقت دارد این است که در همان حالت من خود را در خیابان مستقیمی می‌دیدم، که منتهی می‌شد به خانه خدا؛ آن خیابان اگر چه بسیار طولانی و دور و مقداری سربالا بود، ولی آن قدر مستقیم بود که کاملاً خانه خدا از دور دیده می‌شد، در سر راه و در این خیابان سنگهای بزرگ و کوچکی افتاده بود که بدون برداشتن آنها عبور از آن خیابان مشکل و یا غیر ممکن بود، در دو طرف این خیابان کوچه‌هایی دیده می‌شد که اکثراً پلاک داشت، ولی بن‌بست بود و منتهی می‌شد به خانه یکی از رهبران و اقطاب مسلکهای غیر تابعین قرآن و عترت، من که تازه می‌خواستم از این خیابان به طرف خانه خدا بروم و لوحه بالا را که در آن آیه ((وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا

فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ))<sup>۱</sup> نوشته شده بود دیده بودم؛ مثل آن بود که «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) ایستاده و با اخلاق خویش و با تبسمی که همیشه در لبانش بوده است به من در حالی که به خیابان مستقیم اشاره می‌فرمود با زبان حال می‌گفت: این راه مستقیم؛ تو را به خدا می‌رساند، بکوش که از وسط این راه حرکت کنی و مبادا به این کوچه‌ها که دو طرف این خیابان مشاهده می‌شود بروی این توصیه من است به تو، یعنی تو که می‌خواهی سیر الی الله کنی و به خدا و لقاء الهی برسی و دارای تقوی باشی و پاک



گردی، نباید توجهی به این کوچه‌های بن‌بست بنمائی، اینها تو را از راه راست و «صراط مستقیم» باز می‌دارند، حواست جمع باشد و گوش به حرف کسی نکنی.

در این مکاشفه فهمیده بودم که منظور از آن خیابان همان «صراط مستقیم» است که در قرآن مکرر از آن یاد شده و در این آیه شریفه هم به عنوان ((وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ))<sup>۱</sup> ذکر گردید و من اگر می‌خواهم به خدا و دیدار او و ملاقاتش موفق شوم، باید از این راه پیروی کنم و کوچک‌ترین انحرافی پیدا نکنم.

و منظور از آن سنگهایی که در راه وجود دارد صفات رذیله‌ای است که در من هست که اگر آنها در من بماند، مرا از رسیدن به خدا باز می‌دارد.

و منظور از آن کوچه‌های بن‌بست مسلکهای باطله‌ای است که رهبران مردم را به سوی خود، نه خدای تعالی و نه حقیقت، دعوت می‌کنند، که در جمله ((وَلَا تَتَّبِعُوا

السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ<sup>۲</sup> ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِئِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))<sup>۲</sup> به همین مطالب اشاره گردیده است.

حالا چرا آن راه و آن «صراط مستقیم» سربالا بود؟ برای آنکه انسان به طرف معنویات برخلاف مادیات با کم میلی حرکت می‌کند و مشکلاتی سر راه خود احساس می‌نماید و به او می‌گویند:

«ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری

با خبر باش که سر می‌شکند دیوارش»

و فرموده حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) که بهشت به ناراحتیها پیچیده شده است و جمله: «البلاء للولاء» و مانند این کلمات همه‌اش حقایقی است که در جمله: «سربالا بودن راه» که در مکاشفه آن را دیده بودم خلاصه می‌شود.

۱- سوره انعام آیه ۱۵۳.

۲- سوره انعام آیه ۱۵۳.



اما اگر شوق باشد، اگر طلب باشد، اگر عشق باشد، این سربالائیها به چیزی حساب نمی‌آیند.

«در ره منزل محبوب خطرها است بسی

شرط اوّل قدم آن است که عاشق باشی»

بنابراین تصمیم گرفتم که بدون توجه به همه چیزهای انحراف‌دهنده بالأخص اطاعت از شیاطین و انحرافات، فقط از وسط راه راست و «صراط مستقیم» حرکت کنم و انشاءالله هرگز از راه و روشی که مرا به محبوبم می‌رساند، «نگسلم پیوند، گر جدایم کنند بند از بند».

## «صراط دنیا و صراط آخرت»

مدّتی بود که به یکی از مساجد برای نماز جماعت می‌رفتم با آنکه هنوز نوجوان بودم مقید بودم که در صف اوّل طرف راست امام جماعت بنشینم زیرا شنیده بودم که این کار ثواب بیشتری دارد و فضیلت نماز جماعت را زیاده‌تر می‌کند.

در همان مدّت همه روزه پیرمردی در لباس روحانیت طرف راست من می‌نشست و نماز می‌خواند. طبعاً او به امام جماعت نزدیک‌تر از من بود و گاهی سرش را به جلو می‌کشید و دستها را روی زمین می‌گذاشت و از امام جماعت سؤالاتی می‌کرد که غالباً من هم از آن سؤالات استفاده می‌کردم.

یک روز از امام جماعت که مرد عالم و دانشمندی بود، سؤال کرد: چرا ما این همه سوره حمد را تکرار می‌کنیم و بخصوص چرا همه و همیشه از خدای تعالی می‌خواهیم که خدا ما را به «صراط مستقیم» هدایت کند. مگر وقتی انسان صددرصد بنده خدا شد در «صراط مستقیم» قرار نگرفته؟ پس این دعا برای چیست؟

امام جماعت به طور مختصر جواب داد:

«به خاطر آنکه شیطان همیشه در کمین ما نشسته است

و نباید از او غافل بود و او گفته است:

((فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمِ))<sup>۱</sup>

یعنی: خدایا به خاطر آنکه تو مرا گمراه کرده‌ای، من نمی‌گذارم مردم به راه راستی که تو برای مردم تعیین کرده‌ای بروند و من آنها را از آن مانع می‌شوم.

لذا باید همیشه و همه کس از خدا کمک برای هدایت به راه راست را بخواهند و از شرّ شیطان به او پناه ببرند.

من از این کلام خیلی استفاده کردم و چون نمی‌توانستم به خود اجازه دهم که با امام جماعت هم صحبت شوم، تصمیم گرفتم که با آن پیرمرد که پهلوی من می‌نشست مأنوس گردم.

یک روز بعد از نماز وقتی او جانمازش را جمع می‌کرد که برود، به او گفتم: ممکن است قدری مرا راهنمایی کنید تا من هم از اولیاء خدا بشوم.

او گفت: بیا با هم راه منزل را برویم تا در راه با یکدیگر حرف بزنیم بینم تو چه می‌خواهی.

من قبول کردم و با یکدیگر از مسجد بیرون آمدیم با آنکه راه من با او فرق می‌کرد در عین حال من عقب سر او، در راه او، با او همراهی کردم و به او گفتم: بفرماید من باید از کجا شروع کنم و چگونه راه رسیدن به خدا را بروم؟

او گفت: این راه طولانی و مشکل است و این راه همان «صراط مستقیم» است که به روی جهنم کشیده شده و از همین دنیا شروع می‌شود و مشکلاتی دارد که باید مشکلات آن را بپذیری این راه تا بهشت ادامه دارد و اگر کوچک‌ترین غفلتی بکنی از راه، بدر می‌روی و به داخل جهنم سقوط می‌کنی باید بکوشی که به طرق و راههای انحرافی توجهی ننمائی.

من گفتم: قبول دارم و می‌کوشم که تا زنده هستم با کمال جدّیت به این راه ادامه دهم، او مرا به خانه خود برد و چند لحظه‌ای در اتاق با من نشست ولی در آن مدت

۱- سوره اعراف آیه ۱۶.

سرش را پائین انداخته بود و مثل آنکه دعا می خواند لبهایش تکان می خورد و با من حرف نمی زد و بعد برای مدت نیم ساعت از اتاق بیرون رفت من بعد از بیرون رفتن او، حال خوبی پیدا کرده بودم و در آن مدت که در آن اتاق نشسته بودم فکر می کردم که با خدا نشسته ام و با او حرف می زنم، من راه راست و «صراط مستقیم» را پیدا کرده بودم کم کم در آن تنهایی و در آن اتاق چشمهایم سنگین شد حال خواب یا خلسه ای به من دست داده بود، من تا آن روز این چنین حالی پیدا نکرده بودم، ناگهان احساس می کردم سوار قطاری شده ام که می خواهد مرا از مملکتی به مملکت دیگر ببرد ولی «ریل» این مملکت با مملکت بعدی یکی است، اسم مملکت بعدی عالم برزخ و قیامت است و من می دانم که اگر از این قطار پیاده بشوم یقیناً نمی توانم به طور عادی در عالم برزخ و قیامت از صراط و راهی که به بهشت منتهی می گردد استفاده کنم. به هر حال به مسافرتم ادامه دادم تا آنکه به مرز عالم دنیا و برزخ رسیدم گمرکی که آنجا به نظرم می رسید و من آن موقع آن را به مثل کاروانسرای دو در که از یک طرف وارد می شدند و از طرف دیگر خارج می کردند می دیدم. همان قبر و مدفنم بود و چون من در آن قطار بودم چیزی به جز نگاه کردن مأمورین گمرک به گذرنامه ام برایم نبود و به همین ترتیب قطار در حرکت بود و می رفت تا به قیامت رسیدم. آنجا هم باز مأمورین به گذرنامه ام نگاهی کردند و بدون آنکه من از قطار پیاده شوم از جهنم که بیابان بسیار پر خطر و داغ و سوزانی بود بدون آنکه من کوچک ترین احساس گرمائی بکنم عبور نمودم و در ایستگاهی که دقیقاً مقابل در بهشت بود و مستقبلین آنجا انتظار این مسافرین را می کشیدند پیاده شدم جمعی از اقوام و دوستان و یک نماینده که از ملائکه بود و از طرف حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) آمده بود مرا با گرمی استقبال کردند و در آغوش گرفتند و خیر مقدم گفتند و با خود مرا به بهشت بردند در این موقع به حال عادی برگشتم و جریان مکاشفه ام را به آن پیرمرد عرض کردم، او گفت: درست دیده ای راه راست و «صراط مستقیم» که در دنیا است ولایت است و ادامه دارد تا موقع مرگ و از آنجا به بعد این راه مستقیم می رود و انسان را از جهنم عبور می دهد و به در بهشت می رساند به مضمون این مکاشفه شما حدیثی است که «امام صادق»



(علیه السلام) در معنی صراط فرمود: که آن راه، معرفت خدای تعالی است و این صراط، دو صراط است یکی در دنیا است و یکی در آخرت اما صراط دنیا معرفت امام (علیه السلام) که واجب است از او اطاعت شود، می باشد کسی که او را بشناسد و به راهنمائیهای او اقتدا کند بر صراط آخرت که پل جهنم است در آخرت عبور می کند و مکرر فرموده اند که «صراط مستقیم» قرآن و «معصومین» (علیهم السلام) اند یعنی ولایت آنها، اعمال و عقائد و افکار آنها است. لذا کسی که در دنیا به سفینه نجات و (یا با راهنمائی مکاشفه شما) به این قطار سوار شود در دنیا از انحراف نجات پیدا می کند و در آخرت از جهنم که نتیجه انحراف از «صراط مستقیم» در دنیا است نجات پیدا خواهد کرد.

این پیرمرد مدتی در این خصوص با من حرف زد و من بسیار از راهنمائی او استفاده کردم و سالها بعد از آن روز با آن پیرمرد مأنوس بودم تا از دنیا رفت خدا رحمتش کند.

#### ۱- تفسیر برهان در تفسیر آیه ((أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ))

«قال الصادق علیه السلام فی معنی الصراط هو الطريق الی معرفة الله عزوجل و هما صراطان صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة و اما الصراط فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه فی الدنیا و افتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة».

معانی الاخبار صفحه ۲۸.

## «مکاشفه آموزنده»

یکی از دوستان می گفت: روزگاری بود که من فوق العاده به مطالعه حالات دانشمندان و فلاسفه غربی علاقه مند شده بودم. و حالات آنها را بسیار مطالعه می کردم. گاهی هم مطالبی استفاده می نمودم. و از بعضی اعمال دور از حقیقت آنها نیز تعجب می کردم. ولی مسأله ای که مرا از همه بیشتر در حالات آنها مبهوت می کرد، این بود که نود و نه درصد آنها اعتقاد عمیقی به وجود خدا داشتند ولی در عین حال با بی تفاوتی عجیبی از کنار این حقیقت می گذشتند و عملاً مثل کسی بودند که به او اعتقاد ندارند. از باب نمونه افرادی مانند «موریس مترلینگ» و «نیوتن» و «انیستین» که همه معتقد به خدا بوده اند، را می توان ذکر کرد. این موضوع بخصوص فکر مرا چند روزی کاملاً به خود مشغول کرده بود. از طرفی می اندیشیدم که اگر اینها خدا را قبول ندارند پس چرا به او اقرار کرده و در احاطه او به جمیع کائنات قلم فرسائیهائی نموده اند و اگر اعتقاد دارند چرا احترام کامل او را رعایت نکرده و در کنار خود قرارش نداده و با او انس نگرفته اند. چرا با او مناجات نمی کنند؟! چرا مشکلاتشان را از او نمی پرسند؟! اینها که دانشمندند. اینها که مانند مردم عادی نیستند، ناگهان متوجه این نکته شدم که بمانند راننده ای که ماشینش در کنار جاده منحرف شده و افتاده و حرکتی ندارد و او سرگرم سنگها و علفهای کنار جاده گردیده و از نظر علمی درباره آنها به بحث و گفتگو پرداخته و از مقصد به کلی غافل شده، می باشند.

آری شیرینی حلّ و فصل مطالب علمی مخصوصاً در امور مادی انسان را به غفلت از حقایق معنوی می کشاند، آنها چون بالأخره بشرند یک بُعد فکر بیشتر ندارند، یک دل، یک علاقه و به یک جا بیشتر نمی توانند تمرکز کنند آنها مانند اولیاء خدا و کسانی که در امور معنوی و راه راست حرکت کرده اند و مسائل روحی را بر مسائل مادی

۱- سوره احزاب آیه ۴ ((مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ)) یعنی خدا

در یک انسان دو قلب قرار نداده است.

برتری داده‌اند نمی‌باشند. زیرا اولیاء خدا به جائی می‌رسند که همزمان با توجّه به معنویات و انس با خدای تعالی همه علوم مادّی را می‌توانند حلّ و فصل کنند عیناً مانند مسافری که با خیال راحت در ماشین مورد اعتمادی نشسته و در صراط مستقیم در حرکت است که او هم راه را به مقصد طی می‌کند و هم تحقیقات علوم مادّی را انجام می‌دهد، می‌باشند.

من در این معنی به خاطر آنکه مرحله‌ام «صراط مستقیم» بود و استاد عزیزم به من فرموده بود: مبادی به غیر از مرحله‌ای که در آن هستی به چیز دیگری فکر کنی، شب و روز از خدا می‌خواستم، از فکرم استمداد می‌جستم، از قدرتم کمک می‌گرفتم، که در صراط مستقیم دین باشم.

به خاطر این تمرکز و این توجّه شبها دیرتر به خواب می‌رفتم و قبل از خواب مدّتی در رختخواب درباره حقیقت «صراط مستقیم» فکر می‌کردم یک شب در حالی که به پشت خوابیده بودم و به سقف در حالی که نور کم‌رنگی آن را روشن کرده بود نگاه می‌کردم و از دو گوشه چشمانم به خاطر تضرّع و زاری در خانه خدا برای هدایتیم اشک می‌ریختم. ناگهان انوار سفیدی بمانند جرّقه آتش که به این طرف و آن طرف می‌رود در سقف مشاهده کردم آنها شکل خاصی نداشتند اما همه آنها مانند زنبور که وقتی زیاد باشند همهمه می‌کنند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گفتند. من هم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتم. صدای آنها بلندتر شد. صدای من هم بلندتر شد من با آنها لفظاً هماهنگ شدم آنها به من نزدیک شدند. روی صورت و بدنم نشستند در گوش و دهانم وارد شدند نورانیّت عجیبی پیدا کرده بودم. مثل آنکه زیر پوست بدنم چراغ مهتابی روشن کرده باشند، بودم. عطر مست‌کننده‌ای استشمام می‌کردم. فضای اطاق منور و معطر شده بود. ارواح و اجنّه طمع می‌کردند که وارد اطاق من بشوند و از این نورانیّت و معنویّت استفاده کنند ملائکه که همین انوار بودند به آنها اجازه ورود نمی‌دادند آنها از پشت در اطاق

۱- سوره نور آیه ۳۷ ((رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)) یعنی مردانی که

تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

صدای خود را به گفتن «لااله الا الله» بلند کردند آنها «لااله الا الله» می گفتند و ما هم از داخل اطاق «لااله الا الله» می گفتیم. عینا مانند هیئت‌های سینه‌زنی که این دسته جواب آن دسته را می دهند بودیم. من منتظر بودم بینم عاقبت کار به کجا منتهی می شود. که ناگاه یکی از آن انوار به خارج اطاق رفت و طولی نکشید که برگشت و به من گفت: اینها که بیرون از اطاق اند شیعیان و ارواح پاک عالم برزخ و اجنه مؤمن هستند اینها هم مانند ما در صراط مستقیم اند من گفتم: پس چرا آنها را به داخل اطاق راه نمی دهید.

گفت: آنها با ما سنخیت ندارند یعنی ممکن است طمع کنند و شما را با خود ببرند و ما محافظ شمائم تا روزی که اجلتان برسد از این جهت نمی گذاریم آنها وارد اطاق بشوند.

گفتم: اگر آنها در صراط مستقیم باشند باید بدانند که نباید کاری بر خلاف رضای خدای تعالی بکنند و من در همان حال مکاشفه یا خواب اصرار زیادی کردم که آنها را به داخل اطاق راه دهند.

ضمناً معلوم باشد که این ارواح و اجنه می توانستند از در بسته وارد شوند ولی چون در صراط مستقیم بودند نمی خواستند بدون اجازه محافظین من وارد اطاق شوند.

ولی با اصرار من ملائکه اجازه دادند آنها وارد اطاق شوند مدتی با آن ارواح و آن انوار و آن اجنه مؤمن در حال انس با خدای تعالی بودیم، لذتی از آن احوال می بردم که کمتر لذتی به پایه آن لذت می رسید. ولی همان گونه که ملائکه گفته بودند آنها با بیان کاملاً منطقی از من می خواستند که من از این عالم بروم و همیشه با آنها باشم و من هم می خواستم حاضر شوم که ملائکه با آنها برخورد کردند و خود را به وظیفه محافظت من مشخص نمودند آنها گفتند: ما نمی خواهیم برخلاف رضای پروردگار کاری کنیم ولی اگر دعا کردیم و از خدا برای او مرگ را تقاضا نمودیم و خدای تعالی مستجاب کرد شما حرفی دارید ملائکه گفتند: شما اگر دارای کمالات بیشتری می بودید در این گونه از قضایا و تقدیرات بر اراده الهی سبقت نمی گرفتید و چیزی را



که خدای تعالی روی مصالحتی تقدیر فرموده شما با دعا و خواهش تقاضا نمی‌کردید. آنها از من و از ملائکه معذرت خواستند و برنامه بهم خورد ولی من از این بحث و گفتگو چیزهایی فهمیدم که برای شما توضیحش بسیار مفید است.

اول: آنکه کسی که به نعمتی رسیده بسیار دوست دارد که دوستش هم از آن نعمت برخوردار شود. آنها می‌دانستند که اگر کسی سبک بار و در صراط مستقیم، از این دنیا برود چه لذتی از زندگی بعد از مرگ می‌برد آنها می‌دانستند که این عالم برای کسی که بخواهد در صراط مستقیم دین حرکت کند چه مشکلاتی در بردارد و چقدر مشکل است که او صددرصد در راه راست باشد.

دوم: اگر انسان به کمال روحی برسد به تقدیرات الهی راضی می‌شود و هیچگاه بر حضرت حق جلّ و علا در آن تقدیرات پیشی نمی‌گیرد. و بلکه می‌داند که نباید خواست خود را بر تقدیر الهی ترجیح دهد. چنانکه از خدای تعالی در زیارت «امین الله» می‌خواهیم:

«اللهم فاجعل نفسي مطمئنة بقدرک».

یعنی خدایا نفس مرا به تقدیرات آرام فرما و نفسم را

در مقابل آنچه اراده کرده‌ای آرام نما.

سوم: من دانستم که ملائکه چقدر مطیع اوامر الهی هستند آنها حقیقتاً بنده خالص خدای تعالی هستند که فرموده: ((عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ))<sup>۱</sup> و بر او و اراده او در دعا و

کلام پیشی نمی‌گیرند که فرموده: ((لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ))<sup>۲</sup>

چهارم: دانستم که ملائکه چه اهمیتی برای محافظت ما قائلند و تا کجا حاضرند از ما دفاع کنند و نگذارند آسیبی به ما برسد و تا آن روزی که خدای تعالی مقدر فرموده که در دنیا باشیم از ما و از جان ما دفاع نمایند.

۱- سوره انبیاء آیه ۲۶.

۲- سوره انبیاء آیه ۲۷.

در اینجا من هم قضیه‌ای که تا به حال در نوشته‌هایم  
 اظهار نکرده بودم بد نیست یادآور شوم انشاءالله آموزنده و  
 مناسب است.

شب جمعه‌ای در شهر ری در کنار مرقد مطهر حضرت «عبدالعظیم حسنی» (علیه  
 السلام) بیتوته کرده بودم و با آنکه آن زمانها چند کیلومتری بین تهران و شهر ری  
 فاصله بود، من پیاده با جمعی از شاگردان مرحوم حاج ملا آقا جان رحمه‌الله استاد  
 اخلاقم به آنجا رفته بودم.

در راه این دوستان از مسائل معنوی، بسیار حرف زدند و تا رسیدن به این حرم  
 مطهر، روحمان صفای خاصی پیدا کرده بود.

من آن شب با آن روحیه‌گوشه حرم مطهر آن حضرت نشسته بودم و درباره  
 عظمت آن بزرگوار فکر می‌کردم بخصوص که شنیده بودم:

شخصی به محضر حضرت عسکری (علیه السلام)  
 می‌رسد آن حضرت به او می‌گویند: در کجا هستی؟ آن  
 شخص در ضمن آنکه خود را اهل شهر ری معرفی می‌کند  
 می‌گوید: رفته بودم کربلا به زیارت حضرت سیدالشهداء  
 (علیه السلام)، امام عسکری (علیه السلام) می‌فرماید: اگر  
 زیارت می‌کردی قبر حضرت «عبدالعظیم حسنی» را که در  
 شهر شما است مثل این بود که حضرت حسین بن علی  
 (علیه السلام) را زیارت کرده باشی.<sup>۱</sup>

چرا باید زیارت حضرت عبدالعظیم مثل زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)  
 باشد؟! با آنکه آن حضرت از اولاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) است.

---

۱- بحار الأنوار جلد ۱۰۲ صفحه ۲۶۸. «عن رجل عن ابي الحسن العسكري عليه السلام  
 قال: دخلت عليه. فقال: اين كنت؟ فقلت: زرت الحسين (عليه السلام). قال: اما لو انك زرت قبر  
 عبدالعظيم عندكم كنت كمن زار الحسين بن علي صلوات الله عليهما».

در همان شب در خواب یا در عالم مکاشفه روح معینم، روح استاد اخلاقم حاضر شد و فرمود:

چون او در صراط مستقیم بوده و کوچک‌ترین انحرافی در اعمال یا عقائد و یا افکار نداشته و الگو پذیر بوده و عقائد خود را همیشه با مقتدای خود و امام معصوم زمان خود تطبیق می‌داده به این عظمت و مقام رسیده است و ضمناً او بر مصائب حضرت سیدالشهداء بسیار گریه می‌کرده و لذا او با آن حضرت محشور است و کسی که او را زیارت کند حسین بن علی (علیه السلام) را هم زیارت کرده و ثواب زیارت او مانند زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است.

من آن روزها روایتی را که پس از چند سطر دیگر نقل می‌کنم ندیده بودم و مراقبت آن حضرت از صراط مستقیم که در عقائد و اعمال داشته را نفهمیده بودم ولی بعدها روایتی را دیدم که متوجه مراقبت کامل آن حضرت از راه راست و صراط مستقیم و به اصطلاح الگو پذیری بخصوص در عقائد که مهم‌تر از همه چیز است شدم و آن روایت این است.

شیخ صدوق در کتاب توحید نقل می‌کند: حضرت عبدالعظیم حسنی فرمود:

روزی به خدمت سید و آقای خودم حضرت امام هادی یعنی «علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» (علیهم السلام) رسیدم و به آن حضرت سلام کردم او وقتی چشمش به من افتاد و جواب سلامم را داد فرمود:

مرحبا بر تو ای ابوالقاسم تو حقیقتاً دوست فرمانبردار ما هستی.

من به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می‌خواهم عقائد دینیم را خدمتتان عرض کنم که اگر شما قبول داشته باشید و صحیح باشد من به آنها ثابت‌قدم باشم تا روزی که خدای تعالی را ملاقات کنم.

امام هادی (علیه السلام) فرمود: بگو ای ابوالقاسم.

حضرت عبدالعظیم گفت: من می‌گویم خدا یکی است چیزی همپا و مانند او نیست. از دو حدّ تشبیه و ابطال خارج است و او جسم نیست. صورتی و جوهر و عرضی ندارد. بلکه او خالق اجسام و صورت دهنده و خالق صورت اجسام است. و او است که عرض و جوهر را خلق کرده است. و بلکه او پروردگار و مالک و جاعل و از عدم به وجود آورنده هر چیزی است.

و محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) بنده او و فرستاده او و خاتم انبیاء است. پیامبری بعد از او تا روز قیامت نخواهد آمد.

و می‌گویم و معتقدم که: بعد از آن حضرت، امام و جانشین و ولیّ امر مسلمین حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و بعد از آن حضرت امام حسن و بعد از آن حضرت امام حسین و بعد حضرت علی بن الحسین و بعد حضرت محمد بن علی و بعد حضرت جعفر بن محمد و بعد حضرت موسی بن جعفر و بعد حضرت علی بن موسی و بعد حضرت محمد بن علی و بعد از آنها شمائید امام من. ای مولای من.

امام هادی (علیه السلام) فرمود: بعد از من پسر من (عسکری) است.

سپس فرمود: چگونه مردم با کسی که بعد از حسن می‌آید برخورد خواهند کرد؟!



حضرت عبدالعظیم می گوید: گفتم مگر چگونه خواهد

شد؟ ای مولای من!

فرمود: چون او کسی است که شخصیتش دیده نمی شود و حتی جائز نیست کسی اسمش را ببرد تا زمانی که خروج کند و دنیا را پر از عدل و داد نماید آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

گفتم: من که همه اینها را قبول دارم و اقرار می کنم که کسی دوست و فرمانبردار آنها باشد ولی خدا است و دشمنان آنها دشمنان خدا هستند و اطاعت از آنها اطاعت از خدا است و معصیت و مخالفت با آنها معصیت خدا است.

و نیز می گویم: معراج جسمانی حق است، سؤال در قبر حق است، بهشت حق است، جهنم حق است، صراط حق است، میزان حق است، و ساعت قیامت که شکی در آن نیست خواهد آمد و خدا در آن روز مبعوث می کند کسانی را که در قبرها هستند.

و می گویم و معتقدم: فرائض واجبه بعد از ولایت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

حضرت امام هادی (علیه السلام) فرمود: ای ابوالقاسم به خدا قسم این اعتقادات همان دینی است که خدا از آن خشنود است و برای بندگانش خواسته است کوشش کن که بر آن ثابت باشی خدای تعالی تو را در دنیا و آخرت ثابت نگه دارد.<sup>۱</sup>

۱- بحار الأنوار جلد ۳ صفحه ۲۶۸.

«عن عبدالعظیم الحسنی قال: دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فلما بصر بی قال: لی مرحبا



دوستان حالا متوجّه شدید که چرا عبدالعظیم حسنی (علیه السّلام) این همه عظمت و فضیلت پیدا کرده است.

چون او در صراط مستقیمی بوده که امام هادی (علیه السّلام) دین او را قبول داشته و او را تأیید فرموده است.

بک یا ابالقاسم انت ولينا حقا قال: فقلت له يا ابن رسول الله اني اريد ان اعرض عليك ديني فان كان مرضيا ثبتت عليه حتى القي الله عزّ وجل. فقال: هاتها ابا القاسم. فقلت: اني اقول ان الله تبارك و تعالي واحد ليس كمثل شىء. خارج من الحديد حدّ الابطال و حدّ التشبيه و انه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر. بل هو مجسم الاجسام و مصوّر الصور و خالق الاعراض والجواهر و رب كل شىء و مالكة و جاعله و محدثه.

و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبيين فلا نبى بعده الى يوم القيامة و اقول ان الامام والخليفة و وليّ الامر بعده امير المؤمنين على بن ابي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمّد بن على ثم جعفر بن محمّد ثم موسى بن جعفر ثم على بن موسى ثم محمّد بن على ثم انت يا مولاي.

فقال (عليه السّلام) و من بعدى الحسن ابني. فكيف للناس بالخلف من بعده قال: فقلت و كيف ذلك يا مولاي.

قال: لانه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه. حتى يخرج فيملا الارض قسطا و عدلاً كما ملئت ظلما و جورا.

قال: فقلت اقررت و اقول ان وليّهم وليّ الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله و اقول: ان المعراج حق. والمسائله في القبر حق. و ان الجنة حق. و النار حق. و الصراط حق. و الميزان حق. و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور. و اقول: ان الفرائض الواجبه بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر.

فقال على بن محمّد عليه السّلام: يا ابالقاسم. هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه. ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الاخرة.

پس اگر می‌خواهید مورد تأیید امام زمانتان باشید چنانکه حضرت عبدالعظیم بود کوچک‌ترین انحرافی چه در عقائد و چه در اعمال و چه در افکار نداشته باشید و بکوشید به هیچ وجه از عقائد انحرافی و مذاهب و مسلکهای مختلف پیروی نکنید. ضمناً لازم می‌دانم که بگویم آنقدر امام زمان ما به ما لطف دارند که خودشان عین این عقائد را در ضمن نامه‌ای که به «محمد حمیری» در جواب مسائش فرموده بودند دستور داده که وقتی ما هم به خدمت امام زمانمان می‌رسیم این عقائد و بلکه کامل‌ترش را اظهار کنیم عین نامه این چنین است:

هرگاه خواستید توجه کنید بوسیله ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما، پس بگوئید. چنانکه خدای تعالی فرموده است:

سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی سِ السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللّٰهِ وَ رَبَّانِیَّ  
 اٰیٰتِهِ السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللّٰهِ وَ دِیَانَ دِیْنِهِ السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا  
 خَلِیْفَةَ اللّٰهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ دَلِیْلَ اِرَادَتِهِ  
 السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا تَالِیَ كِتَابِ اللّٰهِ وَ تَرْجُمَانَهُ السَّلَامِ عَلَیْكَ فِی  
 اِنَاةٍ لِّیْلِكَ وَ اطْرَافِ نَهَارِكَ السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا بَقِیَّةَ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ  
 السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا مِثَاقَ اللّٰهِ الَّذِیْ اَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ السَّلَامِ عَلَیْكَ يَا  
 وَعْدَ اللّٰهِ الَّذِیْ ضَمِنَهُ السَّلَامِ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَ الْعِلْمُ  
 الْمَنْصُوبُ وَ الْغَوْثُ وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَ عِدَا غَیْرِ مَكْدُوبٍ  
 السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ تَقُومُ السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ تَقْعُدُ السَّلَامِ  
 عَلَیْكَ حِیْنَ تَقْرَأُ وَ تُبَیِّنُ السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ تُصَلِّیْ وَ تَقْنَتُ  
 السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ تُهَلِّلُ وَ  
 تُكَبِّرُ السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامِ عَلَیْكَ حِیْنَ  
 تُصْبِحُ وَ تُمَسِی السَّلَامِ عَلَیْكَ فِی اللَّیْلِ اِذَا یَغْشَى وَ النَّهَارِ اِذَا  
 تَجَلَّى السَّلَامِ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْاِمَامُ الْمَأْمُونُ السَّلَامِ عَلَیْكَ اَیُّهَا  
 الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ السَّلَامِ عَلَیْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ  
لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ وَ أَشْهَدُكَ  
يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَ الْحُسَيْنَ  
حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ جَعْفَرَ  
بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى  
حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ  
بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ أَنَّ  
رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ  
مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ نَاكِرًا  
وَ نَكِيرًا حَقٌّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَ الْبُعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الصِّرَاطَ  
حَقٌّ وَ الْمِرْصَادَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ الْحَشْرَ حَقٌّ وَ الْحِسَابَ حَقٌّ  
وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعْدَ بِهِمَا حَقٌّ يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ  
مَنْ خَالَفَكَمْ وَ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَاشْهَدْ مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ وَ أَنَا  
وَلِيُّ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا  
أَسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ  
فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَ حُدَّةٌ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ  
بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ  
لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ أَمِينَ أَمِينَ.

(و بعد از آن این دعا خوانده شود).

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ  
كَلِمَةِ نُورِكَ وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيْمَانِ وَ  
فِكْرِي نُورَ النَّيِّاتِ وَ عَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَ  
لِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَ دِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصْرِي نُورَ  
الضِّيَاءِ وَ سَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ وَ مَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ إِلِهِ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى الْفَاكِ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ  
فَتَغَشِّنِي رَحْمَتَكَ يَا وَلِيُّ يَا حَمِيدٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي  
بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الثَّائِرِ بِأَمْرِكَ  
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ وَ مُجَلِّي الظُّلْمَةِ وَ مُنِيرِ الْحَقِّ وَ  
النَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ وَ كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ  
الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ عِلْمِ الْهُدَى وَ  
نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى وَ مُجَلِّي الْعَمَى  
الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا إِنَّكَ  
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ ابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ  
طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ  
تَطْهِيرًا.

اللَّهُمَّ أَنْصُرْهُ وَ أَنْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ وَ أَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ  
أَوْلِيَاءَهُ وَ شِيعَتَهُ وَ أَنْصَارَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ.

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ  
احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ وَ  
احْرُسْهُ وَ امْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ احْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ  
الِ رَسُولَكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَ أَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَ  
اخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَ أَقْصِمِ قَاصِمِيهِ وَ أَقْصِمِ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ  
الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ  
الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَرًّا وَ بَحْرًا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهِرْ  
بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ  
أَعْوَانِهِ وَ اتِّبَاعِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ أَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

مَا يَأْمُرُونَ وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَخْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ  
الْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>

### «فلسفه یا حکمت»

در اینجا برای روشن شدن حقیقت «صراط مستقیم» بد نیست واقعیّت را بی‌پرده برای شما خوانندگان محترم بگویم تا بدانیم «صراط مستقیم» در عقائد چیست و چگونه می‌توان بدون اعوجاج و انحراف در آن حرکت کرد. من مکرّر در بسیاری از مقالات و نوشته‌هایم یادآور شده‌ام که «حکمت» و «فلسفه» باید از یکدیگر تفکیک شوند تا نزاعی به وجود نیاید و فلسفه را به عنوان یک علم و حکمت را به عنوان چیزی که پشتوانه دینی دارد بپذیریم. زیرا «حکمت» طبق تصریح علماء و دانشمندان؛ علمی است که در آن از حقایق اشیاء بحث می‌شود.<sup>۲</sup> و «فلسفه» نیز علم به حقایق اشیاء و موجودات به اندازه توان فکر بشری است.<sup>۳</sup>

پس بنابراین هر دو لفظ یک معنی دارد. ولی طبعاً باید چند تفاوت با یکدیگر داشته باشند. که این تفاوتها را هم دانشمندان باید اعتراف کنند و بلکه ناخودآگاه در ضمن کلماتشان اعتراف کرده‌اند.

---

۱- مفاتیح الجنان صفحه ۹۵۶.

۲- لغتنامه دهخدا.

۳- لغتنامه دهخدا.



اول: آنکه چون «فلسفه» کلمه یونانی است و طبعاً یونانیان قدیم متوجه مذهب و وحی نبوده و خواهی نخواهی شناختن حقایق اشیاء را تنها متکی به افکار بشر می دانسته و طبعاً نمی توانسته اند که آن را متکی به وحی بدانند. زیرا هیچ کس نگفته فلاسفه بزرگ قبل از اسلام پیامبر بوده و یا مطالبشان متکی به وحی الهی بوده است. بلکه همه گفته اند که «فلسفه قدیم» یونان و فلسفه جدید همان افکار عالیله فلاسفه بشری می باشد و از افکار بشر تجاوز نمی کند. ولی حکمت در قرآن و احادیث همه جا به انبیاء و وحی انتساب داده شده و خدای تعالی انبیاء (علیهم السلام) را واسطه تعلیم حکمت قرار داده است.<sup>۱</sup>

۱- در سوره بقره آیه ۱۲۹ می فرماید: ((رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ))  
در سوره بقره آیه ۱۵۱ می فرماید: ((كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ))

در سوره بقره آیه ۲۵۱ می فرماید: ((فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ))

در سوره بقره آیه ۲۶۹ می فرماید: ((يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ))

در سوره آل عمران آیه ۴۸ می فرماید: ((وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ

وَالْإِنْجِيلَ))



در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ می فرماید: ((لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ ۖ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ))

در سوره نساء آیه ۵۴ می فرماید: ((أَمْ تَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ ءَاتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُمْ مُلْكًَا عَظِيمًا))

در سوره نساء آیه ۱۱۳ می فرماید: ((وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ ۗ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ ۚ وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا))

در سوره مائده آیه ۱۱۰ می فرماید: ((إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ))

در سوره اسراء آیه ۳۹ می فرماید: ((ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ۗ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا))

در سوره لقمان آیه ۱۲ می فرماید: ((وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۗ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ))

در سوره ص آیه ۲۰ می فرماید: ((وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ۖ وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ))



دوم: آنکه فلسفه چون متکی به افکار بشری است فلاسفه قدیم با یکدیگر طبعاً اختلاف داشته‌اند زیرا افکار بشر نمی‌تواند صددرصد با هم اتفاق داشته باشند و فلسفه قدیم با فلسفه جدید اختلاف بیشتری پیدا کرده است.

لذا برای رفع این اختلافات «قانونی» به نام منطق که باز خود آن ساخته و پرداخته افکار بشر است و در آن اختلاف است قرار داده‌اند که فلسفه را از خطا محفوظ و مصون دارد ولی در عین حال اختلافات به حدی است که غیرقابل تصور است و این مطلب برای دانشمندان و اهل تحقیق غیرقابل انکار است.<sup>۱</sup>

ولی حکمت در تمام دورانهای عمر بشر غیرقابل تغییر بوده لذا خدای تعالی در سوره نساء آیه ۸۲ فرموده است:

((أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ

لَوْ جَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا))

یعنی: آیا تأمل و تدبّر در قرآن نمی‌کنند اگر (این قرآن و حکمتی که در آن نهفته شده) از جانب غیر خدای تعالی می‌بود در آن اختلاف زیادی دیده می‌شد.

سوم: فلسفه به هیچ وجه نمی‌تواند برای انسان مورد اعتماد باشد و همچنین نمی‌توان مطالب آن را به عنوان اعتقاد پذیرفت.

در سوره جمعه آیه ۲ می‌فرماید: ((هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا

عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ))

۱- آنقدر این اختلاف فکری در فلاسفه غیرقابل انکار است که حتی دانشمندان گفته‌اند: آب و هوا و محیط زندگی و فقر و ثروت در افکار فلاسفه قدیم و جدید مؤثر بوده است از باب نمونه یکی از دانشمندان می‌گوید: طالس ملطی چون در شهرهای ساحلی زندگی می‌کرده آب را اصل همه چیز می‌دانسته است.

ولی حکمت پس از اعتقاد به خدای تعالی و دین و قرآن باید تمام مطالبش مورد اعتماد باشد و حتی یک فرد مسلمان نمی‌تواند به آن اعتقاد نداشته باشد.

چهارم: فلسفه را افرادی تدوین کرده‌اند که دلیلی بر عدم اشتباه آنها وجود ندارد و کسی نگفته که آنها مصون از خطا و اشتباه هستند.

ولی حکمت چون وحی و یا الهام است و حتماً از جانب خدا است پس مصون از خطا و اشتباه است.

حالا ممکن است شما سؤال کنید که: چرا علماء و دانشمندان با این تفاوت‌های اساسی که بین این دو مکتب هست غالباً این دو کلمه را با یکدیگر مترادف دانسته و هر یک را جای دیگری استعمال می‌کنند.

در جواب می‌گوئیم: بعضی از علماء اسلام که مشرب فلسفه داشته‌اند و می‌خواسته‌اند آن را وجه اسلامی بدهند کوشش نموده‌اند که فلسفه را با حکمت به هر وسیله‌ای که شده ممزوج نمایند و نگذارند حتی آنها نام مستقلی داشته باشند.

بنابراین پیروان حکمت الهی صددرصد در «صراط مستقیم» اند ولی پیروان فلسفه بشری تا جایی در صراط مستقیم‌اند که مطالبشان با حکمت الهی تطبیق کند و الاً از صراط مستقیم منحرف‌اند.

طبق این اصل تنها و تنها راه رسیدن به حقیقت برای یک فرد مسلمان در شناخت حقایق اشیاء حکمتی است که از طریق وحی به پیامبران داده شده و یا از طریق الهام به اولیاء خدا پس از رسیدن به مقام خلوص داده می‌شود.

## «فلسفه اسلامی»

در اینجا لازم به تذکر است؛ اگر چه من به عنوان فیلسوف معرفی نشده‌ام و بلکه من و اساتیدم به عنوان مخالف «فلسفه» شناخته شده‌ایم ولی در خصوص اساتیدم؛ آنهایی که این بزرگان را فیلسوف ندانسته و آنها را متخصص در این فن نمی‌دانند بی‌انصافی می‌کنند.

مرحوم «آیه‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی» (رحمه الله) که یکی از اساتید بزرگ فلسفه بود و جزواتی به عنوان آنچه از فلسفه فهمیده بود، خلاصه می‌کرد و برای ما تدریس می‌نمود. ما به وضوح می‌فهمیدیم که او علاوه بر آنکه فیلسوف بزرگی است و مسائل مهم فلسفه را خوب فهمیده و در این علم تخصص دارد و اهل نظر است. اشکالات و انحرافات و اشتباهات بعضی از فلاسفه بزرگ گذشته را متوجه است و برای ما آنها را با دلایل متقن بیان می‌کرد و توضیح می‌داد.

اما جمعی که خود در مقابل نام بزرگان علم فلسفه خضوع فوق‌العاده‌ای دارند و به خود اجازه نمی‌دهند که:

به سخن بنگرند نه بر گذارنده سخن.<sup>۱</sup>

به کلام دقت و نظر کنند نه به گوینده کلام.<sup>۲</sup>

صاحب مغز و لب باشند و سخنان بزرگان را تحلیل کنند و بهترینش را انتخاب نمایند.<sup>۳</sup> نه اینکه شخصیت و عظمت علمی گویندگان سخن آنها را مبهور کند و آنها را از تأمل و تفکر در کلامشان باز دارد.

۱- تو سخن را نگر که حالش چیست بر گذارنده سخن منگر

۲- «انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال».

۳- ((الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ<sup>ط</sup>

وَأُولَئِكَ هُمُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ)) (سوره زمر آیه ۱۸).

اینان کلماتی را که بعضی از فلاسفه بزرگ به مقتضای زمان و مکان و بلکه به مقتضای وضع اخلاق و افکار خود و اطرافیانشان گفته‌اند و هر کسی متوجه می‌شود که آنان اشتباه کرده و یا افراط و یا تفریط نموده‌اند. مایل‌اند به هر وسیله‌ای که شده آنها را توجیه کنند و عجیب‌تر آنکه بعضی از این دانشمندان آن چنان به مبانی فلسفه اهمیت می‌دهند که گاهی ناخودآگاه و یا با توجه! مایل‌اند حقایق اصیل قرآن را با کلمات آن دانشمندان و فلاسفه که حتی با قرآن منافات هم دارد به هر وسیله‌ای که شده تطبیق دهند.

مرحوم «حاج شیخ مجتبی قزوینی» می‌کوشید محور اصلی و میزان حق و باطل را، قرآن و سخنان حکمت‌آمیز «معصومین» (علیهم السّلام) آن هم پس از تحلیل عقلی قرار دهد. و اگر فلاسفه بزرگ مطلبی موافق آنچه او از قرآن و احادیث استنباط کرده دارند، قبول کند و الاً یا در بقعه امکان بگذارد و یا آن را مردود بداند. و مثل دیگران خود را در مقابل فلاسفه بزرگ متعبد نداند.

این عمل که موافق با عقل هر عاقلی است و صددرصد در صراط مستقیم است او و شاگردانش را به مخالفت با فلسفه معرفی کرد و آنان نتوانسته‌اند از خود دفاع کنند. به هر حال از نظر من و جمع زیادی از دانشمندان منصف این بزرگان کاملاً بر فلسفه مسلط بوده و بلکه آن تعبد و تحجر را که بعضی از دانشمندان تنها به خاطر متهم نشدن به ضد فلسفه داشته‌اند اینان نداشته و آزاد فکر می‌کرده و اظهارنظر در مسائل مختلف فلسفی می‌نموده‌اند.

یکی از دانشمندان و فلاسفه معاصر، نام روش و افکار این بزرگان را «مکتب تفکیک» گذاشته و منظورش جدا سازی فلسفه از معارف قرآنی بوده و آن را به این بزرگان نسبت داده است. اگر چه این مطلب صحیح است و این دانشمند محقق مطالب جالبی در این خصوص بیان فرموده ولی «مرحوم قزوینی» این نام را برای این مکتب معتقد نبود و یا نمی‌شناخت. و بلکه اعتقاد داشت که فلاسفه راه و روش فلسفه را در معارف و شناخت حقایق با راه و روش حکمت و قرآن را در این خصوص مخلوط کرده‌اند.

در یکی از روزها «مرحوم قزوینی» به ما می فرمود:

این آمیختگی فلسفه با حقایق اسلام بیشتر بوسیله «صدرالمتألهین شیرازی» انجام شد و پیروان معارف قرآنی به هیچ وجه زیر بار این مسأله تا به امروز نرفته اند. او راست می گفت فلسفه ملاً صدرا جامع بین طریقه مشاء و اشراق و رواق و مسلک صوفیه است.

سپس مرحوم قزوینی از استاد بزرگوارش مرحوم آیه الله «سید موسی زرابادی قزوینی» یاد می کرد و می فرمود:

ایشان به قدری متعبد به دستورات و معارف حقّه اسلامی بود که کسی را من مثل و مانند او ندیدم در عین حال در فلسفه اهل نظر، در فقه مجتهد و در اخلاق در زمان خود بی نظیر بود. او دارای کراماتی بود که اگر نقل شود هر هاضمه ای نمی تواند به آسانی هضمش کند او به فیض عظمی تشرّف به محضر حضرت «ولی عصر» (علیه السلام) موفق شده بود.

او معتقد بود که مرحوم «مجلسی» در کتاب بحار الأنوار بوسیله جمع آوری سخنان «اهل بیت عصمت و طهارت» (علیهم السلام) و توضیحاتی که خود آن بزرگوار برای بیان رموز احادیث و روایات می داده توانسته کاری را که امروز به نام «مکتب تفکیک» می خواهد انجام دهد عملی بکند و بلکه نگذاشته این دو مکتب یعنی مکتب فلسفه و قرآن با یکدیگر ممزوج گردد.

او درباره مرحوم «سید بحر العلوم» اعتقاد داشت که آن بزرگوار بوسیله تربیت شاگردان و توجّه دادن آنها به مقام مقدّس انسان کامل و مظهر صفات الهی «حضرت مهدی» (روحی فداه) توانسته این دو مکتب را از یکدیگر جدا نگه دارد و نگذارد آنها با هم ممزوج شوند.

او درباره کلیه علماء دین و پیروان حکمت متعالیه معتقد بود که آنها توانستند با نیروی معنوی و به کمک قرآن و سنت «حکمت الهی» را از «فلسفه بشری» جدا نگه دارند و حکمت متعالیه الهی را به عنوان اعتقادات و معارف حقّه بپذیرند و فلسفه را به عنوان دانش بشری مانند سائر علوم بشری قبول داشته باشند و نزاعها را به این وسیله از بین ببرند.

«مرحوم قزوینی» معتقد بود که؛ فلاسفه و عرفاء مسلمان مانند صدر الدین شیرازی و ملا عبدالرزاق کاشانی و محی الدین عربی تا توانسته‌اند آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السّلام) را با مشرب فلسفی خود تفسیر و تأویل نمودند تا بتوانند به فلسفه بشری رنگ حکمت الهی و اسلامی بدهند و برای اسلام فلسفه اسلامی بسازند. گاهی که با مرحوم «علامه طباطبائی» (صاحب کتاب تفسیر المیزان) در امور معنوی نشستیم و مجلس خصوصی‌تر از آنچه همیشه بود می‌شد به من می‌فرمود:

فلسفه برای سیر و سلوک و توفیق وصول به مقام مقدّس خلیفه‌اللّهی، حجاب ضخیمی است که کمتر می‌توان از آن نجات پیدا کرد.

در توضیح کلام ایشان می‌گوییم:

که چون معظم‌له می‌دانست فلسفه از حکمت جدا است و فلسفه را نباید کسی برای سیر الی الله و اتّخاذ عقیده انتخاب کند. و اگر کسی در فلسفه متحجّر و به مطالب آن صددرد پای‌بند باشد به کمالات روحی نمی‌رسد. بلکه باید از حکمت الهی که خدای تعالی در قرآن آن را بیان فرموده و وسیله سیر الی الله قرارش داده و آن را «صراط مستقیم» می‌داند، استفاده کند.

او فلسفه را علاوه بر آنکه برای وصول به مقامات عالیه انسانی توصیه نمی‌کرد، بلکه آن را حجاب ضخیمی هم برای سالک الی الله می‌دانست.

بنابراین اگر می‌خواهیم مکتب فلسفه و عرفان را از مکتب اسلام و قرآن جدا کنیم طبق آنچه خود قرآن گفته و فلاسفه بزرگ قبولش دارند باید نام آن را «فلسفه» (که



متکی به افکار و اندیشه بشری است) و نام این را «حکمت» (که متکی به وحی و کلمات انبیاء (علیهم السّلام) است) گذاشت و اینگونه این دو مکتب را از یکدیگر جدا دانست و طبیعی است که «صراط مستقیم» در شناختن حقایق اشیاء پیروی از حکمت است نه از فلسفه.

و ما تا آخر این کتاب که در موضوع «سیر و سلوک» حرف می‌زنیم بر این اساس خواهد بود و تنها از حکمت الهی یعنی قرآن و وحی استفاده می‌کنیم.

### «میزان واقعی»

یکی از سالکین الی الله می‌گفت: استادم با الهام از پاکی و تزکیه نفس معتقد بود که قرآن معجزه است، من از او سؤال کردم که: چگونه شما معتقدید که قرآن معجزه است و حال آنکه در هیچ جای قرآن این کلمه به کار نرفته و هیچ آیه‌ای معجزه بودن قرآن را شهادت نداده است.

او به من گفت: به نظر من بهترین معنای معجزه همان چیزی است که خدای تعالی در قرآن فرموده است:

که اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند  
مانند این قرآن را با کمک یکدیگر بیاورند نمی‌توانند.<sup>۱</sup>

۱- ((وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا

شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)) (سوره بقره آیه ۲۳).

((أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ<sup>ط</sup> قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ)) (سوره یونس آیه ۳۸).

((أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ<sup>ط</sup> قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ

مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)) (سوره هود آیه ۱۳).

زیرا معجزه از عجز گرفته شده و عجز به معنای ناتوانی است و معجزه پدیده‌ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشند. و عقل هر عاقلی این چنین پدیده‌ای را مربوط به طبیعت نداند.

بنابراین اگر جنّ و انس که دو گروه عاقل و متفکر جهان خلقت‌اند نتوانند مثل قرآن را بیاورند بقیّه موجودات که مادون این دو نوع از مخلوقاتند و اهل علم و فکر و عقل و بینش نیستند نمی‌توانند کتابی مثل قرآن را بیاورند.

پس قرآن با این بیان بوسیله این آیات معنی اعجاز را برای خود ثابت کرده و می‌گوید: که من معجزه‌ام و کسی غیر از خدا نمی‌تواند مثل مرا به وجود بیاورد.

### «فایده اثبات اعجاز قرآن»

اگر ما بتوانیم (چنانکه در کتاب «دو مقاله» توانسته و اثبات کرده‌ایم) معجزه بودن قرآن را همان گونه که خود قرآن مدّعی است ثابت کنیم، طبعاً توانسته‌ایم یکی از دلایل اثبات وجود خدا را بیان کنیم. زیرا اگر ثابت شود که هیچ نیروئی در جهان خلقت نمی‌تواند این پدیده را به وجود بیاورد و حال آنکه آن به وجود آمده است. پس باید معتقد شویم که نیروئی مافوق طبیعت که پدیدآورنده این موجودات و دانا و حکیم است و می‌تواند قرآنی را که دانشمندان جنّ و انس از آوردنش عاجزند ایجاد کند، وجود دارد و آن قدرت دانا و توانا جز خدای تعالی چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

(قُلْ لِّیْنَ اَجْتَمَعَتْ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاتُوْنَ

بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهْرِیًّا) (سوره اسری آیه ۸۸)



بعلاوه به این وسیله یعنی اثبات اعجاز قرآن رسالت حضرت «محمد بن عبدالله» (صلی الله علیه وآله) که آورنده این معجزه است اثبات نموده‌ایم. زیرا ممکن نیست خدای تعالی یک چنین قدرت نمائی فوق‌العاده‌ای را در اختیار شخصی که او به دروغ ادعای رسالت کرده باشد بگذارد.

و دیگر آنکه اثبات می‌شود محتوا و علوم قرآن مجید بطور کلی همه‌اش حکمتی است که از جانب خدای تعالی وحی شده و در اختیار بشر گذاشته شده است. و با این بیان تمام مطالبش از نظر عقل حجت و صحیح و حقیقت پیدا می‌کند. و ابواب حکمت و علوم واقعی به روی بشر باز می‌شود و با توجه به آنکه قرآن بیان کننده همه علوم و معارف و حقایق است طبعاً ثروت علمی و حکمتی الهی و معارفی صحیح و شناخت حقایق خوبی به روی بشر باز می‌گردد.<sup>۱</sup>

و چون قرآن تمام سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را وحی می‌داند و می‌فرماید:

((وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ))<sup>۲</sup>

هیچ سخنی از روی خواسته نفس نمی‌گوید بلکه آنچه می‌گوید چیزی جز «وحی» نمی‌باشد.

پس تمام روایات معتبره و قطعی‌الصدور که از ناحیه «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) رسیده مانند قرآن از جانب خدا است و وحی است. و چون می‌دانیم آنچه را که «ائمّه معصومین» (علیهم السّلام) به اسناد معتبر در امور دین بیان فرموده‌اند از ناحیه «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) بوده و آنها فقط راویان احادیث نبوی و شارحین آنها بوده‌اند و با توجه به مقام عصمت آنها و عظمت مقام والای آنها قطعاً سخنانشان همان سخنان خدای تعالی است و خارج از وحی نمی‌باشد.

۱- و ما بحث اعجاز قرآن را در کتاب «دو مقاله» مفصلاً شرح داده‌ایم.

۲- سوره نجم آیات ۳ و ۴.

پس بدون تردید قرآن و روایات «معصومین» (علیهم السّلام) همه‌اش حکمت است و تمامش نشانگر صراط مستقیم دین است و چون ما که اسلام را پذیرفته‌ایم نمی‌توانیم به چیزی و راهی جز این صراط مستقیم از نظر عقل اعتماد کنیم. باید هر مطلبی که در معارف و حقایق و شناخت حقیقت اشیاء از سوی عرفا و فلاسفه و اهل ذوق و دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان به ما می‌رسد آن را با سخنان خدای تعالی و «معصومین» (علیهم السّلام) تطبیق دهیم اگر با آنها مطابقت کرد، مورد قبول است و اگر تطبیق نکرد باید با آنها با تردید روبرو شد.

### «کتاب علی (علیه السّلام)»

روزی درباره قرآن و آنکه این کتاب چگونه به همه مسائل و حقایق با این حجم کم توانسته اشاره کند فکر می‌کردم. ناگهان به یاد آنچه استاد فقه‌م مرحوم «آیه‌الله العظمی بروجردی» (رضوان الله تعالی علیه) در درس فرموده بودند افتادم. و آن مطلب این بود که معظّم‌له می‌فرمود:

در نزد حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) کتابی در شرح و تفسیر قرآن بوده که «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) املاء فرموده و «علی» (علیه السّلام) نوشته است و این کتاب دارای جمیع علوم و احکام الهی بوده حتی «ارش خدش» را در آن بیان کرده است.

من در پی اسناد احادیثی که مطلب فوق را بیان می‌کند رفتم و به نتایج خوبی رسیدم. که آنها را می‌نویسم امید است برای مرحله صراط مستقیم که سالکین الی الله باید متوجّه آن باشند مفید واقع گردد.

در روایاتی «ائمه» (علیهم السلام) می‌فرمایند:

در نزد ما کتابی است که هفتاد زراع طول و عرض دارد  
چیزی در زمین نیست که مردم به احکام آن نیازمند باشند  
مگر آنکه در آن نوشته شده حتی دیه خدشی که کسی بر  
دیگری وارد می‌کند.<sup>۱</sup>

و در روایات متعددی از این کتاب یاد شده که فرموده‌اند:

آن کتاب به املاء «رسول خدا» (صلی الله علیه وآله) و  
خط «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است و در آن جمیع  
حلال و حرام الهی وجود دارد حتی حکم حدّ خدشی که  
کسی بر دیگری وارد کند.<sup>۲</sup>

و در روایاتی این کتاب به نام «صحیفه»<sup>۳</sup> و یا «جامعه»<sup>۴</sup> یاد شده است.

این کتاب که امروز در نزد حضرت بقیةالله (روحی فداه) است از موارث نبوت  
بوده و در زمان ظهور آن حضرت مورد استفاده عموم واقع می‌شود.

این کتاب همان کتابی است که در روایات بسیاری به عنوان «کتاب علی  
(علیه السلام)»<sup>۵</sup>، ائمه اطهار (علیهم السلام) از آن یاد کرده‌اند و اکثر مطالب خود را به  
آن نسبت داده‌اند.

این کتاب همان کتابی است که وقتی «ائمه اطهار» (علیهم السلام) از مغیبات خبر  
می‌دادند می‌فرمودند: در کتاب «علی» (علیه السلام) این مطالب نوشته شده است.

این کتاب همان کتابی است که وقتی بعضی از بنی‌هاشم می‌خواستند کرسی  
خلافت را تصاحب کنند «ائمه اطهار» (علیهم السلام) می‌فرموده‌اند: در کتاب «علی»

۱- بحار الأنوار جلد ۲۶ صفحه ۳۴ و ۳۵ و جلد ۴۷ صفحه ۲۷۰.

۲- بحار الأنوار جلد ۲۶ صفحه ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸.

۳- بحار الأنوار جلد ۲۵ صفحه ۱۱۶ و جلد ۲۶ صفحه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۳۸.

۴- بحار الأنوار جلد ۲۶ صفحه ۲۲ و ۲۵ و ۳۳ و ۳۵.

۵- بحار الأنوار جلد ۲۶ صفحه ۳۵ و ۵۰.

(علیه السلام) نام این فرد به عنوان غاصب خلافت ذکر نشده است. پس او موفق نمی‌شود. و کشته می‌گردد.

این کتاب همان کتابی است که طبق روایات فقط و فقط باید در اختیار معصوم

(علیه السلام) باشد زیرا ((لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ))<sup>۱</sup>

این کتاب همان کتابی است که «ائمّه اطهار» (علیهم السلام) می‌فرمودند: در «کتاب علی» نوشته شده که اگر در جامعه‌ای زنا زیاد شود مرگ ناگهانی زیاد می‌گردد. و بالاخره از احادیث متواتره استفاده می‌شود که این کتاب جامع جمیع معارف و احکام و حتی پیشگوئیها و تفسیر قرآن بوده و امروز در نزد امام عصر (روحی فدا) می‌باشد. و آنچه «ائمّه اطهار» (علیهم السلام) از معارف و احکام بیان فرموده‌اند از همین کتاب بوده است.

بنابراین آنچه «ائمّه اطهار» (علیهم السلام) فرموده‌اند از کتاب «علی» (علیه السلام) بوده و آن کتاب تمامش گفته‌های «رسول اکرم» (صلی الله علیه وآله) است و به صریح قرآن «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) سخنی از خواسته دل خود نمی‌گوید بلکه هر چه می‌گوید وحی است از جانب خدا است پس آنچه از اعمال و افکار و عقائد با قرآن و سخنان معصومین تطبیق کند در «صراط مستقیم» است و الا در درّه انحراف سقوط می‌کند.

۱- سوره واقعه آیه ۷۹.

۲- ((وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)) (سوره نجم آیات ۳ و ۴).

## «نظم در زندگی»

یکی از چیزهایی که سالک الی الله باید در مرحله «صراط مستقیم» کاملاً رعایت کند، نظم در زندگی و اعمال عبادی و شغلی است. کسی که نظم در زندگی یا در هر چیز دیگری ندارد هیچگاه با موفقیت روبرو نمی‌شود. و کارهایش پیشرفت کاملی نمی‌کند. و در امور معنوی و کمالات روحی کم‌توفیق است.

دین مقدس اسلام آن قدر به نظم در زندگی اهمیت داده که آن را در ردیف تقوی و توحید می‌داند.

حضرت «علی» (علیه السلام) در نهج البلاغه در وصیتی که به فرزندانش حضرت «امام حسن و امام حسین» (علیهما السلام) دارد می‌فرماید:

«اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی

الله و نظم امرکم»<sup>۱</sup>.

یعنی؛ به شما دو نفر و تمام فرزندان و اهل و وابستگانم و کسانی که نوشته و وصیت نامه‌ام به آنها می‌رسد؛ وصیت می‌کنم که تقوای الهی را داشته باشند و تمام کارهای خود را «نظم» دهند.

این دستور که در لحظات شهادت حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) به فرزندان و وابستگانش صادر می‌شود از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. و اهمیت نظم را در کارها می‌رساند.

بنابراین یکی از دستورات مهمی که استاد باید کاملاً مراقب آن در زندگی شاگردان باشد نظم در زندگی آنها است که باید صددرصد رعایت کنند.

## «وسواس»

بدون تردید اگر کسی وسواس در عبادات یا در هر چیز دیگری داشته باشد به هیچ وجه نمی‌تواند کوچک‌ترین قدمی در راه کمالات روحی بردارد و در «صراط مستقیم»

۱- نهج البلاغه و بحار الأنوار جلد ۴۲ صفحه ۲۵۶.



باشد. زیرا او مانند ماشینی است که در درّه سقوط کرده و از «صراط مستقیم» منحرف گردیده است.

او مانند کسی است که یک فرد پر قدرتی مهاری بر او زده و او را با کمال قدرت به طرفی که می‌خواهد می‌کشاند. شخص و سواسی آن قدر ضعیف است که اختیار از او سلب شده و خود را در دست چیزی یا کاری که خودش نمی‌خواهد داده است. این چنین کسی با این ضعف نمی‌تواند پایه‌پای سالکین الی الله حرکت کند و بلکه مزاحم موقفیت آنها هم می‌شود.

بنابراین بر استاد لازم است که این چنین کسی را برای رسیدن به کمالات روحی و تزکیه نفس، نپذیرد و یا در مرحله اول او را از این مرض خطرناک نجات دهد. افراد و سواسی بیش از هر کس خودشان در رفع این مرض مؤثرند. اینها مانند معتادین به مواد مخدره هستند که تا خودشان تصمیم به ترک این عمل را نگیرند، معالجات طبیب مؤثر نخواهد بود. یک و سواسی هم اگر خودش تصمیم نگیرد، اراده نکند، معالجات استاد درباره‌اش فائده‌ای ندارد.

ضمناً اگر بخواهد کمکی به رفع و سواسش بشود، باید کلیه کارهایی که زمینه‌ساز تسلط شیطان بر او است ترک کند و کلمه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بسیار بگوید و در شبانه روز لا اقل یک مرتبه سر به سجده بگذارد و ذکر یونسیه<sup>۱</sup> را مکرر بگوید. (بعضی از اولیاء خدا گفته‌اند: تا چهارصد مرتبه این ذکر را در سجده می‌توان گفت).

۱- ذکر یونسیه همان ذکری است که حضرت یونس وقتی مبتلا شد گفت و خدای تعالی او را از غم نجات داد و وعده فرمود که اگر مؤمنین هم آن را بگویند از غم نجاتشان می‌دهیم و آن ذکر این است ((لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

الظَّالِمِينَ))

## «نداشتن عقائد انحرافی»

اعتقادات باید تحت این فهرست در مرحله «صراط مستقیم» از کتب مفصله تنظیم شود و برای شاگردان توضیح داده شود.

۱- خدای تعالی را با سوره مبارکه توحید بشناسیم.

او در صفات ذات، «احد» است یعنی مثل و مانند ندارد.

او در صفات افعال، «واحد» است یعنی در مرتبه اول واقع است به همین دلیل

«ارحم الراحمین» و «اکرم الأکرمین» و «احسن الخالقین» و «ربّ الارباب» است.

او «صمد» است یعنی با هیچ یک از مخلوقات در ذات قابل مقایسه نیست.

او ((لَمْ یَلِدْ)) است یعنی از ذات او چیزی گرفته نمی‌شود، از او چیزی تولید

نمی‌گردد، از او چیزی و فرزندی متولد نمی‌شود.

او ((لَمْ یُولَدْ)) است یعنی او از چیزی تولید نشده او را کسی خلق نکرده و او از

دیگری متولد نشده است.

او ((وَلَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ)) است یعنی در ذات کفوی ندارد، همسری ندارد، مثل

و مانند ندارد.

(اینها را لازم است استاد در مرحله «صراط مستقیم»

برای سالک الی الله شرح دهد).

۲- «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) را با آیه مبارکه ((قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

يُوحَىٰ إِلَيَّ)) باید شناخت و باید برای سالک الی الله توضیح داد که «رسول اکرم»

(صلی الله علیه و آله) دارای دو بُعد بوده است؛ یکی بُعد مُلکی که با کلمه

((أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)) بیان شده؛ یعنی او مانند سایر افراد بشر با تمام شرائط بشری از قبیل

صحت و مرض، گرسنگی و سیری تشنگی و سیراب بودن، آسیب دیدن و ازدواج

کردن و خوابیدن و کسل شدن، ضعف پیدا کردن و سرحال بودن، مردن و یا کشته

شدن و بالأخره جمیع آنچه یک بشر معمولی دارد آن حضرت هم دارد. و تمام مواردی که برای آن حضرت از این قبیل پیش می‌آمده واقعی بوده و به هیچ وجه ظاهرسازی نبوده است.

و باید معتقد بود که آن حضرت در نیروی بدنی و قوای جسمانی از سائرین کامل‌تر و قوی‌تر بوده است یعنی همان گونه که نور چشمش و شنوائیش و سائر قوا و حواس پنجگانه‌اش از دیگران قوی‌تر بوده نیروی جنسی و مزاجی او نیز کامل‌تر و قوی‌تر از دیگران بوده است.

دیگری بُعد ملکوتی آن حضرت است که با کلمه **((يُوحَىٰ إِلَىٰ))** بیان شده است.

یعنی رابطه مستقیم با خدائی که قادر مطلق و دانای مطلق و فعال مایشاء است آن حضرت دارد. توضیح آنکه؛ هر چه از قدرت و علم باید به مخلوق برسد بوسیله آن حضرت می‌رسد او «یدالله» است یعنی قدرت خدا بوسیله او اعمال می‌شود او «لسان الله» است یعنی تمام علمی که خدای تعالی می‌خواهد در عالم امکان اعمال کند بوسیله او اعمال می‌کند و بالأخره آن حضرت واسطه مطلقه بین خدا و خلق است.

۳- امام و امامت را باید از آیه **((إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا))** و آیه

**((كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ))** و آیه **((أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ))** شناخت.

امام ولی مردم دنیا و دارای ولایت مطلقه تکوینی و تشریحی است.

امام دارای علمی است که خدای تعالی به پیغمبرش عنایت کرده یعنی علم به جمیع حقایق و جمیع مطالبی که باید در اختیار بشر قرار بگیرد و همان گونه که از خدا و «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) اطاعت می‌شود، از امام هم باید اطاعت شود. و آن چنانکه «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) دارای دو بُعد بود. امام (علیه السلام) هم باید دارای دو بُعد باشد. تا بین «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و جانشینانش هماهنگی کاملی برقرار گردد.





و «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) دوازده نفرند که اوّل آنها «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) و آخر آنها «حضرت مهدی» پسر حضرت «امام حسن عسکری» (علیهما السّلام) است، که روزی می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و حکومت الهی را در کره زمین مستقر می‌فرماید.

و باید سالک الی الله بداند که انسان روح است و بدن او مثل لباسی است که موقت در بر کرده است و بدن با مردن تبدیل به خاک می‌شود ولی روح همچنان باقی است.

و پس از مرگ، روح تا روز قیامت مجرد از بدن باقی می‌ماند. و افرادی که اعتقادات انحرافی دارند روحشان معذب و کسانی که اعتقادات انحرافی ندارند ولی تزکیه نفس نکرده‌اند روحشان به حال اغما تا روز قیامت خواهد بود. و اما اولیاء خدا روحشان آزاد و در ناز و نعمت و لذائذ روحی تا روز قیامت خواهند بود و در روز قیامت ارواح به اجساد قبلی بر می‌گردند و دوباره مثل دنیا زنده می‌شوند. و روز حساب و قیامت را می‌گذرانند و جمعی به بهشت می‌روند و مخلّد می‌شوند. و جمعی به جهنّم می‌روند. که ممکن است خدای تعالی پس از مدّتی بعضی از آنها را از آتش نجات دهد.

این خلاصه را باید سالک الی الله معتقد باشد و مشروح آن را باید استاد برای او بگوید و او به آنها اعتقاد پیدا کند.

و استاد باید بکوشد و نگذارد شاگردان به عقائد خرافی از قبیل اعتقاد به جبر، تفویض، تناسخ، زهد به معنی گوشه‌گیری و کثیفی و فقر، بدعت و اعتقاد به اینکه همه موجودات عین وجود خدا است، مبتلا شوند. (من اینها را در کتاب «عوامل پیشرفت» و کتاب «استعمار ضدّ اسلام» شرح داده‌ام).

اما مسأله مهمّی که ممکن است سالک الی الله به آن مبتلا بشود و صددرصد از صراط مستقیم خارج است. مسأله عزلت و رهبانیت و انزوا و ترک دنیا است که جمعی به آن معتقدند و بلکه عمل هم می‌کنند.

غالب اهل معنی گمان می‌کنند دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شود. و آخرین انحرافی که آنها از صراط مستقیم پیدا می‌کنند و خطر عظیمی برای آنها محسوب می‌شود، همین است و حال آنکه خدای تعالی از انسان در دنیا کسب و کار خواسته<sup>۱</sup>، فعالیت خواسته<sup>۲</sup>، دنیا و آخرت را کنار یکدیگر خواسته، که فرموده: ((أَنْ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ))<sup>۳</sup> اگر زمین به بندگان خوب خدا می‌رسد باید حکومتش هم به آنها برسد، ثروتش هم به آنها برسد، امکاناتش هم به آنها برسد، باید طبیات از رزق و زینت دنیا هم به آنها برسد.

پس چرا بعضی گمان کرده‌اند که نباید اولیاء خدا دارای امکانات مادی باشند تا در نتیجه هر چه تنبل و تن‌پرور است خود را زیر پوشش زهد و ترک دنیا و احیانا تصوف و عرفان موجّه معرفی کنند.

اینها بوسیله فریب شیطان از راه حق منحرف شده و به خدا نخواهند رسید.

### «توقیفی بودن عبادات»

کسی که بخواهد به سوی خدا برود و به مقام عبودیت که آخرین مرحله تزکیه نفس است برسد. باید در بندگی خدا خیلی دقیق باشد و باید بداند که عبادات توقیفی است یعنی با سلیقه افراد مختلف کم و زیاد در کیفیت و کمیت نمی‌شود.

بنابراین اگر در واجبات یک جمله یا یک کلمه بدون آنکه از طرف شرع مجوز داشته باشد، اضافه یا کم بشود، نماز و یا سائر عباداتش باطل است. و اگر در مستحبات کم و زیاد بشود باز هم از «صراط مستقیم» خارج است. مثلاً اگر در دعای

۱- «الکاسب حبیب الله».

۲- ((وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)) (سوره نجم آیه ۳۹) در کتاب

«عوامل پیشرفت» این مسائل را مشروحا شرح داده‌ایم.

۳- سوره انبیاء آیه ۱۰۵.



کمیل که کلمه «یا رب» سه مرتبه گفته شده شما نه مرتبه آن را بگوئید خلاف کرده و از صراط مستقیم دور شده‌اید.

بنابراین به هیچ وجه نباید به غیر از آنچه قرآن و «پیامبر اکرم» و «اهل بیت معصومش» (صلوات الله علیهم اجمعین) و مراجع تقلید فرموده‌اند، کار دیگری بکنیم و چیزی با سلیقه و یا با هنر و یا با فکر خود در عبادات کم و زیاد بنمائیم و الا از عبودیت خارج شده و در «صراط مستقیم» دین نیستیم.

بلی باید سالک الی الله تا این حد حافظ دین باشد و نگذارد خودش یا دیگران اعمال عبادی را از «صراط مستقیم» خارج کنند و چیزی بر آنها کم و زیاد نمایند.

### «حقیقت عبودیت»

بدون تردید حقیقت عبودیت که از شرائط اولیه پیمودن راه رسیدن به کمالات است در انسان به وجود نمی‌آید، مگر با مقید بودن به آنکه دقیقا طبق دستور قرآن و روایات عمل کند و از آنها سرپیچی نکند و در دین بدعت نگذارد و از خود عبادتی اختراع نکند و یا از مخترعات دیگران پیروی ننماید. یعنی اگر مجتهد است فقط از قرآن و روایات، احکام و عباداتش را استنباط کند و اگر مجتهد نیست طبق دستور مرجع تقلیدی که مخالف هوای نفس خود و مطیع امر الهی است عمل نماید. و در واجبات و مستحبات و محرّمات و مکروهات و حتی در مباهات تقلید کند.

فراموش نمی‌کنم در زمانی که در قم محضر مرحوم حضرت آیه الله العظمی بروجردی (قدس سره) بودیم شخصی از ایشان سؤال کرد که: آیا ما می‌توانیم به دستورات کتاب «مفاتیح الجنان» عمل کنیم؟ فرمودند: من آن دعاها را بررسی و اجتهاد نکرده‌ام تا فتوا بدهم و به استحباب آنها حکم کنم. ولی می‌توانید به قصد رجاء، یعنی به امید ثواب، به آنها عمل نمائید.

این کلام بخصوص به سالکین الی الله می‌گوید: باید در عبادت دقیق باشید اگر می‌خواهید دعائی بخوانید یا ذکری بگوئید یا عبادتی بکنید، حتما باید یا خودتان آن را

استنباط کرده باشید و بدانید که خدای تعالی آن را از شما خواسته تا استحباب یا وجوبش در عبادات ثابت شود<sup>۱</sup> و یا باید مرجع تقلید و مجتهد جامع الشرائط آن را فتوا دهد.

این در عبادات عامه است. ولی در دستوراتی که یک استاد به شاگردش برای رفع امراض روحی و تزکیه نفس به او می‌دهد از این هم دقیق‌تر و مراعاتش لازم‌تر است. یعنی استاد باید از آنچه خود از روایات و آیات قرآن استنباط کرده و یا مرجع تقلیدش فتوا داده انتخاب کند. و برای سالک الی الله با توجه به وضع روحی و مرحله او تجویز نماید. عینا مانند طبیبی که از داروهای مجاز و دارای استانداردهای وزارت بهداشت که در داروخانه وجود دارد با توجه به وضع مزاجی و امراض بدنی مریض استفاده می‌کند و به او دستور می‌دهد، باید باشد.

یکی از اشتباهاتی که اکثر مردم دارند این است که فکر می‌کنند اگر کسی هر چه بیشتر دعا بخواند، ذکر بگوید، عبادت کند ولو دعاهای بی‌سند و بی‌مدرک و بلکه مخترعات در اویش و افراد بیسواد باشد بهتر است. و حال آنکه گاهی این نحوه عبادت کردن عینا مانند مریضی است که در داروخانه در مقابل داروهای مختلف قرار بگیرد اگر چه همه آن داروها مجوز داشته باشد ولی او نباید از یک طرف به خوردن آنها بپردازد به امید آنکه بالأخره یکی از این داروها برای من مفید است و مرا شفا می‌دهد. در عبادات و اذکار و ادعیه نیز بخصوص برای کسی که می‌خواهد مرض روحیش رفع شود و یا به کمال مطلوب برسد و سیر الی الله کند، عینا همین گونه است. ما بسیار دیده‌ایم افرادی را که در اثر عبادت‌های بی‌رویه و انجام مستحبات، بدون تجویز استاد و طبیب روح به ضعف اعصاب، و خستگی روحی، و یأس از موفقیّت و وسواس و حتی جنون مبتلا شده و یا به ناراحتیهای فکری فوق‌العاده‌ای دچار گردیده‌اند.

---

۱- روایات فراوانی در کتاب بحار الأنوار جلد ۲ باب ۱۴ و جلد ۱ باب ۶ در تأیید این مطلب ذکر شده است.

بنابراین علاوه بر آنکه اذکار و عبادات و ادعیه باید حتما مأثور و از معصوم رسیده باشد، استاد باید برای شاگردانش آن را تجویز کند و به مقدار مفید به آنها دستور دهد.

## «ترک محرّمات و انجام واجبات»

بعضی از مردم معتقدند که تزکیه نفس تنها با انجام واجبات و ترک محرّمات عملی می‌شود، اینها متأسفانه تزکیه عمل را با تزکیه نفس اشتباه کرده‌اند بسیاری از مردم هستند که نه تنها واجبات را انجام داده و محرّمات را ترک نموده بلکه مستحبات و مکروهات را هم مقید بوده‌اند ولی سر تا پا به رذائل اخلاقی و صفات زشت حیوانی و شیطانی مبتلا بوده‌اند.

کسانی که این اشتباه را می‌کنند قطعا آن را تعقل نکرده و تجربه نداشته و الا تفوه به این سخن نمی‌نمودند. زیرا این کلام مثل این است که کسی بگوید: پشت کوزه را شیره بمالیم تا داخل کوزه پر از شیره شود و یا لااقل آب کوزه شیرین گردد. و حال آنکه «از کوزه همان تراود که در او است» معالجات امراض روحی چه ارتباطی به ترک محرّمات و انجام واجبات دارد؟!

کسانی که از این راه و با این فکر نادرست می‌خواهند به خدا برسند و سیر الی الله کنند از «صراط مستقیم» دین خارج‌اند و راه را اشتباه کرده‌اند بلکه باید معتقد شوند که اول باید روح و نفس خود را از صفات رذیله پاک کنند تا به هیچ وجه میل به گناه پیدا نکنند و واجبات را با عقل و فطرت پاک خود انجام دهند.

انسان وقتی معنی «صراط مستقیم» را دانست و خود را در آن راه قرار داد و صفات رذیله بخصوص صفات شیطانی را از خود دور کرد خودبخود واجبات را انجام می‌دهد و محرّمات را ترک می‌کند.

## «به چیزی معتاد نباشید»

یکی از وسائلی که انسان را از صراط مستقیم منحرف می‌کند «اعتیاد» است البته این مسأله برای کسانی که مرحله «استقامت» را خوب نگذرانده‌اند مشکل است و الاً کسانی که مرحله استقامت را خوب گذرانده باشند به هیچ وجه مشکلی در این مسأله ندارند. زیرا آنها با کمال قدرت می‌توانند هر گونه اعتیاد را از خود دور کنند طبیعی است که اعتیادهای حرام مانند تریاک و هروئین و سیگار و سائر دخانیات را سالک الی الله در مرحله توبه از خود دور کرده ولی ممکن است اعتیادهای دیگری را که از نظر شرع حرام نیست از خود دور نکرده باشد.

ولی باید در مرحله «صراط مستقیم» آنها را هم رفع کند. زیرا هر یک از اعتیادها مانند زنجیری است که به پای سالک الی الله بسته شده باشد و او را به طرفی بدون اراده خودش بکشد. شخصی که به چیزی عادت کرده نمی‌تواند در موقعی که امر الهی در کاری برای او آمده و با عادت او منافات دارد به آن کار موفق باشد.

فراموش نمی‌کنم که استاد بزرگوارم به من دستور داده بود شبها وضو بگیرم و بخوابم. کم‌کم این عمل برای من به صورت عادت درآمد بود. تا آنکه یک شب که در خدمتشان بودم و آب برای وضو پیدا نکرده بودم ایشان به من گفت: تیمم کن و بخواب. من هم اطاعت کردم و تیمم کردم ولی در عین حال خوابم نمی‌برد ایشان به من فرمودند: از این به بعد تو نمی‌توانی وضو را برای خدا مخلصا بگیری بلکه بیشتر برای آنکه خوابت ببرد وضو می‌گیری. پس تا وقتی که این عادت از تو رفع نشده نباید موقع خواب وضو بگیری. زیرا دیگر وضو گرفتن تو برای خدای تعالی نیست بلکه برای این است که خوابت ببرد.

سالک الی الله باید تمام غل و زنجیرهایی که به دست و پای خود زده است پاره نموده و خود را از همه چیز رها کند و تنها به مقصد اصلی که بندگی خدای تعالی است فکر کند.



حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) در دعائی که به کمیل بن زیاد نخعی دستور فرموده‌اند و می‌فرماید: «وقعدت بی اغلالی» که یکی از این اغلال همین عادت معموله است که حتما باید سالک الی الله از خود برطرف کند.

به عبارت واضح‌تر عادت به چیزی (غیر از واجبات و ترک محرمات) ممکن است گاهی مانع بندگی خدا شود.

روزی در جمعی از سالکین الی الله استاد فرمودند: در میان شما کسی هست که به جای عادت کرده باشد که اگر نخورد سردرد و یا ناراحت شود. چند نفر از میان آن جمع گفتند: ما این چنین هستیم استاد فرمود: نباید تا رفع این عادت چای بخورید.

### «تعهد و وفای به عهد»

سالک الی الله اگر چه در همان اوّل برخوردش با استاد باید متعهد شود که از او پیروی کند ولی در این مرحله باید این تعهد را بیشتر رعایت نموده و بلکه باید بکوشد که خود را در همه امور متعهد و مسئول قرار دهد. در مقابل پروردگار، در مقابل مردم، در مقابل تعهداتی که با خود گذاشته حتی لحظه‌ای از وعده خود تخلف نکند.

زیرا در بعضی از روایات آمده که صراط، از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر<sup>۱</sup> است. و لذا ممکن است گاهی با کوچک‌ترین تخلف از وعده و عهد که به حساب نمی‌آید انسان از «صراط مستقیم» خارج شود و در درّه بدبختی سقوط کند خدای تعالی در قرآن فرموده: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا». یعنی وفای به عهد کنید زیرا تعهد شما مورد سؤال و تحقیق واقع می‌شود.

بنابراین باید سالک الی الله بیش از هر چیز به تعهدات خود عمل کند و کوچک‌ترین تخلفی در عهد و پیمان خود نداشته باشد.

و تردیدی نیست که هر مقدار طرف تعهد و موضوعی که برای او تعهد می‌شود بزرگتر و اهمیتش بیشتر باشد وفای به آن، مسئولیتش بیشتر است و شخص متعهد باید به آن بیشتر اهمیت بدهد ولی در اینجا به دو جهت سالک الی الله باید به همه تعهداتش چه بزرگ باشد و چه کوچک اهمیت کاملی بدهد. یکی به خاطر آنکه وفای به عهد باید در این راه ملکه او شود و اگر بین کوچک و بزرگ و پر اهمیت و کم اهمیت آن فرق بگذارد به این خوی و صفت متصف نمی‌شود.

دوم به خاطر آنکه کوچک‌ترین تخلف از عهد، او را عملاً از صراط مستقیم خارج کرده و این انحراف ولو کوچک و بی‌اهمیت باشد رفته رفته او را در پرتگاه و انحراف کامل قرارش می‌دهد.

## «زندگی اجتماعی»

از چیزهایی که در مرحله «صراط مستقیم» باید سالک الی الله کاملاً رعایت آن را بکند، طرز زندگی با اجتماع و مردم دنیا است. و من مفصلاً در کتاب «اتحاد و دوستی» مسائل دوست‌یابی و جلب محبت دیگران را توضیح داده‌ام و از مسائل اخلاقی و اجتماعی بسیاری سخن گفته‌ام. ولی مسأله‌ای که باز در مرحله «صراط مستقیم» باید تذکر داده شود این است که چون بعضی از مردمان انزواطلب که غالباً از همه جا مانده و به اصطلاح به معنویات و عرفان و تصوف و غیره رو آورده و به ظاهر به خاطر روحیه انزواطلبی ترک دنیا نموده، شایع کرده‌اند که هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود و به لقاء الله موفق شود باید تارک دنیا باشد، فقیر باشد، بیچاره باشد، از همه امتیازات دور باشد.





من در کتاب «عوامل پیشرفت»<sup>۱</sup> مشروحاً این مطلب را توضیح داده‌ام و در آنجا اثبات کرده‌ام که این فکر و این گفته بوسیله استعمار طرّاحی شده و به مردم مسلمان تلقین شده است. و الاً یک سالک الی الله باید هم دنیایش را بهتر از دنیای دیگران بسازد و هم با خدای تعالی بهتر از دیگران انس داشته باشد و هم بهترین و کامل‌ترین مراحل کمالات را پیموده باشد.

جمعی می‌گویند: که جمع بین دنیا و آخرت امکان ندارد. دنیا با آخرت با هم جمع نمی‌شوند. چه اشتباه بزرگی؛ خدای تعالی مردم را دستور داده که هم دنیای نیکوئی از او بخواهند و هم آخرت نیکوئی از او طلب کنند.<sup>۲</sup>  
و در جای دیگر بطور مطلق می‌گوید:

((وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى))<sup>۳</sup>

برای انسان چه در امور دنیا و چه در امور آخرت چیزی

جز آنچه را که سعی کرده نمی‌باشد.

به عقیده من یک ولیّ خدا آن کسی است که بهتر بفهمد، بهتر بداند، در امور سیاسی و حکومتی بهتر اظهار نظر کند، مدیر و مدبّر بهتری باشد و بالأخره در تمام مسائل اجتماعی و اخلاقی بهترین باشد.

کسانی که فقر را بهتر از ثروت و ضعف را بهتر از قدرت تصور کرده‌اند و آن را شعار خود قرار داده‌اند از «صراط مستقیم» خارج‌اند.

مگر آنکه در موارد استثنائی و دنیا و ثروت و قدرت مانع پیشرفت روح در کمالات و معنویات بشود و نادر است که در این صورت باید دنیا را فدای آخرت نمود.

۱- صفحه ۸۴.

۲- ((رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ)) (سوره بقره آیه ۲۰۱).

۳- سوره نجم آیه ۳۹.

بر این اساس اولیاء خدا باید بکوشند تا زمامدار مملکت اسلامی بشوند. اولیاء خدا باید در امور مملکتی دخالت کنند. اهل تزکیه نفس باید در رأس مسئولیتهای حکومتی واقع شود. و بالأخره اولیاء خدا باید زمینه تصاحب حکومت زمین را در خود به وجود بیاورند. زیرا پروردگار متعال وعده این همه را به صالحین و مؤمنین<sup>۱</sup> و مظلومین<sup>۲</sup> و اولیاء خود داده و در یک کلمه فرموده: ((أَنْ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ))<sup>۳</sup> (یعنی زمین به ارث به بندگان صالح خدا می رسد).

بنابراین در تمام امور اجتماعی و حکومتی و سیاسی در مرحله اول باید صالحین و واصلین و سالکین الی الله دخالت کنند و زمام امور را در دست بگیرند. و از همین جا است که تمام فقهای که قائل به حکومت اسلامی هستند معتقدند که باید فقیه اهل تزکیه نفس در تمام امور اجتماعی دخالت کند و ولایت مردم مسلمان را به عهده داشته باشد.

۱- ((وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ  
كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ  
مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ  
هُمُ الْفَاسِقُونَ)) (سوره نور آیه ۵۵).

۲- ((وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً  
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)) (سوره قصص آیه ۵).

۳- سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

## «ولایت فقیه»

در اینجا برای آنکه مطلب فوق را بهتر توانسته باشیم اثبات کنیم به مسأله مهمی که چندی قبل از سوی مجله بین‌المللی .... به خاطر آنکه یکی از فلاسفه معروف ایرانی که در اروپا زندگی می‌کند طبق اظهار آن مجله مطلبی را به اشتباه در کتاب «الحکمه و الحکومه» مطرح کرده بود، از من سؤال کرده بودند اشاره می‌کنیم متن سؤال و جوابی که شده این گونه است:

سؤال:

بعضی مدعی شده‌اند که ولایت فقیه در اسلام، اصلی نداشته و بلکه مخالف اسلام است، نظر شما در این خصوص چیست؟

پاسخ:

از روزی که «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد و دین مقدس اسلام را آورد هدفی جز حکومت قوانین اسلام بر جهان و یا لاقل بر مردمی که اسلام را پذیرفته‌اند نداشته و الا بعثت آن حضرت عبث و آوردن دین بی‌فائده بوده است.

و طبیعی است که اگر حکومت و حاکمیت بخواهد وجود داشته باشد حتما باید «ولایتی» برای حاکم حکومت اسلامی همراه آن باشد. زیرا در بسیاری از امور در هر حکومتی باید دست حاکم باز باشد و بتواند دخل و تصرفی در امور مختلف مملکتی بکند و از نظر بعضی از دانشمندان: حکومت جز ولایت چیزی نیست. زیرا حاکم باید بتواند در درآمدهای مملکتی تصرف کند. و در ازای آن بودجه و مخارج مملکت را پردازد. و در امور جزئی و کلی دخالت نماید. و یا لاقل حکم آن را بیان کند. و برای حل و فصل امور، دستش باز باشد و اگر کاری برای مصلحت جامعه

لازم است انجام دهد ولو آنکه با منافع فردی یا افرادی منافات داشته باشد باید بتواند آن را تصرف کند و انجام دهد. مثلاً اگر لازم دانست خیابانی برای رفاه حال مردم بکشد و خانه کسی در وسط آن خیابان بود در مرحله اول باید صاحب خانه را راضی کند و اگر او راضی نشد کار را تعطیل نکند و از ولایت خود استفاده کند و قیمت‌المثل را به او بدهد و خیابان را بکشد.

این همان معنی ولایت است که در قرآن در کنار آیاتی که به «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و خلفاء و جانشینان معصوم و پاکش حکومت بر مردم را عنایت کرده، ولایت بر مردم مسلمان را هم مرحمت فرموده که می‌فرماید:

((إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ))<sup>۱</sup>

یعنی ولی شما تنها خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده و نماز را بر پا می‌دارند و زکات در حال رکوع می‌دهند.

و نیز می‌فرماید:

((النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ))<sup>۲</sup>

یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مؤمنین از خودشان در امورشان اولی و مقدم است.

و امروز که «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و خلفاء معصومش در بین مردم به صورت ظاهر نیستند طبعاً این

۱- سوره مائده آیه ۵۵.

۲- سوره احزاب آیه ۶.

ولایت و حاکمیت به فقهاء و علماء اسلام می‌رسد زیرا به صراحت «امام عصر» (علیه السلام) فرموده‌اند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَانَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ». یعنی در پیشآمدهای جدید که احکام آنها معلوم نیست باید به آنهایی که احادیث و مطالب ما را نقل می‌کنند و می‌فهمند مراجعه شود. زیرا آنها دلیل و راهنمای حقایقی هستند که ما دارا هستیم و حجّت ما بر شماست و ما حجّت خدای تعالی هستیم.

علاوه بر اینها چون انسان «مدنی بالطبع» آفریده شده و سعادتش در زندگی با مردم تأمین می‌شود، حتما باید قوانینی برای تنظیم امور زندگی دنیائی او و حلّ اختلافات او با دیگران وجود داشته باشد تا بتواند راحت زندگی کند و طبیعی است که بدون حکومت و حاکمیت این منظور عملی نمی‌شود. پس در تمام دوران زندگی برای بشر از ضروری‌ترین نیازمندیهای داشتن حکومت و قوانین صحیح و حاکمیت و ولایت است.

در اینجا آیا بهتر این است که بشر برای زمامداری و حاکمیت بر خود، یک فرد فاسق و بی‌بندوبار و جاه‌طلب و ظالم را انتخاب کند یا بکوشد با راهنمایی قرآن و «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و خلفاء معصومش فردی را که دارای قدرت روحی و عادل و خداپرست و صددرصد بنده خدای تعالی و فقیه (یعنی: فهیم در امور و معارف دین) و بدون هوای نفس و بدون روحیه ریاست‌طلبی و جاه‌پرستی را انتخاب نماید و زمام اختیار بیان قوانین حکومتی و

مملکتی و اجرای آنها را به نحو احسن در اختیار او بگذارد. و ولایت او را قبول نمایند طبیعی است که هیچ عاقلی تفوه به این کلام نمی‌کند و آن را بر این ترجیح نمی‌دهد.

بنابراین همانگونه که «امام عسکری» (علیه السلام) فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ». یعنی در غیبت ما کسی را که حقایق و معارف دین را می‌فهمد و می‌تواند آنها را استنباط کند و دارای استقامتی است که خود را از جمیع تزلزلات حفظ می‌کند و به هر بادی ولو هر چه تند باشد نمی‌لغزد.

در صراط مستقیم دین قدم بر می‌دارد و مواظب حدود و حافظ دین واقعی است که آن را انتخاب کرده است. با خواسته‌های دل خود کاری ندارد و بلکه با جهاد با نفس هواهای نفسانی را کناری گذاشته و با آن مخالفت می‌کند.

بنده خدا است و حقیقت عبودیت را در وجود خود پیاده کرده و مطیع اوامر الهی است. این چنین کسی را برای رهبری انتخاب کنید و بر عموم مردم اگر فقیه نیستند لازم است از این چنین کسی تقلید کنند و ولایت او را قبول نمایند.

پس باید ولایت فقیه را از جانب عقل و دین پذیرفت و آن را از اساسی‌ترین و اصیل‌ترین دستورات دینی و عقلی و «صراط مستقیم» دانست.

## «رسومات»

در بسیاری از مسائل و اعمال و رسومات بشر عملاً و اعتقاداً در هر مذهب و دینی که باشد متأسفانه دچار یک مشت خرافات و رسومات بی‌معنا که کم‌کم آن را منتسب به دین و حقیقت و واقعیت نموده می‌شود.

ما به مذاهب و ادیان دیگر با آنکه بیشترین سهم را در این جهت دارند و رفته‌رفته دین خود را از بین برده‌اند کاری نداریم ولی در دین مقدس اسلام هم با همه کوششی که رهبران دینی برای حفظ آن از این گونه خرافات نموده‌اند بسیاری از این انحرافات و خرافات وارد شده که باید سالک الی الله متوجه آنها باشد و از آنها دوری کند تا از صراط مستقیم خارج نشود.

جمعی معتقدند که نباید انسان سنت‌شکن باشد و رسومات و عاداتی که جامعه‌ای با آن خوی گرفته‌اند از بین ببرد زیرا مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فرمانی که به مالک اشتر داده می‌فرماید:

«ولا تنقض سنة صالحه عمل بها صدور هذه الامه و

اجتمعت بها الالفه و صلحت علیها الرعية».

یعنی اگر به سنت خوبی مردم مسلمان خوی گرفته‌اند و به آن عمل کرده‌اند و اجتماع آنها به آن مانوس شده است و مایه اصلاح اهل مملکت است نقض نکن و بلکه آن را برای آنها حفظ نما.

ما در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب تا جایی صحیح است که رسومات جای حقایق دینی را نگیرد. و بدعت جای دستورات واقعی مذهبی را اشغال نکند و الاً اگر گفتیم منظور مولی «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) این بوده که هر چه را یک ملت و یا یک جامعه ترسیم نمودند و بدعت گذاشتند از نظر اسلام باید تأیید شود طبعاً در دراز مدت دین از صراط مستقیم خارج شده و دستخوش هوسهای مردم جاهل واقع می‌گردد و رفته‌رفته از اسلام جز اسمی باقی نمی‌ماند.

بنابراین یقیناً آن حضرت نقض سنتهایی را که صالحه است یعنی مفید برای مردم است و جزء دین محسوب نمی‌شود و هیچگاه بجای احکام دینی قرار نمی‌گیرد منظور فرموده‌اند.

مثلاً عید نوروز برای ایرانیان یک عید باستانی و سنتی است و برای اصلاح ذات البین و رفع اختلافات مخصوصاً در بین فامیل مفید است و چون مردم بدان خو گرفته‌اند نباید حاکم مسلمین آن را نقض کند اما اگر جنبه مذهبی به آن دادند و آن را به مرحله‌ای از قدرت و عظمت رسانیدند که ضررهای زیادی برای دین و آبروی مسلمین داشت باز هم جائز است؟ قطعاً خیر.

لذا اگر ما به عید نوروز آن قدر اهمیت دادیم که روزه‌اش را مستحب و لحظه تحویلش را سرنوشت‌ساز و شب چهارشنبه قبلش را «چهارشنبه سوری» که اگر کسی آن شب از روی آتش عبور نکند سرخ رنگ و سرحال تا آخر سال نخواهد بود و سفره هفت سینش را دارای کرامات و مایه رفع بلیات و تا سیزده روزش جشن و پایکوبی و همه گونه بی‌بندوباری و روز سیزده‌اش نحس و کلی خرافات دیگر که بعضی از آنها مایه فساد و بعضی مایه آبروریزی و متهم نمودن دین اسلام و مردم مسلمان به خرافات است یقیناً از صراط مستقیم خارج است و منظور «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) اینها نبوده است.

بنابراین اگر این گونه رسومات و خرافات بدون کنترل بخواهند در دین رخنه کنند و کم‌کم آنها جای حقایق دینی را پر کنند روزی سرنوشت دین مقدس اسلام به آنچه بر سر مسیحیت امروز آمده خواهد آمد.

لذا لاقلاً اهل تزکیه نفس باید بکوشند تا از این گونه خرافات دور باشند و در صراط مستقیم دین حرکت کنند.



## «غیبت کردن»

بدون تردید یکی از گناهان بزرگ غیبت کردن است. یعنی مسلمانی پشت سر مسلمان دیگر، عیوب و گناهانی را که او نمی‌خواهد دیگران از آن مطلع شوند برای مردمی که اطلاع آنها از آن گناه فائده‌ای ندارد بگوید.

این گناه به خاطر فساد شدیدی که دارد از زنا بدتر است و روایات بسیاری هم آن را تأیید می‌کند اما مردم مسلمان آن قدری که از زنا و زناکار تنفر دارند از غیبت و غیبت‌کننده تنفر ندارند. زیرا در صراط مستقیم نیستند و مذاق خود را با مذاق شرع تطبیق نداده‌اند.

والا باید همان گونه که دین مقدس اسلام غیبت را زشت‌تر از زنا و غیبت‌کننده را بدتر از زناکار می‌داند. مردم مسلمان هم اگر در صراط مستقیم باشند باید همین گونه فکر کنند تا اعوجاجی در افکار و اعمال و عقاید نداشته باشند.

بنابراین سالکین الی الله که می‌خواهند ماشین روح و وجودشان با سرعت به طرف کمال حرکت کند باید صدها برابر از کسانی که به این سیر اهمیت نمی‌دهند در تطبیق روحیات خود و هماهنگی مذاق خود با مذاق شرع کوشا باشند زیرا دیگران مانند راننده‌ای هستند که ماشین خود را در پارکینگ پارک کرده و حرکتی ندارند و اگر فرمان ماشینشان را هر مقدار به طرف راست یا چپ بچرخانند انحرافی حاصل نمی‌شود ولی اگر یک سالک الی الله که مانند راننده‌ای است که با سرعت در جاده در حرکت است این کار را بکند قطعاً در دره‌های خطرناک سقوط می‌کند و هلاک می‌شود و یا لااقل به مقصد نمی‌رسد بنابراین یکی از تکالیف سالکین الی الله این است که کوشش کنند همان گونه که دین، غیبت را از زنا و غیبت‌کننده را از زناکار بدتر می‌داند آنها هم اینها را از آنها بدتر بدانند و همان گونه که با زناکار معاشرت نمی‌کنند و از زنا دوری می‌کنند از غیبت دوری کنند و با غیبت‌کننده معاشرت ننمایند.

## «ازدواج موقت»

یکی از انحرافات جامعه مسلمان امروز از صراط مستقیم این است که ازدواج موقت را با همه اهمیت و استحبابش کار زشتی دانسته و عاملینش را انسانهای شهوترانی می‌دانند.

ما در کتاب «شبهای مگه» و کتاب «عوامل پیشرفت» اهمیت و مصالح آن و استحبابش را توضیح داده‌ایم. ولی مطلبی را که باید در اینجا یادآور شویم این است که چرا باید مسلمانان زن یا مرد آن قدر از صراط مستقیم انحراف داشته باشند که این عمل را زشت و ناپسند بدانند و حتی گاهی به «ائمہ اطهار» (علیهم السّلام) اعتراض داشته باشند که چرا به این عمل مبادرت داشته‌اند.

لذا سالک الی الله چه زن باشد و یا مرد، باید همان گونه که دین مقدّس اسلام این عمل را مستحب دانسته او هم مستحب بداند و معنی مستحب این است که آن محبوب خدا و اولیاء خدا است و کاری که محبوب خدا و اولیائش باشد بد و زشت نخواهد بود و تا زمانی که سالک الی الله این مسأله را درست و صحیح فکر نکند و آن را طبق دستور الهی خوب و مطابق مصلحت جامعه نداند در صراط مستقیم قرار نگرفته است.

## «صراط مستقیم و شهوت»

انسان دارای خواسته‌های نفسانی است که در اصطلاح و لغت آن را شهوت می‌نامند.

سالک الی الله در مرحله صراط مستقیم باید شهوتش را کنترل کند و کوشش نماید که خواسته‌هایش دقیقاً با خواسته‌های خدای تعالی و معصومین تطبیق نماید در این صورت یعنی با کنترل کامل اگر شهوت و خواسته‌های او هر چه قوی‌تر باشد او انسانی کامل‌تر و قوی‌تر است.

بعضی گمان کرده‌اند که سالک الی الله باید شهوت جنسی خود را سرکوب کند و یا آن را از بین ببرد و حال آنکه بهتر این است که بگوئیم باید شهوتش را کنترل کند و تنها به حلال اکتفا نماید.

خدای تعالی در قرآن مجید فرموده: **((وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ))**<sup>۱</sup>

و فرموده: **((فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...))**<sup>۲</sup>

در کتاب وسائل الشیعه جلد دوم صفحه ۶۷ و مرآت الکمال از «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) نقل شده که فرموده جمعی از صحابه معاشرت با زنها و طعام خوردن در روز و خواب در شب را بر خود حرام کرده بودند. ام‌السلمه این خبر را به «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) داد. آن حضرت به نزد آنها رفت و فرمود: آیا شما از زنها دوری می‌کنید و حال آنکه من نزد زنها می‌روم و با آنها معاشرت می‌کنم و روزها غذا می‌خورم و شبها می‌خوابم هر کس از راه و روش من سرپیچی کند از من نیست. (و از صراط مستقیم خارج است).

در این هنگام خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:

**((لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ))**<sup>۳</sup>

آنها به «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) عرض کردند که: ما قسم خورده‌ایم که این کارها را انجام دهیم. این آیه نازل شد: **((لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ))**<sup>۴</sup> و یعنی خدای تعالی به قسمهای بی‌هوده‌ای که می‌خورید مؤاخذه‌تان نمی‌کند.

۱- سوره نور آیه ۳۲.

۲- سوره نساء آیه ۳.

۳- سوره مائده آیه ۸۷.

۴- سوره بقره آیه ۲۲۵.

سالک الی الله باید به پیروی از «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) زنها را دوست داشته باشد و از معاشرت با آنها لذت ببرد. «امام صادق» (علیه السلام) فرمود: کسی که ما را بیشتر دوست می‌دارد زنها را هم بیشتر دوست خواهد داشت. و فرمود: مردم در دنیا و آخرت بیشترین لذتی را که می‌برند لذت معاشرت با زنها است و اهل بهشت آن لذتی را که از ازدواج و نگاه با زنها می‌برند از خوردنیها و آشامیدنیهای بهشت نمی‌برند و فرمود: یکی از صفات انبیاء این است که آنها زنها را دوست دارند.

و مستحب است که مرد مکرر به همسرش بگوید من تو را دوست دارم و از این راه محبت ایجاد کند.

و کسی که با زنی ازدواج موقت نماید اجر و ثواب زیادی برای آنها وجود دارد که یکی از آن اجرها این است که خدای تعالی ملائکه زیادی که از حساب خارج اند خلق می‌کند تا برای آنها تا روز قیامت استغفار کنند و بر کسی که از این عمل دوری می‌کند و یا بدش می‌آید لعنت نمایند.

بنابراین سالک الی الله باید در این جهت هم به «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) اقتداء کند و فکر خام اینکه شهوت جنسی را باید از بین برد از سر خود بیرون کند.

### «غضب»

غضب از صفاتی است که باید کنترل شود و اگر کنترل نشود شیطان کاملاً از این صفت استفاده می‌کند شیطان محرک قوه غضبیه است و از این راه برای اغواء مردم استفاده‌ها کرده است. ما در کتاب «در محضر استاد» به مسائلی در این باره اشاره کرده‌ایم ولی بد نیست در اینجا به قضیه‌ای که مسأله را کاملاً روشن می‌کند اشاره شود.

شما خوانندگان محترم می‌دانید که کتاب «پرواز روح» در سال ۱۳۵۷ نوشته شده و صدها نفر با مطالعه آن به معنویات و روحیات بالائی دست یافته‌اند حتی شما هم می‌توانید آن را تجربه کنید تا صدق کلام ما بر شما واضح شود و شما می‌دانید حدود پانزده کتاب در اهمیت این کتاب تا امروز نوشته شده که من از طبع آنها جلوگیری کرده‌ام و شما می‌دانید این کتاب حتی کلمه‌ای که از صراط مستقیم انحراف داشته باشد در آن دیده نمی‌شود و الا ده‌ها مرتبه در جمهوری اسلامی ایران با اشرافی که روحانیت آگاه بر آن دارند تجدید طبع نمی‌شد و جمع زیادی به آن و به سیر و سلوک گرایش پیدا نمی‌کردند.

اما یکی دو نفر حالا به خاطر هر چه هست بنای سمپاشی علیه این کتاب را نمودند و شیطان مرتب مرا به غضب کردن بر آنها و نفرین و جواب تندی به آنها دادن وادار می‌کرد و در هر دفعه که اعمال آنها را مردم به من تذکر می‌دادند و شیطان این وسوسه‌ها را به من می‌نمود بخصوص در یک شب که شنیدم کسی در کتابی مرا زیر سؤال به خاطر نوشتن این کتاب برده و مرا دروغگو معرفی کرده، رو به قبله می‌نشستم و این آیه شریفه را مکرر می‌خواندم تا شرّ شیطان از من رفع شود، ((رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ))<sup>۱</sup>

شیطان به من می‌گفت: مگر «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) فرموده‌اند: «کن ذنباً و الاّ اکلتک الذناب».

من در جواب می‌گفتم: این انسانهای خوب ولو یک اشتباه کرده باشند که گرگ نمی‌شوند که تو مرا وادار به گرگ شدن می‌کنی و غضب مرا تحریک می‌نمائی. او می‌گفت: اینها سدّ راه خدا شده‌اند مگر نه این طور است که هزارها نفر بوسیله این کتاب هدایت شده‌اند.

۱- سوره حشر آیه ۱۰.

من می‌گفتم: آنها خودشان با وجدانشان باید بفهمند که کسی که سدّ راه خدا باشد کافر است.<sup>۱</sup> ولی من به خاطر همان که سدّ راه خدا نباشم به آنها توجهی نمی‌کنم و نسبت به آنها غضب نمی‌نمایم.

او می‌گفت: انسان باید غضبش را در مقابل ضایع شدن حقّش اعمال کند مگر نه این طور است که فرموده‌اند: گاهی ظالم را مظلوم می‌سازد.

من گفتم: آن مطلب دیگری است مردم وجدان دارند و در قرآن خوانده‌اند که خدای تعالی اولوالالباب و صاحبان عقل را ستوده و فرموده: آنها کلمات را می‌شنوند و بهترینش را انتخاب می‌کنند. باید کتابهای من باشد و کتاب او هم باشد. اگر سخنان او بهتر بود آن را مردم انتخاب خواهند کرد و اگر کتاب «پرواز روح» بهتر بود این را انتخاب می‌کنند.

او می‌گفت: تو از نویسنده و گوینده و کسانی که علیه تو سمپاشی می‌کنند نقاط ضعف زیادی اطلاع داری می‌توانی آنها را با همان حربه بکوبی و در بین مردم منتشر کنی اینجا دیگر غضبم به شیطان زیاد شد و به او گفتم: محال است که من اخلاق اسلامی را به خاطر هوای نفسم و وسوسه تو از دست بدهم و امیدوارم تا زنده هستم از شرّ شیطان که می‌خواهد بوسیله غضب به مؤمنان مرا اغوا کند محفوظ مانم.

سالکین الی الله باید بدانند که شیطان گاهی به طرفداری انسان بر می‌خیزد و می‌خواهد انسان را به پرتگاه ضلالت پرت کند.

بنابراین باید مهار غضب کاملاً در دست انسان باشد که هر کجا خدای تعالی اراده فرمود آن را اعمال کند.

## «نظافت و زینت»

یکی از مسائلی که باید سالک الی الله در طول مسیرش به سوی خدا رعایت کند نظافت ظاهری است این نظافت باید از هر گونه افراط و تفریطی به دور باشد و صددرصد در صراط مستقیم دین و دستورات آن قرار بگیرد بکوشد که در این خصوص به وسواس بیفتد.

سالک الی الله نباید دهان و یا بدنش بوی تعفن بدهد از خوردن سیر و پیاز در جلسات خودداری کند، لباسش تمیز باشد زیرا «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود: لباس شستن هم و غم و حزن را از بین می برد. <sup>۱</sup> و «علی» (علیه السلام) فرمود: لباس تمیز حزن و هم و غم را از بین می برد.

سالک الی الله لااقل یک روز در میان استحمام کند و بدن خود را تمیز نگه دارد. سالک الی الله باید شاربش را کوتاه کند و شارب گذاشتن و ریش تراشیدن انسان را از صراط مستقیم خارج می کند.

سالک الی الله باید همیشه خود را معطر نگه دارد و تا می تواند دائم الوضو باشد. سالک الی الله باید دهان و دندانش را تمیز نگه دارد و لااقل در شبانه روز دو مرتبه مسواک کند و بعد از هر غذا بخصوص غذاهای گوشتی را خلال نماید. زن و شوهر باید برای یکدیگر خود را زینت کنند، لباس لطیف و محرک شهوت جنسی برای یکدیگر بپوشند. زینت مرد در داشتن انگشتر و موی سر و ریش مناسب و حرام است که ریش خود را بتراشد.

زیرا از «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: وقتی خدای تعالی به حضرت آدم ریش عنایت کرد آدم سؤال کرد که: پروردگارا این چیست؟ خدای تعالی فرمود: این ریش است که برای تو و مردان از اولاد تو تا روز قیامت زینت است.

و بکوشند تمام زینت و زیور و آرایششان برای یکدیگر باشد بخصوص زن که صددرصد باید لباس و زیور و زینت و آرایشش برای شوهرش باشد. و مستحب است اطاق خواب خود را معطر نگه دارند و آینه در اطاق داشته باشند و در آینه نگاه کنند اگر سر و صورتشان آلودگی دارد و متوجه آن نبوده‌اند قبل از آنکه همسر بفهمد آن را برطرف کنند.

### «ازدواج»

سالک الی الله اگر می‌خواهد صددرصد در صراط مستقیم باشد باید تا می‌تواند مجرد زندگی نکند و ازدواج دائم و یا لااقل موقت بکند. زیرا احادیث در اهمیت ازدواج و استحباب نفسی آن بسیار است.

در بعضی از روایات از «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: کسی که دوست دارد و می‌خواهد خدا را ملاقات کند با زوجه‌اش او را ملاقات نماید و کسی که زن داشته باشد نمازش هفتاد برابر بهتر از کسی است که مجرد باشد. بنابراین برای سالک الی الله لازم است و کسی که می‌خواهد به لقاء پروردگار نائل گردد باید همسر انتخاب کند و الا نمی‌تواند در صراط مستقیم دین باشد.

سالک الی الله باید برای زندگی متوسط خود و همسرش تقدیر معیشت کند زیرا امام (علیه السلام) فرمود: «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین والصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه»<sup>۱</sup>.

یعنی همه کمالات انسانی در سه چیز خلاصه شده: اول آنکه انسان در دینش فهیم باشد. دوم: آنکه بر مشکلات صبر کند. سوم: آنکه معیشت خود را اندازه‌گیری کند. سالک الی الله باید بکوشد که زندگی دنیائیش خوب و هم زندگی اخرویش کامل باشد و کسی که در خانه بنشیند و به دعا و عبادت مشغول باشد خدا روزیش را

۱- بحار الانوار جلد ۸۷ صفحه ۱۷۲.





نمی‌رساند مگر آنکه عقب کسب و کار حرکت کند و برای خود و همسرش طلب رزق حلال نماید.

«پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: جمعی از امتم دعایشان مستجاب نمی‌شود (از آن جمله) کسی که در خانه بنشیند و بگوید خدایا روزی مرا برسان و از خانه بیرون نیاید و در پی روزی نرود خدای تعالی به او می‌گوید: مگر من برای تو راه طلب رزق و فعالیت در روی زمین با جوارح سالمی که به تو داده‌ام قرار نداده‌ام.<sup>۱</sup> بنابراین یک سالک الی الله باید برای اهل و عیالش طلب روزی کند و زندگی مرفه‌ی برای همسر و اهل و عیالش به وجود بیاورد تا از صراط مستقیم خارج نشود.

## «آداب معاشرت»

سالک الی الله باید از نظر زندگی اجتماعی در میان مردم به نحوی معاشرت کند که همه او را الگوی انسان کامل بدانند. اخلاق او باید بهترین اخلاق باشد. مردم را دوست بدارد تا همه او را دوست بدانند. راستگو باشد و به وعده‌اش وفا کند. با حیا باشد و مردم را عفو کند. کظم غیظ کند و در مقابل حسودها صبور باشد. کم حرف بزند تا ابواب حکمت به قلبش باز شود. با دوستان مروّت داشته باشد و با دشمنان مدارا کند.

اگر کسی به او بد کرد و بعد معذرت خواست عذرش را بپذیرد زیرا «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) به «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) وصیت فرموده: کسی که عذر دیگری را وقتی او خود را تبرّی می‌کند چه او راستگو باشد یا دروغگو نپذیرد به شفاعت ما نائل نمی‌شود.

۱- وسائل الشیعه جلد ۱۲ باب ۵.

«امام سجّاد» (علیه السّلام) به فرزندش فرمود: اگر کسی به تو فحش داد و او در طرف راست بود و آمد به طرف چپت و از تو عذر خواست فوراً عذر او را قبول کن. سالک الی الله باید به همه سلام کند و بلند هم سلام کند زیرا «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: بخیلترین مردم کسی است که به مسلمانی برخورد کند و به آنها سلام نکند.

سالکین الی الله باید با یکدیگر با کمال صمیمیت روبرو شوند و از ملاقات یکدیگر خرسند گردند لبانی متبسّم داشته باشند و خوش برخورد باشند. از رهبانیت و عزلت طلبی برحذر باشند و در مقابل مردم متواضع باشند. و بالاخره آنچه من در کتاب «اتّحاد و دوستی» در باب جلب دوستان از نظر اسلام نوشته‌ام عمل کنند.

## «ادعیه و اذکار»

سالک الی الله باید کوشش کند که به این مرحله از همه مراحل بیشتر اهمیت بدهد و بوسیله این اذکار و اوراد قرآنی خود را در صراط مستقیم و در جاده دین استوار و ثابت قدم نگه دارد.

در اینجا اشاره به چند نکته را لازم می‌دانم:

۱- خدای تعالی در قرآن مجید بسیاری از اذکار و عبادات را با خواصّشان بیان کرده که در مرحله اوّل سالک الی الله باید از آنها بیشتر استفاده کند. زیرا قرآن شفا و رحمت برای مؤمنین است و چون سالک الی الله از مؤمنین انتخاب می‌شود پس باید از این شفاخانه الهی کمال استفاده را بکند.

۲- در قرآن اگر ذکری یا وردی دستور داده شده که مثلاً صبح و شب باید گفته شود تعدادش مشخص نشده. بنابراین عددش یا باید بوسیله روایات مشخص شود و یا باید از استاد و مجتهد و متخصص فن که صددرصد بدانیم از صراط مستقیم خارج

نمی‌شود استفاده کنیم و یا باید به قصد رجاء یک تعدادی آن ذکر را که حالمان ایجاب می‌کند تکرار نمائیم.

۳- بعضی از اعمال و عبادات را می‌شود به قصد رجاء انجام داد ولی بعضی از عبادات که انسان می‌داند موجب خستگی و بی‌حالی و یا قساوت می‌گردد نمی‌تواند به قصد رجاء آن را انجام دهد. زیرا چیزی را که می‌دانیم مطلوب نیست نباید امید مطلوب بودن را به آن داشته باشیم.

خواندن آیات قرآن و عبادات مستحبّه‌ای که در قرآن وارد شده هم از همین قبیل است. بخصوص که خود قرآن افرادی را که با کسالت و خستگی به نماز می‌ایستند مذمت فرموده و می‌گوید: ((وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى))<sup>۱</sup> یعنی به طرف نماز نمی‌روند مگر با حال کسالت و بی‌حالی.

۴- در قرآن طبعاً اذکار و اوراد و اعمالی را که دستور می‌دهد تعدادش را نفرموده و حتی کمتر زمان و مکانش را بیان می‌کند ولی انسان باید خودش متوجه این خصوصیات بشود. مثلاً اگر به کارگری گفتند این میخ را به دیوار بکوب دیگر لازم نیست به او بگویند چند مرتبه چکش روی آن بزن. زیرا هدف دستوردهنده کوبیدن میخ به دیوار است نه تعداد ضربه‌های چکش بر آن. همچنین مقصود از خواندن آیات قرآن پی‌بردن به حقایق آن و رسوخ معنای آن در قلب و جان انسان است حالا شما به هر تعدادی که این مسأله تحقق پیدا می‌کند اگر گفتید و یا خواندید مانعی ندارد و بلکه باید به همان تعداد بگوئید.

یا آنکه مثلاً در قرآن نگفته‌اند که در شبانه روز چند رکعت نماز بخوانید.

اما امام معصوم (علیه السلام) تعداد این رکعات را تعیین فرموده‌اند.

بنابراین اذکار و ادعیه قرآنی را یا باید آن قدر تکرار کنید که مداومت بر آن صدق کند و در اعماق وجود و قلبتان رسوخ نماید و یا استاد مجتهد و متخصص در این فن تعداد ذکر را از روایات استنباط نماید و به شما دستور دهد.

۱- سوره توبه آیه ۵۴.

## «چند دعا و ذکر از قرآن»

اگر کسی این آیات را به قصد رجاء و به قصد دعا برای موفقیت در مرحله «صراط مستقیم» بخواند بسیار مفید خواهد بود.

یک - همه روزه تا چهل روز بخواند: ((أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ))<sup>۱</sup>

و اگر چهل مرتبه در هر روز بخواند بهتر است.

در روایت از «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) وارد شده که خدای تعالی درباره این

قسمت از سوره فرمود:

این برای بنده من است و برای بندهام آن چیزی خواهد بود که سؤال کرد و من هم برای او اجابت کردم و به او عطا خواهم نمود آنچه را آرزو دارد و من او را از آنچه می ترسد در امان قرار دادم.<sup>۲</sup>

دو- سوره حمد را اگر هر روز هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه بخواند برای شفای روح از هر گونه افراط و تفریط بسیار مفید است.

سه - در این مرحله مکرر در شبانه روز بگوید: ((رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا))<sup>۳</sup>

چهار- در شبانه روز به قصد رجاء و دعا بسیار بگوید: ((رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا

الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ

رَحِيمٌ))<sup>۴</sup>

۱- سوره فاتحه آیات ۶ و ۷.

۲- مرآت الکمال جلد ۲ صفحه ۳۲.

۳- سوره طه آیه ۱۱۴.

۴- سوره حشر آیه ۱۰.

پنج - در این مرحله بسیار بگوید: ((رَبَّنَا ءَامِنَّا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ))<sup>۱</sup>

شش - در این مرحله به قصد رجاء مکرر بگوید: ((رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ))<sup>۲</sup>

هفت - در این مرحله بسیار بگوید: ((رَبَّنَا ءَاتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا))<sup>۳</sup>

هشت - در این مرحله به قصد دعاء بسیار بگوید: ((وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخِيرِينَ))<sup>۴</sup>

نه - در این مرحله ورد خود، این آیه را قرار دهد و بگوید: ((وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))<sup>۵</sup>

ده - در این مرحله آیه الکرسی را تا ((هُم فِيهَا خَالِدُونَ))<sup>۶</sup> بخواند که مفید است.

۱- سوره مؤمنون آیه ۱۰۹.

۲- سوره ممتحنه آیه ۵.

۳- سوره کهف آیه ۱۰.

۴- سوره شعراء آیه ۸۴.

۵- سوره نور آیه ۴۶.

۶- سوره بقره آیات ۲۵۵ - ۲۵۷.

یازده - در این مرحله به قصد دعا بگوید: ((رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ

أَعْيُنٍ وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا))<sup>۱</sup>

در اینجا باید به نکته مهمی اشاره کرد که اکثراً متوجه آن نیستند و آن این است که «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) غالباً ما را به اجتهاد در فهم فروعی که اهل بیت عصمت (علیهم السّلام) اصولش را بیان فرموده‌اند نموده و از این راه ما را به تحقیق و تدبیر در آیات قرآن و اудар فرموده تا ما را محقق و مدبّر تربیت کنند مثلاً در همین زمینه از «امام صادق» (علیه السّلام) روایتی نقل شده که باید سالک الی الله و یا استاد او شرائط آن را توضیح دهد و آن روایت این است:

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: تعجب می‌کنم از کسی که فرار می‌کند از چهار چیز چگونه به طرف چهار چیز نمی‌رود تعجب می‌کنم از کسی که از چیزی خائف است به این جمله قرآن ملتجی نمی‌شود.

((حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ))<sup>۲</sup>

زیرا حق تعالی پشت سر این آیه می‌فرماید:

((فَأَنْقَلِبُوا إِلَى اللَّهِ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ))<sup>۳</sup>

((سُوءًا))<sup>۳</sup>

یعنی خدای تعالی بر می‌گرداند آنچه را که از او می‌ترسیدند به نعمت از جانب خودش و فضیلتی که نتیجه‌اش این است که بدی آنها را مسّ نمی‌کند.

۱- سوره فرقان آیه ۷۴.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۷۳.

۳- سوره آل عمران آیه ۱۷۴.

و تعجب می‌کنم از کسی که از چیزی غمگین است و  
به کلمه طیبه:

((لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

الظَّالِمِينَ))<sup>۱</sup>

متوسل نمی‌شود زیرا پروردگار متعال در عقب این آیه و  
ذکر می‌فرماید:

((وَجِئْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُشَجِّي الْمُؤْمِنِينَ))<sup>۲</sup>

یعنی ما یونس را با گفتن این ذکر از غم نجات دادیم و  
همچنین مؤمنین اگر این ذکر را بگویند از غم نجات پیدا  
می‌کنند.

و تعجب می‌کنم از کسی که دیگران بخواهند به او  
مکری برسانند و او را اذیت کنند و او نمی‌گوید:

((أَفِوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ))<sup>۳</sup>

تا او از مکر ایمن شود زیرا پروردگار متعال می‌فرماید:  
((فَوَقَدَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكُرُوا))<sup>۴</sup>

یعنی خدای تعالی ننگه می‌دارد گوینده این ذکر را از  
بدیهای مکر آنها.

۱- سوره انبیاء آیه ۸۷.

۲- سوره انبیاء آیه ۸۸.

۳- سوره غافر آیه ۴۴.

۴- سوره غافر آیه ۴۵.

و تعجب می‌کنم از کسی که دنیا و زینت دنیا را بخواهد  
و نمی‌گوید:

(( مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ))<sup>۱</sup>

زیرا خدای تعالی پس این جمله از قول آن شخص  
می‌گوید:

(( فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا ))<sup>۲</sup>

یعنی خدای تعالی می‌دهد به کسی که این جمله را  
بگوید بهتر از آنچه بدان ثروتمند داده است.<sup>۳</sup>  
در اینجا استاد باید تعداد این اذکار و کیفیت آن را برای سالک الی‌الله بیان کند.  
زیرا ممکن است در بعضی خواندن یک مرتبه از هر یک از این اذکار کافی باشد و در  
بعضی صدها مرتبه هم کافی نباشد.

ضمناً در اینجا تذکر این نکته لازم است که روایات زیادی در مذمت دروغ بستن  
به خدا و پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) وارد شده که مراجع تقلید فتوی می‌دهند  
اگر روزه‌دار بوسیله گفتن و یا نوشتن و یا بوسیله اشاره و مانند اینها به خدا و یا یکی  
از پیامبران الهی و یا به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و یا به فاطمه زهراء  
(سلام الله علیها) دروغ نسبت دهد علاوه بر آنکه گناه بزرگی کرده روزه‌اش باطل  
است.

و حتی فرموده‌اند: اگر پس از آنکه این عمل را انجام داد فوراً توبه کند و اعلام  
نماید که من دروغ به آنها بسته بودم باز هم روزه‌اش باطل است.

۱- سوره کهف آیه ۳۹.

۲- سوره کهف آیه ۴۰.

۳- خصال شیخ صدوق صفحه ۲۰۶ و بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۳  
صفحه ۱۸۴.



بنابراین باید نویسندگان و گویندگان مذهبی که غالباً با آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السّلام) سر و کار دارند بکوشند که با کمال احتیاط مطالب را ادا کنند. زیرا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السّلام) فرمود:

«کِذْبُ السَّفِيرِ يُولِدُ الْفَسَادَ وَ يَفُوتُ الْمَرَادَ وَ يَبْطُلُ الْحَزْمُ وَ

يَنْقُصُ الْعِزْمُ»<sup>۱</sup>.

یعنی دروغ واسطه و کسی که می‌خواهد سخنان بزرگان

را برای مردم نقل کند فساد به وجود می‌آورد و مقصود و

مراد و هدفی که آن بزرگ داشته از دست می‌رود و به

دوراندیشی که هدف بزرگان است نقص وارد می‌کند.

و تذکر دیگر آنکه بدتر از دروغ گفتن و دروغ نسبت دادن به خدا و پیغمبر و ائمه

اطهار (علیهم السّلام) تکذیب کردن و آنها را به دروغ گفتن نسبت دادن است.

زیرا تکذیب برادران مؤمن و آنها را به دروغ نسبت دادن و آنها را بی‌اعتبار نمودن

از دروغ گفتن به آنها صدها برابر گناهش بیشتر است حتّی در روایت صحیح‌های

حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السّلام) فرمودند:

گوش و چشمت را در خصوص بدیهای برادر مؤمنت

تکذیب کن حتّی اگر پنجاه نفر علیه او قسم خوردند و کار

بدی را به او نسبت دادند و او منکر بود همه آنها را تکذیب

کن و خود او را تصدیق نما و چیزی که آبروی او را می‌برد

و شخصیت او را می‌شکند به او نسبت نده زیرا در این

صورت یعنی اگر به او این بدیها را نسبت دادی از کسانی

خواهی بود که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: کسانی که

دوست دارند بدیها در بین مردم مؤمن و مسلمان شایع شود  
برای آنها عذاب دردناکی است.<sup>۱</sup>

بنابراین تکذیب کردن یک مسلمان تا این حد عمل زشت و ناپسندی است  
همچنین اگر دروغ بستن به خدا و پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السّلام) از گناهان کبیره  
است و روزه را باطل می‌کند، تکذیب نمودن خدا و پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السّلام)  
کفر است و انسان را از دایره مسلمانان خارج می‌نماید و حتّی کلیه مراجع تقلید  
می‌گویند یک چنین کسی مرتد و نجس است و خدای تعالی در سوره مرسلات مکرّر  
می‌فرماید: ((وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)) یعنی وای بر تکذیب‌کننده در روز قیامت.

---

۱- اصول کافی جلد ۸ صفحه ۱۴۷. سهل بن زیاد عن یحیی بن المبارک عن عبداللّه بن  
جبله عن محمّد بن الفضیل عن ابی الحسن الاوّل علیه السّلام قال: قلت له: جعلت فداک الرجل  
من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی اکرهه فاساله عن ذلک فینکر ذلک و قد اخبرنی عنه قوم  
شقات فقال لی یا محمّد کذب سمعک و بصرک عن اخیک فان شهد عندک خمسون قسامه و  
قال لک قولاً فصدقه و کذبهم لا تذیعن علیه شیئاً تشینه به و تهدم به مروءته فتکون من الذین  
قال اللّه فی کتابه ان الذین یحبّون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم.



((فهرست))

بخش اوّل: یقظه

پیشگفتار.....	۴
خوابهای طلائی.....	۱۰
محیط خانه.....	۱۲
خورشید جمالش مرا از خواب غفلت بیدار کرد.....	۱۶
ترس از مار کبری.....	۱۸
زنبور عسل حرف می زند.....	۲۰
جوجه های مادر مرده!.....	۲۲
تو لایق همسری با من نیستی!.....	۲۵
معجزات حضرت رضا (علیه السلام) مرا تکان داد.....	۲۷
گنبد نورانی می شود!.....	۲۸
کرامت امام هشتم (علیه السلام).....	۳۰
تأثیر آیات قرآن.....	۳۱
چگونه از خواب غفلت بیدار شویم؟.....	۳۴
شکّ و تردید مقدّس.....	۳۷
ملاقات با امام زمان (علیه السلام).....	۴۰
من از خواب غفلت بیدار شدم.....	۴۳

بخش دوّم: استاد

استاد برای تزکیه نفس.....	۵۷
حضرت موسی و حضرت خضر.....	۵۸
انسان باید مقصدش را تعیین کند.....	۶۵
تصمیم داشتم تمام داروها را مصرف کنم.....	۶۸



- ۶۹ ..... به تدریج انسان به کمال می‌رسد
- ۷۲ ..... چند کلمه موعظه امام جماعت
- ۷۴ ..... آیا هر چه مرشد بگوید حقیقت دارد؟
- ۷۷ ..... عبادت زیاد، کاری انجام نمی‌دهد

### بخش سوّم: توبه

- ۸۴ ..... توبه و بازگشت
- ۸۵ ..... شرایط توبه
- ۸۷ ..... گریه بر سیدالشهداء (علیه‌السلام) کیمیا است
- ۹۶ ..... زیارت امام هشتم (علیه‌السلام)
- ۱۰۲ ..... توبه حضرت آدم (علیه‌السلام)
- ۱۰۵ ..... همسایه شفاعت کرد
- ۱۱۱ ..... قرآن خواندن
- ۱۲۲ ..... خدا به من توفیق نداده
- ۱۲۶ ..... استاد به من توبه را آموخت

### بخش چهارم: استقامت

- ۱۴۵ ..... مرحله استقامت
- ۱۴۵ ..... تنبلی و ناامیدی رفع می‌شود
- ۱۴۹ ..... مرا ترسو بار آوردند
- ۱۵۳ ..... تحمّل مصائب
- ۱۵۷ ..... صبر در مقابل مشقّات عبادی
- ۱۶۲ ..... استقامت و صبر در مقابل گناه
- ۱۶۵ ..... کسل و بی‌حال نباشید
- ۱۷۱ ..... با اراده قوی خوددار باشیم
- ۱۷۶ ..... سوء ظنّ به مردم



۱۸۲	آنچه نزد خدا است، باقی است
۱۸۵	استقامت یا رمز جمیع موفقیتهای
۲۰۶	ارزش فکر کردن
۲۰۹	اهمیت تمرکز فکر
۲۱۰	دستورات تمرکز فکر
۲۱۳	نظرات یک مرتاض
۲۱۵	نظم در امور
۲۱۷	دستورات نظم در زندگی

### بخش پنجم: صراط مستقیم

۲۲۰	مرحله صراط مستقیم
۲۲۳	معنی صراط مستقیم
۲۲۵	راه راست کدام است؟
۲۲۹	صراط مستقیم و صراط آخرت
۲۳۳	مکاشفه آموزنده
۲۴۵	فلسفه یا حکمت
۲۵۰	فلسفه اسلامی
۲۵۴	میزان واقعی
۲۵۵	فائده اثبات اعجاز قرآن
۲۵۷	کتاب علی (علیه السلام)
۲۶۰	نظم در زندگی
۲۶۰	وسواس
۲۶۲	نداشتن عقائد انحرافی
۲۶۵	توقیفی بودن عبادات
۲۶۶	حقیقت عبودیت



۲۶۸	.....	ترک محرّمات و انجام واجبات
۲۶۹	.....	به چیزی معتاد نباشید
۲۷۰	.....	تعهد و وفای به عهد
۲۷۱	.....	زندگی اجتماعی
۲۷۴	.....	ولایت فقیه
۲۷۸	.....	رسومات
۲۸۰	.....	غیبت کردن
۲۸۱	.....	ازدواج موقت
۲۸۱	.....	صراط مستقیم و شهوت
۲۸۳	.....	غضب
۲۸۶	.....	نظافت و زینت
۲۸۷	.....	ازدواج
۲۸۸	.....	آداب معاشرت
۲۸۹	.....	ادعیه و اذکار
۲۹۱	.....	چند دعا و ذکر از قرآن
۲۹۸	.....	فهرست





## بخشی از تألیفات آیه الله سید حسن ابطحی

- رسول اکرم ﷺ
- امیر المؤمنین ؑ
- انوار زهرا ؑ
- امام مجتبیٰ ؑ
- پرواز روح
- مصلح آخر زمان
- مصلح غیبی
- ملاقات با امام زمان ؑ
- در محضر استاد (جلد اول)
- در محضر استاد (جلد دوم)
- عالم عجیب ارواح
- شبهای مگه
- عوامل پیشرفت
- اتحاد و دوستی
- راه خدا
- پاسخ ما
- دو مقاله
- پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی
- سیر الی الله
- پاسخ به ۷۷ سؤال دینی
- حل مشکلات دینی
- سؤال شما پاسخ ما
- توضیح آیات قرآن کریم
- انوار صاحب زمان ﷺ
- جواب مسائل دینی
- پاسخ به مشکلات جوانان



9



ISBN: 964-6331-28-9

WWW.ABTAHI.COM

E-mail: Iran\_Batha@noavar.com